

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228318

UNIVERSAL
LIBRARY

OUP-1700-8-11-77-7,000.

CSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 921

Accession No. P.970

Author D. S.

بازار و کسب و کار

Title

بازار و کسب و کار

This book should be returned on or before the date last marked

تقدیم به

پارسیان ایران دوست هندوستان

فهرست مطالب

۱	صفحه	۱- وصف هندوستان
۷	«	۲- نژاد و تمدن باستانی
۱۱	«	۳- دین
۳۴	«	۴- زبان

۲ - وضع سیاسی و تاریخی

۴۳	«	۵- خاندان مایوریا (قرن سوم قبل از میلاد)
۴۶	«	۶- دوره انحطاط
۴۹	«	۷- سلسله مغولی هند
۷۸	«	۸- تاج محل آگره
۸۴	«	۹- نادرشاه در هند
۸۸	«	۱۰- حکومت بریتانیا در هند
۱۰۱	«	۱۱- قانون اساسی جمهوری هند
۱۱۷	«	۱۲- جواهر هند
۱۳۱	«	۱۳- پارسی ها
۱۳۵	«	۱۴- غلطنامه

مقدمه

بیش از پنجاه سال پیش سفر نامه «جام جهانگردستان» بقلم وقار الملک در تهران انتشار یافت. این کتاب شیرین چندین بار چاپ شده ولی بازنایاب است. در چند سال اخیر سه چهار کتاب تازه در باب مسائل سیاسی روز و عجایب هند در ایران طبع و نشر شده است اما هنوز کتاب جامعی راجع به اوضاع طبیعی، تاریخی، فرهنگی و سیاسی آن کشور باستانی در زبان فارسی نیست. اگر در زمانی نویسندگان ایرانی بیشتر بوصف و بیان داستانهای حیرت انگیز هند پرداخته اند از تاریخ احراز استقلال باید شرح اعجازی را که این جمهوری جوان در ظرف هشت نه سال استقلال نموده است بازگفت و از نهضت و کار مردم و حکومتی که با عزم قوی و همت بلند راه ترقی واقعی را بکشورهای دیگر آسیانشان داده اند درس عبرت آموخت بعلاوه اگر هند چیزهای شگفت انگیز بسیار داشته، از عهد باستان سرزمین فلسفه و فرهنگ و اشراق نیز بشمار میرفته و بودای آن رهبر روشندان جهان بوده است. نویسندگان این سطور در زمستان ۱۳۳۲ شمسی به هندوستان رفته، در آن مسافرت رسمی که دو سال و چند ماه بطول انجامید، هم از دسترسی بر کتابهای تاریخی هند که در شهر بزرگ بمبئی بحد و فور هست بهره مند بوده و هم رفته رفته در داخله هند مسافرت نموده و با تحسین فراوان دریافته است که جمهوری سرفراز جدید با هندوستان بیچاره ناتوانی که از دور میشناخته است تفاوت بسیار دارد و بنا بر این در صد فراهم ساختن این شرح اجمالی در باب تاریخ و فرهنگ و ترقی آن برآمده است. این کتاب اصلاً برای کسانی نوشته شده است که هنوز سفری به هند نرفته اند و یا به منابع خارجی راجع بآن دسترسی ندارند در واقع آورده سفر است و از مغانی

ای خوش آن قومی که جان او طیبید
از گل خود خویش را بلاز آفرید.
اقبال

هند

هندوستان سرزمینی بسیار دیدنی است با سایر کشورها کاملاً فرق دارد. هند اصلاً جهانی دیگر است رودخانهها، کوهها جنگلها، جلگهها، گل و گیاه، حیوانات، مردم و زبان آنها و حتی باد و باران هند با نقاط دیگر عالم تفاوت دارد. همینکه انسان از درّه سفید بگذرد اراضی، درختها سنگها، ایلات و عاداتی خواهد دید که مختص هندوستان است. در هند چیزهای دلپسند نادر و جمال و صورت نیکو کمیاب است اهالی از حظ بزمهای دوستانه بی بهره اند هوش و قریحه در میان ایشان زیاد نیست در صنعت و هنر و در فن ساختمان و عمارت مهارتی ندارند. هندوستان فاقد اسب ممتاز و گوشت خوب و انگور و خر بوزه است. میوههای عالی، یخ و آب خنک و خوراکی دلچسب و نان مرغوب در بازار یافت نمیشود. اهمیت هند بیشتر در اینست که سیم و زر فراوان دارد و در هر رشته کار گرانی که بهمان پیشه و کار اجدادی خویش اشتغال دارند همیشه آماده اند.

بیش از چهارصد سال پیش بابر (ببر) نواده تیمور که موسس خاندان مغولی هند بوده وصف هندوستان را بشرح فوق در بابرنامه (۱) نوشته است او که از سرزمین خوش آب و هوای فرغانه به هندوستان رفته بود در آنجا

(۱) بابرنامه کتابی است بزبان ترکی جغتائی در باب زندگی و زمان پادشاهی بابر

این کتاب بزبان انگلیسی ترجمه و طبع شده است.

پیوسته احساس غربت و بیادوطن اصلی غالباً ابراز حسرت می‌کرد و نسبت به هند نظر خوبی نداشت تعریف اجمالی او راجع بوضع طبیعی و محصولات هندوستان نسبتاً جامع است ولی درباره میوه‌جات باید افزود که انبه هند واقعاً از لذیذترین میوه‌ها و شاید بقول بعضی شاه میوه‌جات است که باقسام و اندازه‌های مختلف در ظرف دوسه ماه بهار بخصوص در شمال هندوستان فراوان است از بهترین انواع آن الفونسو، گلاب خاص، دسری فصلی، چوزا، سفیده و مادا است راجع باین میوه لذیذ در ادبیات سنسکریت شرح و تعریف بسیار دیده میشود در دوره فرمانروائی تیمور بان کشت انبه در هند رواج کلاسی یافت و باقسامش القاب فارسی و باصطلاح آن دوره مغولی: پادشاه پسند، همایونی، جهانگیری، دلپسند، فرح بخش، هوش آرا، پهلوان و پری داده بودند شاعر سندی درستایش آن گفته است:

ز وصف انبه چون گویم که چون است

که از رشك شرابش شهد خون است

ز نام او چو گویم لذت قند

زبان با کام و لب با لب شود بند.

از جهات دیگر نیز نظر تیزبین بابر که بهوش و فراست شهرت داشت هنوز کم و بیش وارد است. بواسطه وضع جغرافیائی خاص هند که از سه طرف بدریا و از سمت شمال به جبال هیمالیا محدود است مردمش چون قریه‌ها فقط از یک راه شمال غربی با همسایگان از قبیل چین و ایران و عربستان روابط داشتند روش و اخلاقی که توأم با حس پرهیز از بیگانگان است پیدا کرده‌اند. هندیها رویهمرفته افرادی با انضباط، آرام، محجوب، مطیع و قابل اعتمادند و بهمین جهت اساسی است که هندوستان بزرگترین حکومت

دمو کراسی جهان را دارد .

جمهوری هندیک میلیون و دو یست هزار میل مربع مساحت دارد از رأس کشمیر در شمال تا دماغه کومورن (۱) در انتهای جنوبی بالغ بر دو هزار میل یا تقریباً ۶۵۰ فرسخ است و از ایالت اسام در مشرق تا سرحد غربی در مرز پاکستان نیز بهمین دوری و درازی است و بعد از چین جمعیت هند از هر کشور دیگری بیشتر و در حدود ۳۶۰ میلیون نفر است. هشتاد و پنج درصد اهالی که بالغ بر ۳۰۰ میلیون نفرند زارع و روستایی اند که در بیش از پانصد هزار ده و قصبه سکونت دارند میزان زاد و ولد سالانه ۲۵ نفر در هزار و تلفات جانی ۱۶ تن در هزار است و بنابراین جمعیت هند بسرعت زیادتر میشود و موضوع تأمین آذوقه از مسائل عمده ملی است که با میزان بارندگی فصل برسات (سه ماه تابستان) بستگی تام دارد و اگر یک سال مقدار باران بحد کافی نباشد ناگزیر کار ارزاق لنک میشود و بعضی سالها نیز بواسطه کثرت بارندگی و سیلابهای شدید به محصولات خسارت کلی میرسد و میگویند بطور متوسط هر سال تقریباً چهار میلیون نفر بر سکنه هند افزوده میشود. از مجموع جمعیت هند بالغ بر ۳۰۰ میلیون نفر هندو، ۲۵ میلیون مسلمان هشت میلیون مسیحی شش میلیون سیک و شاید یک میلیون بودایی و در حدود هشتاد هزار نفر زردشتی (پارسی) اند.

وضع جغرافیائی و بخصوص وجود کوههای بلند و رودخانههای بزرگ شمالی و حدود دریائی در چگونگی تاریخ سیاسی هند تاثیر بسیار

داشته‌اند هیمالیا از قدیم‌الایام کوه سرنوشت هندوستان خوانده شده است
 اعتدال جبال هیمالیا از مشرق تا مغرب بالغ بر ۱۵۰۰ میل است قله اصلی آن
 اورست (۱) ۲۹ هزار فوت (۲) ارتفاع دارد و در نظر هندوهای قدیم
 هیمالیا مرز جهان و مسکن خدایان و مقر شیوا ایزد هندو بوده است. رود
 گنگ پش از رسیدن به اراضی حاصلخیز مرکزی هند تا پانصد میل از
 فراز و نشیب جبال هیمالیا میگذرد. علاوه رودخانه‌های برهماپوترا (۳)
 سراسواتی (۴) جمنا (۵) و سند که باهم مایه حیات و از عوامل عمده ایجاد
 تمدن هند بوده‌اند از هیمالیا سرچشمه میگیرند و بادر نظر داشتن رودخانه
 مکنگ (۶) که با عظمت تمام از میان شهر (بانکو ک) پایتخت سیام جاری
 است و رودهای دیگری که از همین کوه بخاک برمه و چین و تبت فرو
 میریزند میتوان گفت که جبال هیمالیا مایه زیست و مدنیت نیمی از سکنه
 جهان بوده است.

علاوه بر اهمیت طبیعی و تاریخی، جبال هیمالیا در تعدیل آب و
 هوای هندوستان هم بسیار مؤثرند بادهای مرطوب ناحیه جنوب غربی که
 هر سال از نیمه خرداد تا شهریور از حدود دریای عربستان بسمت شمال می
 وزند باران‌های حیاتی برای سراسر شبه قاره هند همراه می‌برند و جبال
 هیمالیا از عبور این بادهای نافع بنقاط شمالی تر آسیا جلو گیری میکند و در
 نتیجه قسمت عمده بارانهای تابستانی نصیب خود هند میشود بعلاوه کوه
 هیمالیا مانع رسیدن بادهای سرد قطبی بسرزمین هنداست و بنا براین

۱- Everest

۲- ۳۰/۴۸ سانتیمتر است

۳- Brahmaputra

۴- Sarasvati

۵- Jumna ,

۶- Makong.

موجب تعدیل هوا و ازدیاد استعداد فلاحتی خاک هند میشود و اگر هندوستان در پناه جبال بسیار بلند شمالی واقع نبود لابد حفظ و دوام شکفت انگیز وضع فکری و اخلاقی قومی و اجتماعی هندیها نیز امکان نداشت و بواسطه همین وضع مساعد جغرافیائی است که میگویند طرز زندگی و رسوم و فرهنگ ملی در هند کنونی کم و بیش همانست که دوهزار و پانصدسال پیش در زمان بودا بوده است.

در هندوستان همه قسم اقلیم دیده میشود در استان غربی راجستان بیابانهای بی انتهای خشک و سوزان هست ولی در نقاط کوهستانی شمالی برف دائمی وجود دارد و در ایالت مرکزی دکن نواحی بی آب و علف کوهستانی فراوان و در عین حال سرزمین خاوری بنگال از خرم ترین نقاط جهان است و غیر از ناحیه بیابانی راجستان در سایر نواحی هند وجود رودخانههای محلی موجب عمران و آبادی است و سه رودخانه بزرگ برهماپوترا و گنگ و سند هر کدام صدها کیلومتر طول و رودخانههای متعدد فرعی دارند. رودخانههای جمنا و گنگ در نزد هندوها مقدس اند و پنج شاخه رود سند: جهلم، چناب، راوی، بیاس و ستلج وجه تسمیه فارسی ایالت پنجاب (پنج آب) هستند و بنا بر نظر راولینسن (۱) خاورشناس انگلیسی و صاحب نظران دیگر بمناسبت اسم رودخانه سنده (ایندوس) ابتدا ایرانیان حوزه آنرا باین اسم نامیدند و رفته رفته حرف س به ه تبدیل و کلمه هند، و هندوستان معمول شده است و کلمه سنسکریت بهارات از دوره قدیم عنوان تاریخی آن سرزمین بوده و در سرود ملی جمهوری که نام بهارات و تمام ایالات کشور آمده است ذکری از کلمه هند نیست.

در هندوستان پنج منطقه بزرگ هست ۱ - جلگه وسیع و آباد رودخانه گنگ که مرکز تمدن و فرهنگ و سیاست هند بوده است .

۲ - ناحیه پهنای دکن تا حدود میسور ۳ - منطقه بنگال و ناحیه مرکزی هند ۴ - قسمت بیابانی جنوبی پنجاب از خاک راجستان تا حدود ایالت گجرات واقع در شمال غربی هند بعلاوه نواحی ساحلی جنوب شرقی و غربی است فقط جمعیت جلگه شمالی گنگ بیش از صد میلیون نفر است و اکثر خاندانهای فرمانروای هندوستان از این منطقه برخاسته و یا در آنجا استقرار یافته بودند دشت مرکزی دکن از لحاظ سیاسی و نظامی همواره اهمیت بسیار و وضع ممتازی داشته است و با آنکه قسمت عمده وقت و اقتدار اکثر مهاجمان خارجی صرف تسخیر آن ناحیه شده بود فقط در دوره اکبر شاه چندی ناحیه دکن بدست مغولها افتاد و جنگ و جدالهای طولانی آن حدود بیش از صد سال دوام داشت و حتی اورنگ زیب پادشاه قهار تیموری با وجود تلاش بسیار تا پایان عمر بفتح کامل سرزمین دکن کامیاب نشد و بعد از او هم بواسطه حمله نادر شاه بهند و شدت پریشانی روزگار تیموریان مجدداً امیر دکن علم استقلال برافراشت و از قلمرو فرمانروائی دهلی بیرون رفت .

نژاد و تمدن

بعد از کاوشهایی که در ابتدای این قرن در ناحیه موهنجودارو (۱) واقع در ایالت سند (در چهل فرسخی شمال کراچی) و در هاراپا (۲) واقع در ایالت پنجاب (در سمت غربی شهر لاهور) کرده اند و در نتیجه آثار بسیار جالب توجهی از خانه‌ها و تمدن خیلی قدیمی پیدا شده است بعضی‌ها تاریخ تمدن دره سند را به پنجهزار سال پیش نسبت داده‌اند و میگویند که چند قرن قبل از مهاجرت قوم آریائی به هندوستان مدنیت بسیار معتبری در دره سند وجود داشت که بعداً بواسطه ضعف و انحطاط مغلوب تمدن تازه‌تر آریائی شد. سر جان مارشال خاورشناس انگلیسی که اکتشافات دره سند زیر نظر او انجام گرفته بود در کتاب خود راجع ب نتیجه همین کاوش‌ها اظهار داشته است که پس از کشفیات مزبور موضوعی که دیگر نمیتوان انکار کرد اینست که تمدن باستانی آن ناحیه مدنیته انشعابی و فرعی نبوده بلکه تمدنی بسیار قدیمی و حاصل هزاران سال کار و کوشش نوع بشر بوده است.

در حدود بیش از دو هزار سال پیش از میلاد مسیح قوم آریائی که زندگی روستایی و چوپانی سختی داشتند از ناحیه مرکزی آسیا از راه ایران به هند رفتند و رسم و روش‌های نژادی خود را بر قوم بومی تحمیل و خودشان نیز رفته رفته قسمتی از رسوم و آداب تمدن محلی را کسب کردند

و چنانکه تاریخ قدیم حاکی است از بانصد سال قبل از میلاد تا قرن پنجم مسیحی نیز ایرانیها، یونانیها، سسکها و هونها و مهاجمان دیگر از همان راهی که قوم آریایی رفته بودند به هندوستان رفته و یابه تصرف قسمتی از آن سرزمین پرداخته اند چنانکه داریوش کبیر ناحیه سند را تسخیر و آن حدود را بیستمین ساتراپ نشین دولت هخامنشی کرد ولی بعضی از اقوام مهاجم کم کم چنان هندی شدند که اثری از وجود آنها باقی نمانده است و علت عمده این آمیزش و انقراض تاثیر و قدرت فرهنگ و تمدن هند بوده که خارجیها را آسان بصورت مردم بومی در میاورده است و ازین جهت هند و ایران وضع نسبتاً متشابهی دارند ولی در هندوستان که وسعت آن برابر با بزرگی سراسر اروپاست هنوز اقوام متعددی با زبان و فرهنگ و تاریخ اختصاصی خود وجود دارند چنانکه پاتانها، پنجابیها، راجپوتانها گجراتیها، مراتیها، بنگالیها و اقوام ساکن در ایالات بهار، آندرا و تامیلها، مالایالیها همه از طوایفی محسوب میشوند که در ادوار مختلف به هندوستان تاخته و در آن سرزمین خانه و زندگی نوشته اند.

از تمام این طایفه ها نژاد درویدی (۱) که ساکن جنوب هند بوده اند قدیمی ترند و بعضی حتی گفته اند که تمدن دره سند نیز اصلاً در اویدی است و در عهد باستان شاید سراسر هندوستان زیر فرمان این نژاد بوده است از بازماندگان قوم مزبور که بزبانهای درویدی: تلگو، تامیل، کنادا، مالایالام و تولو حرف میزنند هنوز اقلیت هائی در ایالات جنوبی هند مانند مدرس، کچین، تراونکور و میسور وجود دارند. در اویدیها که یکی از دو نژاد اصلی هند محسوب میشوند بنابر

قولی از آسیای مرکزی به‌ندرفته بودند و از پی آنها بود که چندین قرن بعد قوم آریایی راه جلگه گنگ را پیش گرفتند بعلاوه بواسطه شباهتی که ظاهرا بین بعضی واژه‌های تمیل در جنوب هند با کلمات متداول در حوزه دجله و فرات و اسامی عیلامی و سومری و بلوچ هست سبب شده است که بعضی‌ها تصور نمایند که داراویدها از راه این حدود بجنوب هند رفته باشند.

در موقع ورود نژاد آریایی به هندوستان تصادم و مبارزه‌های طولانی بین آنها و داراویدها پیدا شد سرانجام در اویدها مغلوب شدند و با وجود اینکه آنها دارای تمدن عالی‌تری بودند از قرائن تاریخی پیداست که چون قوم آریایی خودشان را برتر و برگزیده می‌بنداشتند و پوست سفید داشتند این علت هازا وجه امتیازی عنوان و خود را از بومی‌ها ارجمندتر محسوب می‌کردند و در نتیجه فکر رنگ و نژاد ایجاد و این بدعت اساس تقسیم طبقاتی افراد جامعه شد که اثرات شوم آن هنوز از بین نرفته است.

در ابتدا اقوام آریایی طبقه واحد متساوی بودند و تفاوتی بین افراد آن وجود نداشت و بطور کلی کلمه آریا بمعنی شخم و حاکی از آن بود که آریایی‌ها برزگروزارع بودند و کشاورزی پیشه آبرومندی محسوب می‌گردید کارهای فکری و روحانی و جنگ و تجارت نیز با ایشان بود اما رفته رفته در میان خود آریایی‌ها کارها تقسیم و در نتیجه ترتیب طبقاتی چهار گانه (کاست) متداول گردید امور دینی و فکری بدسته برهن اختصاص یافت گروهی بامور لشگری و حکومت پرداختند و طبقه دیگر بکارهای زراعت و پیشه‌وری و بازرگانی اشتغال ورزیدند و این سه قسم کار بقوم

آریایی اختصاص داشت حرفه کارگری و مزدوری بعهده قوم مغلوب در اویدی افتاد و افراد جنگل نشین هم فقط بکارهای پست و ناپاک می برداختند و طبقه نجس مشهور شده اند این وضع و ترتب قرنهادوام داشت ابتدا گاهی آمیزش و اختلاطی میان دسته ها پیش می آمد اما بعدا طبقات چهارگانه فوق بکلی از هم جدا شدند و کلمه آریائی معنی تازه و مفهوم ارجمند و نجیب پیدا کرد.

طبقه بیچاره نجسها تاچندی پیش عملا و علنا دچار نکبت این دسته بندی شوم اجتماعی بودند **مهاتما گاندی** باعزم و همتی شکفت انگیز در راه نجات آنها بسیار کوشید و افراد این طبقه محروم را **هریجان** یعنی فرزندان خدا نامید و روزنامه هریجن را برای اصلاح و بهبود وضع اجتماعی این طبقه تاسیس کرد. پس از احراز استقلال در اثر پیش بینی هائی که در قانون اساسی جمهوری هند درباره تساوی بی قیود و شرط اقدامات شده است و حکومت فعلی هم در اجرای مواد مربوطه آن **چهد فراوان** دارد بعید نیست روزی این مایه ننگ و نکبت بکلی در هندوستان از بین برود.

دین

اگر تعریف هندوئیسم (۱) را از من بپرسند جواب ساده‌ام اینست که آن بی بردن به حقیقت است با وسائلی که عاری از عنف و زور باشد شاید فردی بوجود خدا معتقد نباشد ولی باز خود را هندو بشمارد آئین هندو، جهد و تلاش پیوسته در راه حقیقت‌وراستی و بنا بر این مذهب حق پرستی است و حق هم عین ذات باری تعالی است گاهی انکار وجود خدا از بعضی شنیده شده است ولی احدی منکر حقیقت نیست .

مهاتما ۳ اندی

دین برهمنی مبتنی بر الهامات آسمانی نیست و تنها آئین تاریخ بشری است که بانی انسانی ندارد بلکه یک قسم فرهنگ دینی توام با اساطیر و فلسفه نژاد آریایی و نوعی تصوف است که با آغاز زندگی بشر بوجود آمده و در نتیجه توسعه و ترقی فرهنگ انسانی رفته رفته تعالی یافته است.

اساس دین برهمنان یکی ودا(وید)ها(۲) و آن چهار کتاب است که تراوش فکر و قلم عارفان بزرگ و خردمندان است که از قدیم ترین عهد باستانی در سرزمین هند پیدا شده اند و بنا بر قولی نیز ویاسا (۳) حکیم مصنف وداهاست و هم اوست که داستان قهرمانی ما بهاراتا (مہارات) (۴) را که

۱- Hinduism

۲- Veda

۳- Vyasa

۴- Mahabharata

بمنزله شاهنامه هند است نوشته است کتاب دیگر هندوایسم اپاناشاد (۱) است که در آن جنبه فلسفی غلبه دارد دیگر حماسه ملی ما بهاراتا و بخصوص فصل درخشان آن با 'گوا' دگیتا (بغواد گیتا) (۲) یعنی سرود آسمانی است که قهرمان داستانش کرشنا (کرشنه) (۳) مظهر اعلی و اکمل مقام انسانیت و وجودی ایده آلی بشمار میرود.

اصول اخلاقی کرشنا از خودگذشتگی انسان و پاکی باطن اوست و حقیقتی که در باگواد گیتا بسیار ارجمند است آسایش و سعادت بشر است و آن نیز مبتنی بر انجام تکالیف وجدانی طبق آئین اخلاقی دارمه (Dharma) است که بنا بر آن ترک دنیا و ریاضت کشیدن انسان لزومی ندارد بلکه دنیا محل واقعی زندگی و هر فردی مسئول انجام تکالیف خویش است چنانکه فرزند را اطاعت پدر و مادر و زن راعفت و پاکی و خانه داری و شوهر را حمایت زن و فرزند و نوازش بیچارگان بر عهده است و هر فرد بر همین مکلف به کسب معرفت و آموختن آن به هم نوعان و بی نیازی از اندوختن مال است. حکومت بـا عدل و داد و رعیت پروری و تامین آسایش افراد بر عهده فرمانرواست طبقه لشگری باید دلیر و در میدان نبرد قهرمانان بلند نظر باشند: زرگر طلای ناب بفروشد و از غل و غش اجتناب نماید و بر همه فرض است که در جامعه زندگی منزه و مترقی داشته باشند و منافع خود را با مصالح دیگران منطبق سازند هرگاه این تکالیف وجدانی دارمه را انسان نیک انجام بدهد و دلش پیوسته از

خداشناسی سرشار باشد سعادت‌مند و رستگوار است.

ما بهاراتا، حماسه نژاد آریائی است بزبان سنسکریت مشتمل بر يك صدهزار بیت که هفتصد بند آن کتاب با گواد گیتا است و موضوع آن تعالیم اخلاقی کرشنا مظهر و یشنو (۱) است. در دین برهمنان ذات مطلق سه مظهر تجلی دارد ۱- برهما (۲) یا برهن مظهر قوه خلاقه یا عقل کل است ۲- و یشنو مظهر قوه حیات و برکت و نشاط است ۳- شیوا (۳) مظهر قوه قهاریت و رحمانیت خدای یگانه است.

از نیمه قرن ششم پیش از میلاد با ظهور دین بودا (۴) و نفوذ سریع آن کار هندوئیسم که بواسطه افراط طبقه روحانی آن با انجام فقط آداب و رسوم ظاهری دچار انحطاط شدید شده بود مدتی بکلی لنگ شد و آن وضع بحرانی دین برهمنان دیر زمانی دوام یافت تا در قرن هشتم مسیحی **شانکارا چاریا** (۵) عارف بزرگی از جنوب هندوستان نهضتی اساسی در طرز کار راهبان هندو بوجود آورد این خردمند روحانی از همان راهی پیش رفت که قبل از او بودائی‌ها شروع کرده بودند و از همین دوره تجدید حیات آئین برهمنان بوده است که رفته رفته دین بودائی در هندوستان از میان رفت **شانکارا** بوسیله بیان نافذ و نوشته‌های عمیق فلسفی به زبان سنسکریت بانی چنان نهضتی روحانی شد که آثارش هنوز پایدار است با تفسیرات روشن و جامعی که او راجع به متون کتاب‌های **اپانشاد** و

۱- Vishnu

۲- Brahma

۳- Shiva

۴- Buddha

۵- Shankara Charya

با سواد گیتا نموده بود قدر و اعتبار این دوائر عمده هندو یسم را بطرز شکفت انگیزی تجدید و تقویت کرد و پیش از وفاتش که در سن ۳۲ سالگی اتفاق افتاد پایه وحدت دینی هندوها کاملاً استوار گردید چنانکه فعلاً هندوستان بالغ بر سیصد میلیون نفر برهن دارد .

بودا

در نیمه قرن ششم قبل از میلاد در موقعی که هندو وضع ملوک الطوائفی داشت و دوره انحطاط دینی و اجتماعی برهمنان بود در ناحیه مرزی نپال و هندوستان در دامنه جبال هیمالیا در محلی بنام لومبینی (۱) حومه شهر کاپیلاواستو (۲) پایتخت خاندان سکیا (۳) فرزندى بدنيا آمد پدر طفل سودودانا (۴) فرمانروای آن حدود و مادرش مایا (۵) شاهدختی از قلمرو مجاور آن ناحیه بود که يك هفته بعد از تولد طفل در گذشت و خواهر جوان تر و بیوه (۶) اوزن دوم پادشاه و سرپرست نوزاد شد در جشن باشکوهی که رسم درباری آن روز گار بود نام نوزاد را سیدارتا (۷) که در زبان سنسکریت بمعنی کامروا است نهادند گو تاما (۸) نام خانوادگی طفل بود. در ایام کودکی و اوان جوانی این شاهزاده همه قسم و سائل تعلیم و تربیت را بحد و فور فراهم داشت و از زندگی بسیار مجلل ولی محدود درباری بهره مند بود گو تاما در شانزده سالگی با شاهدخت یوسودارا (۹) که در يك مسابقه

۱- Lumbini

۲- Kapilavastu

۳- Sakya

۴- Suddhodana

۵- Maya

۷- Siddharta

۶- آناندا که از بزرگترین اصحاب بودا بوده فرزند این بانواست

۸- در ماه مه ۱۹۵۶ (اردیبهشت ۱۳۳۵ شمسی) دولت هند و تمام کشورهای

بودائی اسباجشن دوهزار و پانصدساله بودا (Budha Jayanti) را برپا کردند بنا بر

این آغاز تاریخ بودائی از سال ۵۴۴ قبل از میلاد مسیح است :

۸- Gotama

۹ - Yossodhara

قهرمانی مرسوم آن زمان اورا از چنگ حریفان برده بود ازدواج کرد .
 راجع به حرکات شگفت انگیز دوره کودکی و ایام جوانی گوتاما
 روایات زیاد است و میگویند بواسطه همان حرکات و آثار عجیب بود که
 پدر او بقصد انصراف فرزند از فکر و خیال و بمنظور تکمیل بساط عیش و
 نشاط او سه کاخ اختصاصی با شکوه بنا کرد و در آن قصرها تمام اسباب
 سرگرمی و خوشی را فراهم ساخته بود از آن زندگی پر ناز درباری ولی ساختگی
 گوتاما چند سالی گذشت بدون آنکه وی صاحب فرزندى شده باشد و از
 این جهت پادشاه و درباریان بسیار افسرده خاطر بودند. از طرف دیگر
 بتدریج در فکر و رفتار گوتاما تغییرات نمایانی پیدا شده بود و او از آن
 همه وسایل عیش و خوشی ابراز خستگی می نمود تا آنکه روزی بعزم گردش
 از کاخ خارج شد در شهر جهانی پر از رنج و نکبت دید که هیچوقت تصور
 آنرا هم ننموده بود يك جا پیرمردی فرتوت و نالان مشاهده کرد سخت
 متاثر شد و چگونگی آن حال را از چنانا غلام با وفای خود پرسید و جواب
 شنید: سرور، این شیوه زندگی است وقت دیگر مرد ناخوش بر جراحتی
 دید باز غلام باو گفت «زندگی ناخوشی است» قدری دورتر جسدی در کنار
 راه بنظرش رسید چنانعرض کرد: آن هم سرانجام زندگانی است .

این چند پیش آمدنا گوار طوفانی در فکر گوتاما انداخت و او هر
 روز ساعات طولانی راجع به رنج و ناخوشی انسان بفکر و غور می پرداخت
 و هر وقت گدایا مستمندی بر درگاه میدید بدیدن آنها میرفت و پرسشها
 میکرد تا روزی در شهر زاهدی را در جامه ای ساده دید قیافه آرام و رفتار
 آراسته آن پیر توجه گوتاما را سخت جاب کرد و از آن پس در صدد افتاد
 که زندگی عیش و نشاط درباری را بگذارد و در جستجوی رمز حیات و

در یافتن مایه بدبختی بشر راه نیاز و تلاش پیش بگیرد و در همان گیر و دار عزم ترك خانه و دیار بود که باو خبر دادند صاحب فرزندی شده بود گویا در حضور درباریانی که از آن جهت غرق شادی بودند عوض ابراز وجد و مسرت کلمه رهوله (۱) را که در زبان سنسکریت بمعنی پابنداست بر زبان راند و بهمین مناسبت نام فرزندش را **رهوله** نهادند.

رفته رفته کاخ پادشاهی بر کسبیکه سرنوشتش رهبری بشر بود تنگ شد و موقع ترك خانه و شهر فرارسید شبی گویا غلام خود را فرمان داد که اسبها را حاضر کند و پیش از عزیمت نزد زن و فرزند رفت و هر دورا غرق در خواب دید پس نگاه و داعی بر آن عزیزان انداخت و نیمه شب قصر را ترک کرد در آن موقع بیست و نه سال داشت بعد از آنکه مسافتی از شهر دور شد در جوار جنگلی کنار رودخانه از مرکب فرود آمد دست و روشست و سر تراشید و موی سر را با لباس فاخری که در برداشت به چانا داد و او را روانه شهر ساخت و خود با جامه ساده زبر زرد رنگی دست خالی در میان جنگل براه افتاد محل نابتی نداشت سر و پا برهنه پیوسته در حرکت و همه جا در پی شاهد حقیقت بود ابتدا نزدیکی از زاهدان معروف برهن رفت و بعد بخدمت برهمنائی نامی دیگر رسید و با آنکه از هر دو آنها معانی و مطالب تازه آموخته بود مرادش حاصل نشد پس خدمت آن دو پیر را که بنظر او از جاده صواب منحرف بودند ترک نمود و باز راه مقصود پیش گرفت و در حین سیر و سلوک در ناحیه ای بنام ماگدا (۲) (در ایالت فعلی بهار) در کنار رودخانه به گوشه آرام با صفائی که نزدیک قصبه ای واقع بود رسید و آنجا ابرای اقامت انتخاب کرد در این مکان پنج تن

از برهمن زادگانی که داستان ترک دنیا و فداکاری گوتاما را شنیده و شیفته عمل او شده بودند به وی پیوستند و برسم قدیم که زندگی انزوا و ترک لذات در هندوستان منزلت خاص داشت او و پیروانش شش سال ریاضت سخت پیشه کردند بطوریکه روزی از فرط امساک و ضعف شدید چیزی نمانده بود که جان از تن گوتاما بیرون برود.

روایات بودایی حاکی است که در همین گیر و دار، شیطان و سوسه و هوس مارا (۱) بسراغ گوتاما رفت و او را بسیار تحریص کرد که دست از آن روزگار سخت بردارد و زندگی باشکوه درباری و به تخت و تاج پادشاهی بازگردد ولی عزم و اراده حقیقت جوئی او قوی تر از قدرت شیطانی بود و چون تجربت تلخی از ریاضت شدید حاصل کرده بود بخود آمد و از آنوقت سر از فنای وجود برکشید و بجای فقط لقمه نانی که خوراک روزانه او بود بخوردن غذا پرداخت زیرا هدفش بی بردن بحقیقت و رسیدن بآرامش و صفای وجود بود نه شکنجه و عذاب بدن و در نتیجه همین تغییر رویه ناگهانی بود که پنج نفر برهمائی پیروان او با حیرت و یاس ترکش نمودند و باز گوتاما بتنهائی افتاد.

معروف است که پس از هفت هفته انزوا و تفکریکی از شب ها که گوتاما در زیر درخت «خرد» (۲) غرق راز و نیاز باطنی و درگیر و دار فشار تنهائی بود سکون و صفای کلی بوجود او مستولی شد و سحر گاه که سر از خواب برداشت دیگر سالک روز پیش نبود بلکه وجودی روشن و بدل (بودا) شد (۳) که پس از چندین سال غورو تفکر سرانجام بر از بدبختی

۱- Mara

۲- Bodhi tree

۳- تاناگنا Tathagata و سکیمونی (خردمند طایفه سکیا) دولقب دیگر

بودا است.

بشر پی برده و چاره آنرا هم دریافته بود. در آن موقع بودا ۳۵ سال داشت.

بعضی روایات بودائی حاکی است که بودا ابتدا در اظهار پیام رستگاری و ارشاد خلق تردید داشت اما شك او دوامی نیافت پس راه شهر بنارس (سرنات قدیم) را که نزدیکتر از بلاد دیگر بود پیش گرفت و در بارك معروف این شهر بیان و موغظه را آغاز کرد. نخست آن پنج نفر پیروانی که ترکش کرده بودند باز بخدمت آمدند و چون در اظهارات بودا معانی تازه و نکته‌های بدیع مشاهده کردند باو ایمان آوردند زیرا بودا برایشان روشن ساخت که نجات فرد از ناحیه زمین و آسمان نیست بلکه ناشی از ذهن و فکر خود انسان است و برای سعادت و نجات انجام بعضی مراسم و دعا تأثیری ندارند. بودا به پیروان خود صحبتی از عنایات آسمانی یا وعده بهشت و یا خوف دوزخ نکرد و برخلاف نظر زاهدان برهمانی آن زمان که سرگرم امور راجع به عاقبت بشر بعد از مرگ و یا حیات او پیش از تولد بودند اظهار داشت که او فقط به روش و رفتار انسان در همین دنیا و زندگی این جهانی افراد نظر دارد و فرزانه کسی که در جستجوی حل کردن مسائل خارج از امکان و یا مافوق اختیار بشری است از افراد عادی خرد بیشتری دارا نیست و رفتار این دسته چنانست که بجای اینکه تیر را از تن مجروح بیرون بکشند در صدد کنجکاو و وضع و حال تیر زن بر آیند بودا به نخستین پنج نفری که باو گرویده بودند باز نمود که چگونه برای بیرون کشیدن تیر بلا از تن خویش هم راه افراط پیموده و هم طریق امساک و ریاضت سپرده بوده است هم زندگی عالی درباری داشته و هم رنج و عذاب ریاضت کشیده است و هر دو راه را ناصواب و خطا یافته و من

باب مثال گفته بود چنانکه قطرات باران از بهای سست بدرون خانه راه می‌یابند بهمان قسم میل و هوس هم در فکر بی‌مایه و خام راه خواهد یافت و چون خود او از هر دو طریق عیش و افراط و یا زجر و ریاضت به هدف نرسیده بود پس راه میانه و طریق اعتدال پیش گرفته و این راهی است که دیده بصیرت انسان را روشن می‌سازد و موجب آرامی فکر و ازدیاد عقل و منجر به رسته‌کاری می‌شود و روشن ساخت که برای حصول نیک بختی تسلط انسان بر احساسات و امیال خود کاملاً ضروری است همان‌علاقه‌ها و احساساتی که او را اسیر گردش بی‌انتهای گردونه زندگی و رنج تولد و ونکبت مرگ نموده است و میگفت حال انسان در واقع چنانست که اسیری را به چرخ دواری که هرگز ایست ندارد بسته باشند.

معروف است وقتی مادری که طفل بی‌جان خود را تنگ در آغوش داشت پیش یکی از راهبان بودائی شتافت و التماس نجات فرزند نمود راهب بازبانی خوش‌مادر را نزد بودا هدایت کرد او سراسیمه خدمت‌استاد رسید و تمنای خود را تکرار کرد بودا عرض مادر را بانوازش پذیرفت و تجویز نمود که دانه سبز خردلی بدست بیاورد و ریزه‌های آن را در حلق طفل فروریزد مشروط بر اینکه آن را از خانه‌ای بدست بیاورد که در آنجا فرزند یا پدر و یا مادری وفات نیافته باشد مادر بی‌درنگ پی‌مطلوب خویش شتافت همه جا دانه خردل داشتند ولی خانه‌ای که از رنج و نکبت مرگ مصون مانده باشد نیافت پس به مقصود بودا پی‌برد جسد فرزند را بخاک سپرد و سرافکننده خدمت مرئی بزرگوار رفت و در زمره پیروانش درآمد. بودا در دوره و زمانی که نیمی از مردم دنیا در حال بربریت و تاریکی بودند رهنمون اشراق شد و قاعده و دستوری برای نجات انسان

وضع کرد و راهی روشن بیش پای بشر گذاشت که پس از دو هزار و پانصد سال هنوز اعتبار کامل دارد او به پیروان خود گفت روح هر فرد زنده ای مانند مشعلی است که شعله آن از یکی به دیگری رسیده است و این جریان آنقدر دوام خواهد داشت تا در اثر سیر زمان این شعله در نور کل زندگی جاودانی محو بشود و این مرحله نیروانا (۱) یا رستگاری تام در دین بودائی عبارت از اطفاء تمام هوس ها و امیال انسانی است که با فانی آرزوهای خود پرستانه میسر خواهد شد. بودا گفته است حیات مانند اقیانوسی است، امواج آن وجودهای افراد و کف امواج بدن فناپذیر انسان و ساحل اقیانوس نیروانا است که بهشت صالح و سکون باطن است.

تأظهور بودا اختلاف طبقاتی در هندوستان قاعده اساسی جامعه بود ولی بنابر گفتار او تمام افراد با حقوق متساوی خلق شده اند این اظهار عقیده دلیرانه او در آغاز تمدن بشر اهمیت بسیار داشته است بودا معتقد بود که شرافت یا خواری مرد بسته به کار و رفتار اوست و ربطی به موضوع تولد ندارد و گوهر وجود یعنی فکر انسان را پایه سعادت و تعالی می دانست و میگفت اینکه در اثر کار نیک و نواب مرد در جهان دیگر از نعمت های آسمانی بهره مند بشود حرف درستی نیست و افراد هوشمند و دانا دنبال این قسم توهمات نمیروند او به پیروان خود اندرز جانانه میداد که عمل نیک را برای خاطر خود نیکی انجام دهند نه بامید پاداش آخرتی و کار نواب را بمنظور تامین صالح و صفای باطن خویش بنمایند نه انتظار اجر آینده میگفت عتاید گوناگون مذهبی و اصول مختلف دینی موجب نفاق و اختلاف در میان افراد بشر و سبب بروز کینه و فساد میشود و از این راه احدی به صالح

وصفا و عقل واقعی نمیرسد در نظر او مصون‌ترین راه رستگاری احترام متقابل افراد و نژادها و مذاهب نسبت بیکدیگر بوده است و با صاحب خود پیوسته تاکید میکرد که در تبلیغ اصول دینی او و ارشاد دیگران جز وسیله زبان نرم و بیان گرم بکار نبرد و گفته بود تا فردی را عیب‌نموده باشید حکم محکومیت و ملامت او را بر زبان نیاورید.

بودا به جنبه آسمانی دین خود التفاتی نداشت ولی به قسمت اخلاقی آن اهمیت تام میداد و میگفت عقل او از حل مسئله خدا قاصر است اما رمز بدبختی انسان را دریافته است. دستور اخلاقی او مبتنی بر سه اصل اعتدال، سازش و بردباری و محبت بود و در عوض اسراف و افراط یا ماساک و ریاضت تسلط بر نفس را تعلیم میداد جاه‌طلبی و قدرت خواهی و ظفر جوئی را مذموم میدانست و میگفت این سه کار منتهی به جنون میشوند و اظهار میداشت که حس جاه‌طلبی بی اندازه، نشانه آنست که صاحب آن روحی مریض دارد و در نظر او قدرت خواهی و زورنمایی بر ناتوان و حرص فتح و پیروزی کردار دیوانگان است چون فتح و ظفر بانی مرگ و سبب کینه میشود که خود بدتر از مرگ است او بخصوص درس بردباری و صلح می داد و میگفت حتی برای خشنودی فرشتگان آسمانها نباید قطره خونی ریخت.

دین بودائی بر چهار حقیقت بزرگ استوار است:

۱- حقیقت رنج، باین معنی که زندگانی از لحظه تولد تا دم مرگ

توأم باناخوشی و سراسر درد و الم است.

۲- آنکه این رنج و الم از میل و علاقه خودپرستانه انسان تولید

می شود.

۳- ریشه این میل وهوس رامیتوان ازین برد.

۴- فقط بوسیله هشت طریق ارجمند بودائی که ذیلا بیان میشود

حصول نجات برای انسان امکان دارد:

(۱) معرفت و وقوف درست

(۲) قصد و آرزوی درست

(۳) گفتار درست

(۴) رفتار و کردار درست

(۵) پیشه و معیشت صحیح

(۶) جهد و طرز تلاش صحیح

(۷) طرز تفکر صحیح

(۸) حالت وجد و انبساط درستی که خالی از گرد و غبار غم و

نگرانی باشد.

دردین بودائی دو طریق اول بسیار مهم اند چون تا انسان گرفتار

بلای نادانی است و تا معرفت صحیح درباره معنی و حقیقت زندگی حاصل

ننماید و قصد و آرزوی صحیح در زندگانی نداشته باشد سایر مشکلات

حل شدنی نیست سه طریقت بعدی نیز مدار کار انسان و موجب رستگاری

است و با حصول آنها و حصول به مرحله نیروانا یعنی حالت رهائی از قید و بند

لذات و حیات صوری میسر است.

در اصول بودائی وعده بهشت و یابیم دوزخ هیچ وجود ندارد بودا

فکر انسان را خالق کل میدانسته و تجربه های فکری و عملی را که خود

در زندگی نموده و از آن راه به حقیقت رسیده بود برای ارشاد انسان

اعلام کرده است و چنانکه بیان شد تفاوتی بین افراد بشر از جهت رنگ و

وضع اجتماعی نگذاشته و همه را یکسان می پنداشته است و اساس تعلیمات اخلاقی او این بوده است که بایک زندگی پاکیزه مقرون به اعتدال که مبتنی بر هشت طریق نجات باشد انسان میتواند ریشه میل و هوس را نابود کند. کیش بودا در میان تمام طبقات از پادشاهان تا سوداگران نفوذ سریع داشت مردم از هر سو بر او گرد آمده بودند و ایمان با او را با جان و دل پذیرفتند رفتار ساده و طینت خیرخواه و مهربان و فداکارش پیشرفت حیرت انگیز اصول بودایی را میسر ساخت و با مذهب بودا نه فقط یک نهضت دینی بلکه انقلابی اجتماعی در هندوستان در سده ششم قبل از میلاد بوجود آمد.

در سخنان بودا ذکرى از مسائل مربوط بـماوراء الطبیعه دیده نمی شود و هر وقت اصحاب او در باب وجود خدا استفساری میکردند سکوت مینموده و یک بار هم در مقام اصرار یکی از پیروانش اظهار داشته بود برای انسان حل مسئله زندگی و درستگاری او ضروری تر است تا پرداختن به مسائل و اموری که قادر بـدرک آنها نیست. نخستین موعظه بودا به پنج تن همراهان دیرین موضوع اجتناب از افراط و یا ریاضت و اختیار رویه اعتدال بود سپس چهار حقیقت بزرگ را برای آنها بیان و روشن نمود که علت و ریشه رنج انسان چیست و چگونه میتوان آنرا از بین برد و نجات یافت بعلاوه برای پیروان خود روشن ساخت که آنچه در عالم ظهور و آغازی دارد ناگزیر زوال و پایانی هم خواهد داشت و همه امور هستی و زندگی محکوم به فساد و نیستی اند و این امر از ابتدای تاریخ حقیقتی محض بوده است.

بودا میگفت زادن و هستی رنج است ناخوشی و پیری رنج است

قرین شدن بالشیاء و اموری که دوست نداشته باشیم رنج است و دوری از آنچه دوست داریم رنج است نرسیدن به مطلوب خودمان رنج است و ریشه تمام این رنج هانیز وجود میل است و اگر ریشه میل و هوس از بین برود وسیله نجات فراهم میشود بعقیده بودا وجود شر و گناه علت پیدایش ادیان بوده است و میگفت هر گاه مسائل غامض تولد و پیری و مرگ نمی بود خود بودا هم وجود نمی یافته و تعالیم او جلب توجهی نمی کرده است و اگر مردم زندگانی درست آسوده و باسعادت می داشتند بفکر دین نمی افتادند چون چیزیرا که انسان همواره جويا است سعادت کامل است و میل به لذت و زندگی و علاقه به کامروائی و جلب ثروت و شهرت که آفت جان انسان اند علت رنج و بدبختی او میشوند و تا وقتی که بشر خواستار دوام زندگی است در واقع طالب دوام رنج و بدبختی خویش است در مذهب بودا فکر (muind) پایه و مایه همه امور است و گفته بوده است که هستی ما همان افکار ماست و پاکی و پاکیزگی زندگانی بسته بفکر انسان و بدست خود اوست و احدی قادر نیست دیگری را نجات بدهد و زندگی پر جهد و تلاشی که مقرون به خیر و صلاح باشد راه جاودانی بشر و سستی و اهمال راه مرگ است .

پس از وفات بودا که در سن هشتاد سالگی اتفاق افتاد پیروان او بصورت دو فرقه بزرگ در آمده اند یکی بوداییان اول مشهور به هی نایانا (۱) (هی نا = کوچک یا نا = گردونه) و شعار مذهبی آنها نجات انفرادی از راه ریاضت و رعایت انضباط سخت و کف نفس شدید بوده این دسته در تفسیر کردن تعالیم بودا بسیار محتاط و سخت گیر بودند و فقط بیک معبود که خود

بودا باشد توجه داشته‌اند فرقه‌هی نایانا که به متن‌های کهنه پراکریت (۱) سخت پیوسته‌اند مذهب جنوبی بودائی معروف شده‌اند مرکز این فرقه در کشورهای سیلان، برمه، سیام و تبت است دسته دوم موسوم به ماهایانا (۲) یعنی گردونه بزرگ است که از قرن دوم میلادی پیدا شده‌اند این فرقه که بمذهب شمالی شهرت یافته‌اند تفسیر و ترجمه‌های متین و جامعی از متون بودائی بزبان سنسکریت نموده‌اند و رویه این دسته که دین بودائی را بر اساس عقل و اصول روانشناسی مبتنی ساخته‌اند مطلوب اهل جهان و بخصوص طبقه روشنفکر واقع شده و در نتیجه این مذهب علاوه بر ممالک چین، کره و ژاپون پیروان زیادی در کشورهای مغرب زمین پیدا کرده است .

در دین بودائی از سنت‌ها و آداب قومی آریایی احترام و انبساط با آنها خصوصتی ابراز نشده بوده است و بنابراین ابتدا استقامت و مخالفتی از ناحیه برهمن‌ها تولید نگردید و با سبک بی آرایش و رویه ملایمی که بودا در کار ارشاد مردم داشت هیچکس در آغاز امر نمی پنداشت که آئین او باسانی نیرومند و مایه تهدیدی برای دین برهمنان بشود ولی پس از آنکه نفوذ دین جدید آشکار شد بواسطه انتشار سریع آن و حمایت فرمانروایان و توانگران دیگر مخالفان نتوانستند خطری ایجاد کنند . در دوره ابتدائی هی نایانا بودائیانی که از دنیا روگردان و به گمان خود در پی زندگی جاویدان بودند صومعه‌ها را اقامتگاه دائمی و عبادتگاه قرار داده بودند در آن دوره که تافرن دوم مسیحی طول کشید زنها سر می تراشیدند و جامه بسیار ساده می پوشیدند .

در دوره تجدد ماها یا ناروش کهنه ریاضت و ترك دنیا متروك و دین بودائی بمعنی برادری، حقیقت پرستی، سادگی، بی آزادی، خدمتگزاری و جهد و تلاش اعتدال آمیز نمایان شد تا در قرن نهم میلادی که نهضت بزرگی در دین هنود بوجود آمد و از آن پس دین بودائی در خود هند نفوذی نداشت این انحطاط از قرن هفتم مسیحی رفته رفته شدت یافته بود و علاقه هندیها نسبت بآن بسیار کم شد و معروف است که در آن زمان آئین برهمن و دین بودائی چنان بیکدیگر نزدیک شده بودند که بین مراسم و آداب آنها تفاوتی بنظر نمیرسید در نتیجه صومعه های بودائی به بت خانه تبدیل گردید ولی پیش از آنکه اساس آئین بودائی در خود هندوستان سست شده باشد دامنه نفوذ آن به آسیای هرکزی و چین و تاحدود مدیترانه رسید و شهر های پیشاور، قندهار، کاشمر، بلخ و بخارا مراکز عمده بودائیان شد، آثار بودائی و مجسمه های بودا در سند و افغانستان بخصوص در راه میان واقع در شمال غربی کابل هنوز شاهد آن وضع و حال است و میگویند در قرن هفتم مسیحی یعنی در صدر اسلام ده صومعه بزرگ در رامیان وجود داشته و در آن دوره صومعه بلخ نیز بزرگترین کانون بودائی در خارج از هندوستان بشمار میرفت که نوشته اند گنجایس هزار راهب داشته و نام نوبهار بلخ از اصل سنسکریت ناواویهارا (ویهار = صومعه) بوده و بعداً نوبهار شده است (۱) چنانکه ذکر آن در شاهنامه هست :

(۱) داستان یوزاسف و بلوهر تالیف این بابویه که از عربی بفارسی ترجمه و چندی پیش در ایران چاپ شده است در باب پیدایش دین بودائی است و از کلمه یوزاسف بجای بودا و مطالب دیگر داستان خوب استنباط میشود که آئین بودائی در نظر نویسندگان اسلامی تا چه اندازه بصورتی دور از حقیقت درآمده بوده است

چو گشتاسب را دادلهر اسب تخت
 فرود آمد از تخت و بر بست رخت
 به بلخ گزین شد بر آن - و بهار
 که یزدان پرستان آن روزگار
 م - ر آن خانه را داشتندی چنان
 چو مر مکه را این زمان تازیان

در عصر تجدد مذهبی **ماهایانا** صنعت حجاری، مجسمه سازی و نقاشی در هندوستان ترقی بسیار کرد بناها و معابد باشکوهی که در زمان امپراتوری **اشوکا (۱)** بوجود آمد حاکی از رونق و عظمت هنری هند در دوره بوداییان است و آثار حیرت انگیز غارهای **اجانتا (۲)** و **الورا (۳)** واقع در ناحیه کوهستانی شمال غربی ایالت سابق حیدرآباد (۴) از بهترین نمونه ها و مشتمل است بر صومعه هایی که سبک حجاری و نقاشی آنها که بدو هزار سال قبل تا قرن هفتم میلادی تعلق دارد انسان را از هوش و هنر مردم باستانی هند مبهوت میسازد؛ غارهای **اجانتا** در فصل بارانی طولانی هند (خرداد - شهر یور) اقامتگاه و محل عبادت راهبان بودایی و کانون طلاب دینی بود این غارهای سنگی دو قسمت است یکی مربوط به بودا پرستان دوره اول (هی نایانا) که سبک ساده ای دارند و از دو قرن پیش از میلاد تا قرن دوم مسیحی ساخته شده اند از قرن سوم میلادی در دوره بسط نفوذ مذهب **ماهایانا** صومعه ها و معابد باشکوهی در اجانتا و سایر نقاط هند ساخته شده

۱ - Ashoka

۲ - Ajanta

۳ - Elora

۴ - در سازمان جدید اداری هند استان حیدرآباد حذف و قلمرو آن میان ایالات

مجاورت تقسیم شده است

است در نمای بناها و طرز ستون سازی و حجاری این دوره تفاوت و ترقی بسیار دیده میشود .

در اجانتا بیست و نه غار هست که در امتداد يك كيلومتر بر کمر کوه پهلوی هم قرار دارند و برای آسانی کار سیاحت آنها را به ترتیب از يك تا بیست و نه شماره گذاری کرده اند در غارهای مربوط بدوره اول که در نهایت سادگی است مجسمه بودا یا صورتهای دیگر هیچ دیده نمیشود اما در معابد دوره ماهایانا مجسمه های سنگی بودا و تصاویر سنگی داستان زندگانی او فراوان هست از جمله در غار شماره يك مجسمه سنگی بودا در ته تالاری وسیع قرار دارد و شاهکاری در این مجسمه بسیار جلب توجه میکند چون صورت بودا از جلو حالت آرام و متفکر دارد و از سمت راست (نیمرخ) بحال تبسم و از طرف چپ در حال خشم است بطوریکه چشم از دیدن آن سه حالت روشن در يك صورت سنگی خیره میشود . در این غار که هم از نظر معماری و حجاری وضعی ممتاز دارد و هم سرا سر دیوار آن با نقاشی عالی از داستانهای زندگی بودا و تاریخ باستانی هند آراسته است نام و نشان فقط يك قوم قدیمی دیگر نیز دیده میشود در آنجا پرده رنگینی از مجلس بز می که در دربار پولاکسین (۱) دوم امپراتور هند هنگام پذیرائی سفیر خسرو پرویز پادشاه ساسانی در سقف تالار و پرده دیگری هم بر دیوار هست که نماینده شاهنشاه ایران را در حین تسلیم اعتبار نامه در حضور امپراتور هند نشان میدهد .

در الورا در محوطه محدودی بناها و معابد باشکوه هندو ، بودائی

و جینی در کنار بکدیگر قرار دارند که ازدو جهت یکی عظمت پناها و دیگر میزان تحمل مذهبی اهل هند بسیار شایان توجه و دقت است .

جینی ها (۱) - دین بسیار قدیمی دیگر هندوستان آئین جینی ها است

پیشوای آنان مهاویر (۲) نام در زمان بودا میزیسته ولی میگویند تاریخ پیدایش این مذهب از دین بودائی هم قدیمی تر است و گویا راه ورسم آن قرنهای پیش از قیام مهاویر وجود داشته و در زمان او بصورت مذهبی جدید در آمده است مهاویر (۳) روحانی بزرگی بود که سی سال عمر خود را در سیر و حرکت گذرانیده و در همه جا به تبلیغ و ارشاد مردم میکوشید بیشتر پیروانش از طبقه توانگر و سوداگر بودند و هنوز اکثر ایشان که جمعاً کمتر از یک میلیون نفرند از بازار گانهای ایالت بنگال، سراجرات و راجپوتانا هستند جینی ها رویه ریاضت دارند و از هر گونه صدمه و آزاری نسبت به همه نوع موجودات احتراز شدید می نمایند معروف است که یک نفر جینی متعصب موقع شب راه نمی رود تا مبادا قدم بر حشرهای بگذارد. راهبانان ایشان باقطعه پارچه سفیدی جلودهان خود را می بندند که از بلع احتمالی پشه یا امثال آن و در نتیجه هلاکت ذیرواحی اجتناب نموده باشند.

سیکرها (۴) سوروانانک پیشوای روحانی سیکها در سال ۱۴۶۹

مسیحی در حوالی شهر لاهور بدینا آمد از کودکی هوش سرشار داشت و از او ان جوانی پی کسب ادب و معرفت افتاد زبانهای هندی و فارسی آموخت و معروف است که در سن ۳۶ سالگی الهام یافت که برای نجات

هموطنان خود از سخت گیری های فرمانروایان مغول که در مسلمان کردن هندوها خشونت شدید می نمودند قیام کند وی که همدوره بابر شاه بود یکی از آن روشندان هند بشمار میرفت که سعی نمود بین مذهب هندو و اسلام وجه اشتراکی ایجاد و از دو مذهب قسمتهای مطـلوب را انتخاب و آمیزش تازه ای تاسیس کند نانک پیروان خود را به برادری بایکدیگر و محبت به دیگران و خدا شناسی دعوت کرد و از جمله تعالیم او این بود که سیکها دزدندگی همواره جدی و کوشا باشند و از ریاضت و انزوا اجتناب و سعادت و اقبال را با همت بلند استقبال نمایند مردانه زیست کنند و از عجز و شکایت گریزان باشند و میگفت تفاوتی بین مسجد و معبد و مسلمان و هندو نیست همه جا مقرر خدا است و باید انسان مؤمن واقعی و مسلمان حقیقی باشد و با آنکه خود از طبقه ممتاز هندو بوده بایبچارگان و افراد طبقه پائین آمیزش میکرد گویا وقتی بانجاری از طبقه پست هم خانه شده بود و در جواب اعتراض برادر خود گفت « نان توانگر از خون فقیر بیچاره است » در این مورد اعجازی هم باونسبت داده اند و میگویند که برای اثبات گفتار خود قطعه نسانی از خانه آن نجار و تیکه نانی هم از خانه مرد توانگر در دست گرفت و فشرده از نان خانه نجار شیر و از قطعه نان دیگر خون فروچکید و برادر او که شاهد این اعجاز بود بزودی یکی از پیروان دلدادۀ مذهب جدید شد. **گورو نانک** بسیار سفر میکرد و در همه جا مردم را بخداپرستی ارشاد مینمود و سفری هم بمکه و مدینه و بغداد و از طریق ایران به بلخ و بخارا رفت و از راه کابل به هندوستان برگشت .

سخنران آتشین صمیمانه او زود در دلها اثر میکرد در نتیجه پیروانش بسرعت زیاد شدند بعد از او سه **گورو** **گورو** = **گورو** = **بیر** یا **مرشد** دیگر پی

در پی آمدند که مانند پیشوای خود افرادی افتاده و آرام و فقط سرگرم
 اموردینی بودند اکبر شاه بمناسبت رویه مدارا و اعتدالی که نسبت بهممه
 ادیان داشت محلی را در شهر فعلی امریتسار برای اموردینی به گورو و چهارم
 دادو از آن موقع امریتسار در ایالت پنجاب هند مرکز مذهبی سیکها
 شده است.

ار جون سینک گورو پنجم کتابها و دعاهاى مذهبی سیکها را مدون
 ساخت و چون بعد از وفات اکبر شاه در کار تباری راجع به جانشینی خسرو
 رقیب جهانگیر شرکت نموده بود بفرمان جهانگیر شاه او را زجر کش
 کردند و از آن موقع مذهب سیکها رنگ تازه ای گرفت چون مرگ رقت انگیز
 پیر آنها حس خشم و انتقام را در مغز فرقه سیک انداخته و ایشان را افرادی
 مبارز و ستیزه جو ساخته است. در دوره گورو ششم حس برادری و اتحاد
 و مبارزه طلبی سیکها شدیدتر شد و از آن وقت این قوم با هر حکومت و
 قدرتی در هند در جنگ و ستیز بوده اند. او رنگ زیب به گورو ششم امر
 کرده بود که قبول اسلام کند و چون او بفرمان سلطان قهار مغول کردن
 ننهاده بود اعدام شد گورو دهم خود را خاتم گوروها نامید فعلا
 جمعیت سیکها بالغ بر شش میلیون و استان پنجاب هند مرکز اصلی
 آنهاست.

زبان

زبان های متداول در هند چهار دسته اند : زبان اریائی ، زبان دراویدی، زبان خاوری که در جنوب شرقی آسیا و مشرق هندوستان معمول است و زبان چینی و تبتی که قریب شش میلیون نفر ایلات دامنه های جبال هیمالیا بکار می برند.

لغات اریائی از زبان نژاد هند و اروپائی باقی مانده است و قدیمی ترین واژه های آن در وداها دیده میشود سنسکریت دوره ودا بعد بصورتی درآمد که بزبان واسط هند و آریائی شناخته شده و این زبان بین سالهای هزار و ۶۰۰ پیش از میلاد که دوره توسعه قدرت سیاسی قوم آریائی بود در شمال هند رواج کامل یافته و از قرن دهم میلادی رفته رفته بشکل زبان هندی جدید درآمد است.

در زمان بودا از زبان سنسکریت زبان تازه ای بنام پالی (کریت منشعب گردید که به لهجه پالی (۱) معروف و در میان عامه مردم معمول شد اکثر آثار قدیمی بودائی (هی نایانا) باین زبان است و بهمین زبان بود که دستورات و مقررات دولتی دوره درخشان امپراتوری اشوکا بر ستونهای سنگی کنده شده و آن کتیبه ها اکنون مدارک تاریخی بسیار مهمی است و اما زبانهای جدید که از اصل سنسکریت مشتق شده اند و بنا بر این زبان هند و آریائی

شناخته میشوند عبارتند از هندی، اردو، بنگالی، مراٹی، گجراتی، اریا سامی، راجستانی، پنجابی، سندی، پشتو، کشمیری. زبانهای تامیل، تلوگو کناری، مالایالام که در جنوب هندوستان بکار میروند از زبان قدیمی دراویدی گرفته شده اند.

در قانون اساسی جمهوری هند (مصوب نوامبر ۱۹۴۹) پیش بینی شده است که از پانزده سال بعد تمام مکاتبات اداری حکومت مرکزی و استانها بجای انگلیسی فقط بزبان هندی صورت گیرد. هندی که قرار است زبان ملی بشود مخلوطی است از لغات سنسکریت و کلمات فارسی و مهم ترین زبانهای چهارده گانه رسمی هنداست و اکنون زبان بیش از یکصد و پنجاه میلیون نفر سکنه نواحی شمالی هندوستان و از این جهت سوم زبان دنیا است بعد از چینی و انگلیسی و بقول بعضی هائیز شاید جامع ترین زبان هند جدید محسوب میشود.

تشخیص بین دو زبان هندی و اردو برای شنونده بیگانه واقعاً دشوار است چون ظاهراً قاعده آسانی جهت از هم شناختن آنها موجود نیست نخست وزیر هند وقتی در یکی از جلسات سران حزب کنگره ضمن بیانات خود که بزبان هندی بود گفته بود «آرام حرام هی» و منظور این بوده است که در گپو دار پی ریزی هند نوین تن پروری و استراحت بر افراد ملت حرام است این جمله کوتاه که دو کلمه مانوس فارسی دارد هم مصداق این نظر است که زبان فارسی در زبان هندی نفوذ قطعی داشته است و هم نشان میدهد که ظاهراً فرق کلی بین اردو و هندی وجود ندارد و تردیدی نیست که سرمایه کلی اردو لغات فارسی است و نفوذ و تاثیر زبان ما نه فقط در ظاهر و صورت بلکه در معانی و مضامین اردو نیز آشکار است

و بر فرض که بقول بعضی ریشه اردو زبان هندوستانی (سنسکریت) و منشاء آن هم دهلی باشد باز امان نظری درباره سیر و تکامل این زبان نشان میدهد که هندی زبان فرهنگی طبقه هندو و اردو همواره زبان اهل فضل مسلمانهای هندوستان بوده است

اردو شاید ابتدا در حدود هفتاد در صد واژه های هندوستانی داشته ولی بعد از حمله چنگیز به آسیای مرکزی و ایران چون بسیاری از خانواده های مسلمان به هندوستان مهاجرت و در قسمت های شمالی آن سکونت اختیار نمودند و عده کثیری ازین مهاجران ایرانی بودند بدین ترتیب از قرن هفتم هجری راه نشر و نفوذ زبان فارسی به هند باز شد و از همین موقع است که نفوذ هندی بر اردو کمتر و رفته رفته پیوستگی این زبان جدید بفارسی بیشتر و حتی قواعد و حروف آن نیز فارسی شده است و پیش از آنکه این تحول صورت بگیرد و اردو بصورت زبانی ادبی در آید به خط دواناگری (۱) نوشته میشده است.

از قرن دهم هجری که دربار تیموریان هند تحت نفوذ ادبی و فرهنگی ایران افتاد اهمیت زبان فارسی رسماً در هندوستان شناخته شد در زمان پادشاهی اکبر که خود او با وجود بیسوادی بفارسی شعر میگفت و این دو بیت از او است:

دوشینه به کوی می فروشان

يك ساغر می به زر خریدم

۱- Devanagari رسم الخط آسانی نیست و چنانکه آقای نهر و وقتی نظر داده بود اگر مانند اندونزی هندی بعد از استقلال حروف لاتین انتخاب میکرد شاید این کار از بسیاری جهات عین صواب بود.

و اکنون ز خمار سرگرانم

زر دادم و درد سر خریدم

بنابر فرمان تدار مال وزیر باتدبیر اکبر شاه تمام دبیران و مستوفیان به آموختن زبان فارسی ناگزیر بودند و از آن موقع دانشمندان هندی و پارسی (زردشتی) به نوشتن کتابهای فارسی پرداختند و نفوذ زبان فارسی بزبانهای دیگر هند و حتی به درآویدی در جنوب هندوستان رسید.

اردو که در واقع از زبان فارسی مشتق شده بود در دوره امپراتوری مغول هند زوداز زیر نفوذ سنسکریت و هندی بیرون رفت و زبان فضل و ادب شد و شاعران و نثر نویسندگان هنرمند پیدا کردند شاه جهان نواده اکبر آنرا « اردو معلی » نامید و در نزد ادبا اردو به « ریخته » یعنی زبان آمیخته شهرت یافت زیرا پادشاهان ادب پرور تیموری کلمه خام اردو را که در نزد عام متداول بود خوش نداشتند و ریخته که زبان شعر و ادب شده بود غیر از ضمیر و فعل و حروف ربط ترکیبی از واژه‌های فارسی و شاخه‌ای از درخت برومند این زبان بود و چون شاه جهان بواسطه عشق سوزانی که نسبت به شهر بانو ایرانی خود ممتاز محل داشت بیشتر بفارسی علاقه نشان میداد در نتیجه در باز اسلامی دکن مرکز ترویج زبان اردو شد و در زمان پادشاهی اورنگ زیب که با سستی روابط سیاسی ایران و هند نفوذ فارسی در هندوستان رو به کاهش نهاده بود کار اردو بالا گرفت ولی بواسطه تأثیر اساسی ادبیات فارسی در اشعار اردو بجای ذکر نام قهرمانهای هندی اسامی رستم و اسفندیار و لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد معمول گردید و شاعران سبک معروف هندی اردو را هم بصورت ساختگی در آوردند و این وضع مدتی دوام داشت تا شروع قرن نوزدهم که غزلهای دلنواز میرزا اسداله خان غالب رونقی

تازه بزبان اردو بخشید و در آغاز این قرن نیز اقبال لاهوری برجسته‌ترین شاعر هردو زبان شده است

در هر صورت مایه اساسی زبان اردو فارسی است و هر قدر این مایه در او بیشتر باشد حسن و کمال اردو زیادتر است شاهد بارز این نظر غزل‌های غالب است که در اشعارش غلبه تام بالغات فارسی است و این دو بیت نمونه ایست:

شما رسبچه (۱) مرغوب بت مشکل پسند آیا
 تماشائی بیک کف بردن صد دل پسند آیا (۲)
 هوائی سیر گل آمینه بی مهری قاتل
 که انداز بخون غلطیدن بسمل پسند آیا.

اجرای سیاست تعمیم زبان هندی که مرام حکومت جمهوری هند است در واقع دو اشکال بزرگ دارد یکی آنکه زبانی ناقص و نارسا بایستی جانشین انگلیسی که شاید جامع ترین و رساترین السنه دنیا است بشود دیگر اینکه در استانهای هند لااقل از لحاظ رسمی مقام زبان فعلی محلی را احراز کند مثلاً در ایالت بمبئی جانشین زبانهای مراتی و گجراتی بشود و در ناحیه شمال غربی هند بجای پنجابی و اردو و در استانهای جنوبی مقام تامیل و کنادا را بگیرد بنا بر این بعضی هوشمندان هند نسبت باین منظور قانون اساسی جمهوری نظر مساعدی نداشته اند و نه فقط اجرای آنرا بسیار دشوار می‌پندارند بلکه چنین کلاری را برای منافع حقیقی هند خطرناک می‌شمارند و میگویند بر فرض امروز بانفوذ کم نظیری که حکومت نهر و حقاً بر افکار عمومی دارد و حکومت مرکزی پایدار و

قوی است و حقیقت بینی و اعتدال مدار کار دولت هند است پیشرفتی در انجام این مقصود حاصل شود معلوم نیست بعدا حکومت ایالات و بخصوص محافل متعصب فرهنگی استانهای جنوبی هند زیر بار زبان هندی بروند بعلاوه در شبه قاره هندوستان که بنا بر آمار رسمی از طرفی چندین زبان عمده محلی وجود دارد و از طرف دیگر همه طبقات اداری و تجاری و علمی سراسر هند بزبان انگلیسی بانهایت خشنودی و آسانی صحبت میدارند و کار می کنند و این زبان بیگانه که خواه و نخواه وسیله وحدت شده است اگر روزی بکلی ممنوع شود و جا خالی کند ناچار موجب بی نظمی و اختلال امور خواهد شد که زیان آن شاید از برکات احتمالی تعمیم زبان هندی بیشتر باشد

اما برای آنکه از اینگونه ضررها و خطرها احتراز شده باشد دولت هند با کمال هوشیاری و دقت بر نامه جامعی تنظیم و جهت پیشرفت قطعی منظور قانون اساسی مدت پانزده سال مقرر ا بسه دوره پنج ساله تقسیم کرده است بر نامه پنج سال اول شامل سه مرحله بوده است:

(۱) فراهم ساختن اصطلاحات فنی و علمی بزبان هندی

(۲) اجباری نمودن تدریس زبان هندی در مدارس آن ایالاتی که

زبان مخصوص محلی دارند

(۳) ترویج تدریجی زبان هندی در این نواحی

در بر نامه پنج ساله دوم تکمیل نمودن کار تهیه اصطلاحات فنی و آشنا ساختن تمام دانشجویان هند بزبان هندی است بعلاوه تشکیل کلاس های اکابر برای تدریس هندی در استانهایی که این زبان رایج بوده است و پس از طی این دو دوره پنج ساله قرار است زبان هندی را در ردیف

زبان انگلیسی و توام با آن در مکاتبات اداری حکومت مرکزی بکار برند و بدین ترتیب جریان کار را مورد امتحان قرار دهند تا شکالاتی را که عملاً پیش خواهد آمد بموقع دریابند و رفع نمایند و بنا بر این منظور قانون اساسی را انجام داده باشند بدون آنکه بکار تعلیم و تربیت و یابہ گردش امور اداری مملکت صدمه ای برسد

غیر از هندی که قرار است زبان ملی بشود زبان های ذیل نیز در قانون اساسی جمهوری هند رسماً شناخته اند:

آسامی ، بنگالی ، گجراتی ، کنادا ، کشمیری ، مالایالام ،
مراچی ، اریا ، پنجابی ، سنسکریت ، تامیل ، تلگو و اردو

در دوره حکومت بریتانیا هندوستان بالغ بر شصت و احد اداری کوچک و بزرگ داشت بعد از احراز استقلال تعداد استانها به بیست و هفت محدود شد و اخیراً با وجود اشکالاتی بزرگ دولت هند در صدد بر آمده است که از طرفی بمنظور تضمین وحدت ملی و از جهت دیگر برای پیشرفت کار نقشه پنج ساله عمرانی و اقتصادی در سازمان کشوری و اداری تجدید نظر و عده استانها را بر اساس زبان به هیجده واحد محدود نماید (۱) در ۲۷ استان سابق هند شاید بیست و هفت نوع و یا بیشتر اخلاق و رسوم و عادات و لباس و زبان وجود داشته است و بواسطه این تنوع و اختلاف ناگزیر تامین وحدت سیاسی کاری بس دشوار است .

بیست و هفت استان سابق عبارت بوده اند از آندرا ، آسام ،
بنگال غربی ، (۲) بهار ، بمبئی ، اریسا ، اتار پرادش ، پنجاب ، مدیا پرادش

(۱) قانون سازمان جدید اداری هند از اول نوامبر ۱۹۵۶ اجرا شده است

(۲) بنگال شرقی در تصرف دولت پاکستان است

مدرس، مدیا بهارت، راجستان، سوراشر، پیسو، حیدرآباد، جمو، کشمیر، میسور، تراونکور کچین، دهلی، اجمیر، کورگ، بیلاسپور، هیما چال پرادش، کچ، مانی پور، تری پورا، ویندیا پرادش، سی کیم و جزایراندهمان.

استانهای هند بواسطه داشتن حکومت و اختیارات جداگانه محلی در اجرای مقاصد ملی و سیاسی قانون اساسی رویه متفاوت دارند بعضی از آنها گاهی در این باب از حکومت مرکزی تندروترند چنانکه استان بمبئی در اجرای سیاست تعمیم زبان هندی و تحریم مشروبات الکلی که منظور دیگر قانون اساسی است پیش قدم شده است، اجمالا میتوان گفت که در هندوستان پنج زبان عمده وجود داشته است.

(۱) سنسکریت که زبان مذهبی و ادبی چند هزارساله است.

(۲) پراکریت که زبان زمان حضرت بودا و دوره پادشاهی اشوکا بود.

(۳) زبان فارسی که زبان رسمی و درباری دوره تیموریان هنداز

ابتدای قرن ۱۶ تا نیمه قرن ۱۹ مسیحی بوده است.

(۴) انگلیسی که از سال ۱۸۳۶ میلادی از طرف کمپانی هند شرقی

جانشین زبان فارسی شد.

(۵) هندی که فعلا زبان رسمی جمهوری است.

چنانکه در فصل جداگانه خواهد آمد در دوره امپراطوری مغول

دربار باشکوه اکبر و جهانگیر کانون ادبی گرمتر از دربار شاهان صفوی

و شهر دهلی بیشتر از اصفهان مرکز ادبیات فارسی و هندوستان بهتر از خود

ایران بانی انتشار آثار گرانهای ادبی ایران بوده و آن وضع درخشان

نفوذ ادبی ایران کم و بیش تا قرن نوزدهم باقی بوده و اثراتش تا آغاز این قرن نیز در هندوستان دوام داشت و هر چند هنوز هم در کنار و گوشه هند علاقه‌مندی از نسل پیش وجود دارند که دست از خدمت بزبان فارسی نکشیده‌اند و بخصوص دانشمندان پارسی (زردشتی) هند بتالیف و انتشار آثاری راجع بتاریخ و ادبیات ایران اهتمام می‌نمایند ولی باید افزود که بعد از احراز استقلال دوره طبع و نشر کتابهای فارسی در هند کاملاً محدود گردیده و اگر وضع و حال چندی دیگر نیز بهمین منوال بماند و اقدام مؤثری نشود شاید در آینده هیچگونه کتابی راجع بایران در هندوستان انتشار نخواهد یافت .

وضع سیاسی و اجتماعی

امپراطوری خاندان مایوریا (۱)

قرن چهارم پیش از میلاد مسیح از دوره‌های برجسته تاریخ بشری است در ظرف پنجاه سال دوم آن قرن بواسطه شروع جهانگیری سرداران مقدونی ابتدا حکومت‌های خود مختار بلدی در یونان و سپس شاهنشاهی هخامنشی در ایران و سرانجام امپراتوری خود اسکندر ازین رفت ولی در همان گیرودار حکومت باعظمتی در هندوستان بنام سلسله مایوریا تاسیس گردید. مایور، نام محبوبه فرمانروای ناندای از نواحی هند بود این بانو مادر چاندر اگوپتا (۲) است که خاندان جدیدی در هندوستان تاسیس کرد

باشکست لشکر ایران بدست اسکندر یونانی‌ها تا سرحد هند رسیده بودند و ایالت مرزی پنجاب که مدتها یکی از ساتراپ نشین‌های هخامنشی بود بدست سردار مقدونی افتاد و بعد از مرگ اسکندر بواسطه هرج و مرجی که در سراسر امپراتوری او پیدا شده بود چاندر اگوپتا که در آن موقع پناهنده در پنجاب میزیست از فرصت استفاده نموده سر بشورش برداشت و پس از مغلوب کردن آخرین فرمانروای خاندان ناندای خود در اوان جوانی بیادشاهی رسید و طولی نکشید که

امپراتوری بزرگی تشکیل داد و بکارهای عمده اصلاحی مانند سدسازی آبیاری و تنظیم امور اداری پرداخت این پادشاه بیست و چهار سال فرمانروایی کرد امپراتوری او از لحاظ وسعت و اقتدار از تمام دوره های پیشین برتر بود و از جهت سازمان اداری و کشوری بنا بر اطلاعات جامعی که راجع بآن زمان در دست هست نظیرش تا آن موقع در تاریخ هند سابقه نداشت بعد از گوپتا فرزندش بین دوسار (۱) پادشاه شد در مدت ۴۵ سال سلطنت او حدود فرمانروایی سلسله مایوریا تا جنوب هند رسید و اشوکا نواده چاندرا گوپتا که در سال ۲۶۸ قبل از میلاد بر تخت پادشاهی نشست وارث امپراتوری وسیع و منظمی گردید و در دوره همین پادشاه بزرگ بود که کیش بودایی بکشورهای دیگر راه یافت و رسولانی بمنظور تبلیغ آن تا مقدونیه و مصر و سوریه رفتند. اشوکا برای ترویج دین بودایی برادر خود را به سیلان و خراهرش را به سواحل خاوری هند فرستاد و بواسطه همین اقدامات بود که او را حقا امپراتور حامی کیش بودایی خوانده اند و باین مناسبت دوره پادشاهی اشوکا در تاریخ هند برجستگی خاص دارد و نوشته اند که هیچ فرمانروایی در باره بسط فرهنگ و تحکیم پایه وحدت ملی هند باندازه او خدمت نکرده است.

در قسمت شمالی هند بناها و ستونهای سنگی که دارای ارزش هنری و اهمیت معماری است از زمان امپراتور اشوکا بیادگار باقی مانده و کتیبه های آن دوره راجع بمقررات اداری و تعلیمات مذهبی اهمیت کلی تاریخی دارد. باوجود همه آن فرو جلال دوران سلطنت، عاقبت کار این پادشاه بزرگ در روزگار پیری بواسطه آشوبهای داخلی سخت ناگوار

شد و امپراتوری خاندان گوپتا در حدود سال ۱۸۰ قبل از میلاد منقرض گردید ولی تا قرن ششم میلادی افرادی منتسب بآن خاندان در گوشه و کنار هند حکومت داشتند. در هر حال دوره دویست ساله خاندان مایوریا از لحاظ پیشرفت علم و ادبیات سنسکریت و ترویج دین بودائی و ترقی معماری و بسط اقتدار امپراتوری درخشان ترین دوره تاریخ باستانی هند است. ترتیب کار اداری آن دوره که شباهت بسیاری با طرز حکومت دموکراسی جدید داشته کم و بیش تا قرن دوازدهم مسیحی در هندوستان معمول بوده است. اشوکا بزرگترین امپراتور این خاندان علاقه و ایمان خاصی نسبت بآئین بودائی پیدا کرده بود چنانکه در اواخر پادشاهی دیگر بجنگ و جدال رغبتی نمود و میگویند در سال واپسین عمر حتی بجامه راهبانان بودائی در آمد راجع به بیزاری از جنگ و خونریزی و نیز قدر و منزلت پیروزی انسان بر نفس و اهتمام در جلب قلوب عامه از طریق بکار بستن قانون اخلاقی دارمه سخنان بلندی از این پادشاه باقی مانده است. مرام و علاقه استوار او این بود که همه افراد از نعمت امن امان و نیروی تسلط بر نفس و آسایش خیال و حظ و نشاط زندگی بهره مند باشند با آنکه دلبستگی اشوکا نسبت بدین بودائی و میل ترویج آن در او خیلی شدید بود باز در این کار بزور و اجبار توسل نمی جست بلکه با مهربانی و تسخیر دلهادر صدد ارشاد مردم بود و این رویه او با طبع و اخلاق قومی هند تناسب بسیار داشت اشوکا بساختن راهها و احداث چاهها و تاسیس باغها و بیمارستانها و تربیت زنان همت گماشت در زمان پادشاهی او صومعه ها و خانقاههای فراوان در هندوستان برپا شد کشتار حیوانات متروک و پرستاری حیوانات اهلی مرسوم و در نتیجه خوراکیهای نباتی متداول گردید اشوکا سی و هشت سال بعد و داد پادشاهی کرد و در سال ۲۲۶ قبل از میلاد درگذشت.

دوره انحطاط

قبل از تاخت و تاز کردن سلطان محمود غزنوی به هندوستان جز ایالت غربی سند که در زیر فرمان خلفای عباسی بغداد بود چهار پنج قرنی هند از هجوم لشکر بیگانه مصون مانده بود و بواسطه همین آرامش نسبه طولانی که از قرن هفتم (صدر اسلام) تا یازدهم میلادی دوام داشت هشیاری دائم که ضامن استقلال هرملتی است و غیرت وطن پرستی و فداکاری که خطر خارجی موجب تقویت آنست در نزد مردم هند کم کم از بین رفت و گویا خیالی خام در سرها افتاده بود که در هر حال خداوند حافظ هندوستان است و در همان موقع چون دولت های جدید بحری هم در دنیا پیدا شده بودند هند از راه دریا و باطریق خشکی ارتباط زیادی با سایر کشورها نداشت و بنابراین کار پیشرفت و ترقی استعدادهای ملی بکلی محدود و تمدن عالی باستانی دچار انحطاط شده بود امور اجتماعی و فرهنگی عاطل و سیستیم طبقاتی بازسخت متداول و احترام از شرب و اکل دستور آسمانی وانمود شده بود و بصورتی افراطی و زننده در آمد ولی با وجود فتوحات اسلامی که در ظرف پنجاه سال نیمه دوم قرن هفتم میلادی صورت گرفت هندوستان از هجوم اعراب مصون ماند فقط در سال ۹۲ هجری (۷۱۲ میلادی) قدم لشکر خلفای بغداد به ایالت سند رسید و از آن حدود پیشرفت بیشتری که قابل توجه باشد نصیب خلفا نشد و معلوم

نیست که با وجود در دست داشتن پایکاه سغد چگونه خلفای عباسی بفکر بسط اقتدار خود در هندوستان نیفتادند. در هر صورت از يك طرف بر اثر انصراف حکومت عباسی از فتح هند و بعلاوه بواسطه دوام سه قرن صلح و آرامش که تهدید قدرت اسلام را بکلی از یاد ها برده بود ناگهان لشکر کشی سلطان محمود غزنوی از راه شمال غربی اتفاق افتاد و موضوعی تاریخی باز تکرار شد که همینکه صلح و استقراری در سرزمین افغانستان پدید میآید خطری نیز متوجه هند میگردید.

سلطان محمود در سال ۳۷۰ هجری پشاور را گرفت بعد پنجاب را هم بقلمرو فرمانروایی خود ملحق ساخت و با آنکه این واقعه بزرگ هندیها را قدری بیدار کرده بود باز جهانگیران آینه کار او را تکرار کردند چون هنوز صد و پنجاه سالی از هجوم غزنویها نگذشته بود که محمود غوری جانشین آخرین پادشاه غزنوی بنخیمال تسخیر هند افتاد اما او مجال استقرار نیافت و ناچار هندوستان را ترك کرد و یکی از سردارانش قطب الدین اینک که فرمانداری نواحی تسخیر شده را بر عهده داشت دهلی را تصرف و آنجا را مرکز حکومت خود کرد و از آن تاریخ تا چند قرن دهلی مرکز تمدن و فرهنگ اسلامی و ایرانی بوده است.

از موقع وفات قطب الدین که در سال ۱۲۱۰ میلادی اتفاق افتاد تا فتح دهلی بدست بابر (۱۵۲۵ میلادی) تاریخ هندوستان پر از جنگ و جدال سردارانی است که در فکر فرمانروایی بر آن کشور بودند. در ابتدای قرن ۱۴ میلادی بواسطه سستی و فساد که بتدریج دامنگیر حکومت ماسله غوریان شده بود خاندان دیگری بنام طغلق شاهی از سال ۱۳۲۰ مسیحی

در قسمتی از خاک هند مستقر شدند و فروانروائی غوریان نیز با حمله
 امیر تیمور به هندوستان و تسخیر دهلی بدست او در سال ۱۳۹۸ میلادی از بین رفت.
 قتل و غارت شدیدی که هنگام قشون کشی تیمور واقع شد در تاریخ
 هند بی نظیر بود بواسطه این تاخت و تاز کار سلطنت دهلی بعد از دو قرن
 استقرار تباه شد و پادشاهی خاندان های سید و لودی افغانی در هند
 نیز بدست بابر و فرزند او همایون از میان رفت.



خاندان تیموری هند

در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی عمر شیخ میرزایکی از نوادگان امیر تیمور در قلمرو محدود فرغانه فرمانروائی داشت او تا پایان عمر سعی بسیار مینمود سمرقند را که مقر حکومت برادرش بود فتح کند اما کامیاب نشد پسر او ظهیرالدین محمد بابر در موقع وفات پدر (۱۴۹۴ مسیحی) یازده ساله بود. مادر بابر دختر یونس خان نام ملقب به خان کبیر از نواده‌های جغتای فرزند چنگیز بوده است. یونس خان مردی بود آرام و مهربان و اهل فضل و ادب و بنا بر این اخلاق او شباهتی به سبک و رفتار خانهای سنگدل مغول نداشت و گفته‌اند که بابر نواده او نیز به افراد طایفه مغول توجه و اعتمادی زیاد نمی‌نمود و با آنکه پس از مرگ پدر ازدوازه سالکی کار جهانگیری را پیش گرفت باز پیوسته دنبال کسب ادب و دانش و بخصوص ادبیات فارسی بود و شعر میگفت این بیت با او منسوب است:

هلاک میکنم فرقت تو دانستم
و گرنه رفتن ازین شهر میتوانستم

سفر نامه و دیوان اشعار فارسی و ترکی او که در کتابخانه شهر رامپور هندوستان موجود است شاهد بارز ذوق ادبی بابر است و هر چند که نواده چنگیز و تیمور و خود نیز سرداری بزرگ بود ولی اخلاق ملایم داشت و نوشته‌اند که رویهمرفته از پادشاهان نیکو سیرت و کم نظیر تاریخ بوده است.

بعد از مرگ پدر، بابر بسیار کوشید که فتوحاتی در ماوراءالنهر بنماید و دوباره هم سمرقند را تصرف کرد اما در زمان امرای شیبانی بدست ازبکها مغلوب و ناچار شد آن شهر را ترک کند در این وقت فقط چهارده ساله بود و در بابر ناهه مینویسد که از رنج و غم آن شکست بسیار گریسته بود. بابر در سال ۱۵۰۴ میلادی کابل را مسخر ساخت و بعد قندهار را گرفت و باز بخیال فتح سمرقند افتاد اما دوباره از شیبانی‌ها شکست خورد و این بار حتی قلمرو محدود خود او هم دچار تهدید شد و در همین گیردارها بود که عزم فرار به هندوستان کرد و بالینکه از هر جهت شکست خورده بود لقب پادشاهی بر خود گذاشت. در این موقع شاه اسمعیل صفوی باشیبانی‌ها در جنگ بود و سردار شیبانی در حین زدو خورد کشته شد (۱۵۰۷ میلادی) و شاه اسمعیل با کمال جوانمردی خانزاد بانو زن مطرود خان شیبانی را که خواهر بابر بود با عزت و احترام نزد برادر فرستاد و این عمل در فکر بابر حسن اثر بسیار بخشید و سبب عهد و پیمان دوستی بین او و شاهنشاه صفوی شد.

در نتیجه این دوستی و اتحاد بابر توانست سمرقند را تصرف کند اما چون این دفعه هم دست پادشاهی شیعه شده بود و بالشگر قزلباش به سمرقند رفت و تعهد نموده بود که بنام پادشاه ایران سکه بزند و فرمان بخواند سکنه سنی آن شهر از او استقبالی نکردند لذا وقتی که دوباره ازبکها بر بابر هجوم بردند کسی او را یاری نکرد و ناچار يك بار دیگر سمرقند عزیز را از دست داد و بکابل برگشت و گویا در همین اوقات بود که شاه اسمعیل یکی از سرداران بزرگ خود بنام بیرام خان را نزد بابر فرستاد و این سردار شیعه مذهب بشرحی که خواهد آمد در راه استقرار حکومت مغولی هند خدماتی مهم انجام داد.

چنانکه معروف است سپاه عثمانی در جنگ چالدران بر ضد لشکر ایران توپ بکار برده بودند و این سلاح تازه در سرنوشت نبرد ترکها با ایرانیان تاثیر بسیار داشت بابر از آن پیش آمد درس نافع آموخت و در صدد تهیه توپ و توپ ساز بر آمد و بفکر افتاد که در عوض کار بی ثمر تسخیر سمرقند به فتح هندوستان پردازد پس از راه خیبر چند بار بطرف هند لشکر کشید و بالاخره پیشاور را گرفت و در سال ۱۵۲۰ مسیحی از رودخانه سند عبور و چهار سال بعد نیز **لاهور** را فتح کرد لکن ناچار شد به کابل برگردد و پس از درهم شکستن سرکشان بلخ و بدخشان در پائیز ۱۵۲۵ بعزم فتح قطعی هند حرکت کند و نوشته اند که فقط باده هزار نفر بجنگ **ابراهیم خان لودی افغانی** که صد هزار سرباز زیر فرمان داشت به تسخیر شهر دهلی پرداخت و در این جنگ توپ بکار برد و فیلهایی که در لشکر دشمن بودند از صدای مهیب اسلحه جدید سخت هراسیدند و کار دشمن تباه شد و خود ابراهیم لودی هم بقتل رسید و در نتیجه **همایون** فرزند بابر به تسخیر شهر **اگره** کامیاب گردید و خانواده معروف و **یکر ابا جیت سینگه** بواسطه خوش رفتاری که در موقع ورود همایون به **اگره** از ناحیه او دیده بودند **المان** مشهور **کوه نور** را باو تقدیم کردند.

باوجود فتح دهلی باز فکر بابر پیوسته متوجه سمرقند بود و چون باو خبر رسیده بود که از **بکهادر جنگ** **باشاه طهماسب** شکست خورده بودند از **یک** جهت در اثر وقوع زلزله خوردهای پی در پی در هندوستان و از طرف دیگر بواسطه اوضاع آشفته افغانستان بابر خیل داشت بعزم سمرقند راه کابل را پیش گیرد ولی در سال ۱۵۳۰ فرزندش همایون در **اگره** بیمار و بابر

ازین بابت سخت نگران شد و گفته بود که قصد دارد جان خود را فدای فرزند کند در باربان اورا از این کار منع و پیشنهاد کردند که امپراتور جواهر کوه نور را صدقه فرزند قرار دهد اما بابر آنرا کافی نمیدانست و معروف است که روزی تصدق گویان چندین بار دور بستر بیماری فرزند گشت و اتفاقاً همایون شفا یافت و خود بابر که هرگز به آب و هوای هند عادت نکرده بود و پیوسته در فراق فرغانه می نالید بسال ۱۵۳۰ مسیحی وفات یافت. جسد اورا در آگره بخاک سپردند و بنا بر وصیتی که کرده بود بعد نعلش اورا بکابل بردند و در این شهر در میان باغی مدفون است بابر قبل از مرگ در باربان را فرا خوانده بود و در حضور آنها همایون را جانشین خود قرار داد. اخلاق و صفاتی بسیار نیکو به بابر شاه نسبت داده اند و با آنکه خودش سنی بود نسبت بمذاهب دیگر رو به عقل و مدارا داشت و با همه فرقه ها خوش رفتاری مینمود و از فرط زهد همه کامیابی های خود را به عنایت الهی نسبت میداد و نوشته اند که همیشه در میدانهای نبرد میگفت خداوند پیروزی را نصیب کسی گردان که در راه خشنودی تو تلاش دارد.

همایون در ۲۳ سالگی پادشاهی رسید بر خلاف پدر او نه استعداد سرداری نه هوش و تدبیر حکومت و جهاننداری داشت و سخت معتاد بتریاک بود و پدرش ازین بابت بارها اورا ملامت کرد و بنا بر این با وجود ده سال پادشاهی که گاهی در دهلی گذشت و زمانی در آگره باز نتوانست امپراتوری پدر را حفظ کند و سرانجام در سال ۱۵۴۰ از شیر خان افغانی شکست خورد و دو سال در حدود سند سرگردان و در تلاش فراهم ساختن قوا بود که شاید سلطنت از دست رفته را باز گیرد اما کامیاب نشد و از ناچاری بدربار شاه طهماسب پناه آورد.

در روزگار سرگردانی درسند همایون با دختر چهارده ساله‌ای بنام حمیده بیگم که او را در مجلس بزمی دیده و عاشق شده بود ازدواج کرد این دختر فرزندسیدی از اهل جام خراسان بود دو سال بعد همایون از این زن ایرانی صاحب پسری شد و اسم او را جلال‌الدین محمد اکبر گذاشت که همان اکبر شاه توانای سلسله مغولی هند است. همایون با تفاق بیرام‌خان و چند نفر دیگر از همراهان ناگزیر خاک هند را ترک و از راه سیستان و هرات به قزوین عزیمت کرد و بفرمان شاه طهماسب در ایران همه جا از او استقبال شایان کردند فقط هنگام ورود به پایتخت کار پذیرائی به اشکالات برخورد ولی با وساطت بیرام‌خان شاه طهماسب همایون را با حضور داد و از او خواست که کلاه قلندری شیعه بر سر بگذارد و بیم‌ان واگذاری قندهار به ایران را امضا کند و در مراجعت مذهب تشیع را در هندوستان رواج دهد ابتدا همایون این شرط‌ها را قبول نکرد و بعد دولی بعد ظاهر پذیرفت و با آنکه شاه طهماسب باطناً اختلافاتی با همایون داشت در ظاهر از مهر بانی نسبت باو چیزی فرو نمی‌گذاشت.

می‌گویند در موقع اولین شرفیابی همایون، شاه طهماسب او را بر بالشت شاهی در دست راست خود جا داد و گفت کلاه شاه‌ی را بر سر بگذارد همایون اظهار داشت آن کلاه خاص سروران است پس شاه طهماسب بدست خود کلاه همایونی را بر سر مهمان ارجمند گذاشت حضار همه از شادی کردند در این بین همایون پیشنهاد کرد که مستوفیان نیز شرف جلوس یابند شاه طهماسب جواب داد که آن کار در دربار ایران شرط ادب نیست در ظرف دوازده سالی که همایون اضطراراً در ایران اقامت داشت بارها بین او و شاه صفوی روابط تیره شد ولی در اثر مساعی بیرام‌خان پادشاه همواره

اورا مورد نوازش و عنایت قرار میداد تا آنکه بر اثر انتشار خبر **مرك** شهر خان افغانی پادشاه دهلی در سنه ۹۵۲ قمری همایون طبق عهد و پیمانی که با شاهنشاه صفوی داشت باتفاق لشکر قزلباش از راه سیستان و قندهار راه هند پیش گرفت در این لشکر کشی مراد میرزا فرزند شاه طهماسب با چهارده هزار نفر در سیستان به همایون پیوست.

در موقع مهاجرت به ایران همایون فرزند نوزاد خود اکبر را در قندهار نزد برادر خود **کامران** حاکم آن شهر گذاشته بود و در مراجعت به هندوستان وقتی که بقندهار رسید کامران را دستگیر و کور کرد و عسگری برادر دیگر خود را به مکه تبعید نمود و گویا در همان حین بود که از قصد و رفتار بیرام خان که بفرمانداری قندهار منصوب شده بود ظنین شد و ترسید که او قندهار را به ایران تسلیم کند و در صدد چاره این کار بود که خود بیرام خان خطر را درک کرد و به همایون پیشنهاد کرد که در رکاب پادشاه به هند برود. بیرام خان مامور لشکر کشی از راه کابل شد و همه جا افغانها را شکست داد و سر انجام بقوای همایون پیوست. پس از پانزده سال غیبت همایون بدلهلی بازگشت و بر تخت نشست اکبر را حاکم پنجاب و بیرام خان را وزیر او منصوب ساخت و در همین اوقات که هنوز کار شکست افغانها ناتمام بود روزی در حین فرود آمدن از پله‌های قلعه دین پناه در شهر دهلی دامن همایون بیایش گیر کرد و باسر پائین افتاد و در چهل و نه سالگی درگذشت. تا چند روز خیر **مرك** پادشاه رافاش نکرد و در روز هفتم خطبه پادشاهی را بنام اکبر شاه خواندند. بیرام خان در آن موقع بسیار خطرناک، با ابراز هوشمندی و تدبیر در واقع بانی سلطنت طولانی اکبر شد.

تاریخ وفات همایون سال ۱۵۵۶ میلادی است مقبره او در کنار
شهر دهلی عظمتی خاص دارد و این بیت باو منسوب است:
ساعت ترا به نظر دیدم و از کار شدم
بازای شوخ بدست تو گرفتار شدم

دوره دوازده ساله مهاجرت همایون به ایران در تاریخ خاندان
تیموری هند تأثیر بسیار داشت. باین حقیقت تاریخی که پس از تیمور
مغولها دارای فرهنگ و ادب ایرانی شده بودند اکثر تاریخ نویسان اعتراف
دارند گویا ابتدا قصد تیمور این بود که با کمک تورانی ها کار ایران را
بسازد ولی فرهنگ و ادب ایرانی که خود تیمور بواسطه بی فرهنگی قومی
نسبت به آن بسیار علاقمند بود کار تیموریان را ساخت در واقع با آغاز
جهانگیری تیمور در آسیای مرکزی تمدن و فرهنگ ایرانی نیز توسعه کامل
یافت و بابر شاه خود بهترین نمونه فضل و ادب ایرانی بشمار میرفت و بیشتر
از او پرسش همایون در این باب خدمت کرد.

هنگام بازگشت به هندوستان در کابل همایون سعی نموده بود اکیبر را
با سواد کند و با آنکه استاد های هنرمندی نیز انتخاب کرد باز فرزندش
چیزی یاد نگرفت ولی اکیبر هوش سرشار عجیب داشت کتابها را بر او
میخواندند تیز گوش میداد و مطالب را نیک بخاطر میسپرد و از آن کار
حظ و اوان می برد همایون میل داشت که اکیبر نقاشی هم بیاموزد و دو
هنرمند برجسته ایرانی میر سید علی و عبدالصمد بخود او و اکیبر نقاشی
می آموختند. در موزه کاخ گلستان تهران مینیاتور از عبدالصمد مزبور
هست که در یک طرف صفحه اکیبر را در میان استادان فن نشان میدهد و در
طرف دیگر اکیبر تصویری را به امپراتور تقدیم میکند.

اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ قمری) در سن ۱۳ سالگی بتخت پادشاهی نشست و هنوز از فرمانروایی او دیری نگذشته بود که بواسطه بدخواهی حسودان درباری و بانوان حرمسرا بخصوص مادر اکبر بیرامخان از صدارت افتاد و در نتیجه فتنه و آشوب برپا شد. بیرامخان مردی قوی و هوشمند و در کارهای دولتی مآل اندیش و سخت گیر بود و بسیاری از مخالفان اکبر را از بین برده بود و بدریافت لقب خان خانی نائل آمد و پس از آنکه معزول و مغضوب شد چندی ناخوش و بستری بود بعد بدستور اکبر شاه عازم مکه شد ولی در بین راه در ایالت گجرات بضربت کارد یک نفر افغانی که بایر امخان سابقه پدر کشتگی داشت بقتل رسید وی مردی شاعر و با ذوق نیز بود و این بیت از اوست:

بی سخن داعیه خون منش معلوم است

نیست پنهان که زرنک سخنش معلوم است

بعد از مرگ همایون افغانها بسیار کوشیده بودند که بر اکبر شاه چیره شوند اما در اثر کاردانی و جانفشانی های بیرامخان نتوانستند کاری از پیش ببرند. در چند سال اول پادشاهی اکبر این سردار بزرگ در برقراری اساس سلطنت تیموریان هند خدماتی مهم انجام داد ولی همینکه خطرهای خارجی و گرفتاری های داخلی مغولها بامساعی او قدری رفع شد تحریکات حسودان کارگر افتاد و این مرد نامی دلیر دچار سر نوشتی شوم شد. وی گویا از ترکمن های خراسان و شیعه مذهب بوده و بنابراین در میان سران سنی دربار وضع نامساعدی داشته است. در سال ۱۵۶۰ میلادی اکبر در سن هجده سالگی روزی بعنوان شکار از آگره که پایتخت بود بیرون رفت و خود را زود بدهلی رسانید و امور پادشاهی را بدست

گرفت. او در سن بیست سالگی در شهر اجهیر با سران قوم راجپوت مربوط و مأنوس شد و از میان آن طایفه زنی اختیار کرد که همان مادر جهانگیر است. اکبر شاه بوسیله آن وصلت عاقلانه پایه وحدت قومی اهل هند را استوار ساخت.

در ابتدای پادشاهی اکبر، مردی از یمن بهند آمده بود شیخ مبارک نام که دو پسر داشت یکی ابوالفضل و دیگری شیخ فیضی این خانواده اول در دکن اقامت کرده بودند زبان فارسی خوب آموختند و هر دو برادر در دربار اکبر مقام ارجمند یافتند ابوالفضل وزیر و مشاور شد و آئین اکبری را در باب نظم و ترتیب کارهای کشوری بفارسی نوشت فیضی ملک الشعراء شد و نوشته اند که شیخ مبارک فکر ابتکار دین الهی را در سر اکبر انداخت از قول اکبر شاه نقل شده است که پادشاه باید پیوسته در اندیشه فتح و پیروزی باشد و در پی کار جهانگیری، و گرنه دشمنان دلیر میشوند و بر او تدبیر یا تزویر خواهند نمود.

ملا عبدالقادر تاریخ نویس دیگر در بار اکبر بود ولی کتاب او بقدری کنایات و عبارات انتقاد آمیز داشت که انتشار آن در حیات اکبر شاه ممکن نگردید و بعداً که در دوره پادشاهی جهانگیر منتشر شد بستگان نو بسنده دچار بازخواست شدند عبدالقادر مینوسید که ابوالفضل اکبر شاه را از جاده سلامت بیرون برد و آتش فتنه مذهبی را او برافروخته بود بنابراین روایت این تاریخ نویس در جلسات عبادتخانه سیدها در یک سمت و مجتهدین در طرف دیگر و شیخها سمت جدا گانه و در باریانی هم که بامور دینی علاقه مند بودند در محل علیحده جلوس میکردند

در سال ۱۵۷۳ موقعی که اکبر در یک سفر جنگی در ناحیه گجرات

بود در حدود نو ساری یکی از موبدان پارسی را بحضور پذیرفت و نوشته‌اند که در آن سفر از آداب دینی زردشتی‌ها خوشش آمده بود و در مراجعت به پایتخت آتشی در دربار برپا داشت که ابوالفضل حافظ آن بود و نسبت به آفتاب و آتش احترام بسیار می نمود و رسم شده بود که هر وقت شمع یا چراغی در دربار روشن می کردند همگی من باب ادای احترام برپا می‌خواستند.

اکبر شاه در میدان نبرد بسیار دلیر و همواره آماده جان نثاری و در هر نقطه خطر شخصاً حاضر بود در شکار و سواری فیل‌های شروزمه‌پارت داشت ولی از بیست و نهمین سال پادشاهی کم کم بیشتر فکر و خیالش متوجه امور دینی شد و بواسطه فتوحات درخشانی که کرده بود و قدرت و جلال امپراتوری او بعد اعلی رسید دیگر از هیچ گوشه‌ای احدی ب فکر سرکشی و شورش نیفتاد بعلاوه اکبر بیشتر از پادشاهان دیگر خاندان تیموری هند حامی فضل و ادب بود و خود کتابخانه بزرگی در فتحپور سیکری داشت که نوشته‌اند بیست و چهار هزار نسخه خطی در آن وجود داشت کتابهای فارسی عربی و هندی و ترکی هر کدام جای مخصوص داشتند و او بخصوص به شاهنامه و گلستان و بوستان و مثنوی بسیار علاقه مند بود و بنا بر دستور او دو حماسه ملی هند را میا نا و ما بهار تا زیر نظر عبدالقادر بفارسی ترجمه شد و بابر نامه را که بزبان ترکی بود خان خانان فرزند بیرام خان بفارسی در آورد در میان نقاشان دربار اکبر دو استاد ایرانی میر سید علی تبریزی که شاعر هم بود و خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم مقامی بس ارجمند داشتند و چنانکه مذکور افتاد این دو استاد هنر مند را همایون در سفر تبریز دیده و با آنها وعده کرده بود که بعد از باز یافتن تخت و تاج آن دو

استاد را به بندوستان خواهد برد این دو نفر در موقع مراجعت همایون از ایران در کابل با و پیوستند .

در زمان اکبر شاه موسیقی هم خیلی مورد توجه بود و پیشرفت بسیار حاصل کرد ولی شعر و ادب در دوره او بیشتر از سایر هنرها رونق و اعتبار یافت با آنکه پادشاه خود سواد خواندن و نوشتن نداشت هوش و استعداد حیرت انگیزی موقع شنیدن قطعات و اشعاری که برای او میخواندند نشان میداد و خود نیز شعر میگفت این رباعی با و منسوب است :

از بسار گنه خمیده پشتم چه کنم

نی راه به مسجد نه کنشتم چه کنم

نی در صف کافر نه مسلمان جایم

نی لایق دوزخ نه بهشتم چه کنم

ابوالفضل اکبر نامه را در باب تاریخ پادشاهی او نوشت و آئین اکبری او در واقع آئینه سازمان اداری و سیاسی امپراتوری مغولی هند و بیشتر مربوط به دوره خود اکبر شاه است . نه فقط پادشاهان تیموری از ادب و فرهنگ حمایت می نمودند و خود شعر میسرودند بلکه زنان آن خاندان نیز بسیار با ذوق و هنرمند بودند گلبدن بیگم دختر بابر نخستین بانوی شاعره تیموریان هند و پیش آهنگ بانوان خوش قریحه دیگری مانند جهان آراء ، روشن آراء و از همه معروف تر زیب النساء دختر اورنگ زیب بوده است . همایون نامه یادگار قریحه ادبی گلبدن بانواست بفرمان اکبر شاه این بانو وقایع زمان پدر خود بابر و برادر خود همایون را فارسی نوشت نسخه خطی اصلی همایون نامه در موزه بریتانیا در لندن است گلبدن یکی از سه دختر دلدار بیگم زن بابر بود دو خواهر دیگرش یکی گلرنگ و دیگر

گلچهر بود هندال و کامران برادران تنی این سه خواهر بودند همایون پسر ارشد بابر از مادری جداگانه بنام مهام بوده است .

طبقه ممتاز و اعیان دوره اکبر شاه در قسمت لباس و خوراك و آداب زندگی از نمونه های ایرانی پیروی میکردند و ذوق و سلیقه بسیار نشان می دادند لباس های فاخر و ملایله دوزی در آن موقع در هندوستان متداول شد و بجای خوراك ساده هندی غذاهای عالی ایرانی و بخصوص انواع پلو مورد تقلید واقع گردید در جشن ها از سبک و سلیقه بزرگان ایران تقلید می نمودند و تا اوایل این قرن نیز در خانه های شاهزادگان و بزرگان هند شاه جهان پلو و کباب جهانگیری باب بوده است و این تحول و ترقی بخصوص در مورد لباس کاملاً مشهود بود آلبوم جهانگیری که در موزه برلین هست نشان میدهد که سبک و سلیقه پوشاك ایرانی حتی به نقاط دور دست هندوستان هم سرایت کرده بود .

اکبر شاه جشن نوروز ایرانی را در دربار مغول معمول ساخت در آن روز دیوان عام را با فرش های زربافت مفروش و تخت پادشاهی را با زری و مخمل زینت میکردند امرا چادرهای خود را در جوار دستگاہ امپراتور برپا میساختند و هر کس سعی داشت چادر مجلل تری برافرازد. در روز نوروز پادشاه مناصب و نشان ها به سرداران و درباریان میداد بعلاوه بازار نوروزی در دربار فراهم میکردند که مخصوص امپراتور و بانوان درباری بود و بدست زنها اداره میشد و بساط جشن و رقص و موسیقی فراهم بود این رسم باشکوه نوروزی را اورنگ زیب برانداخت جشن میلاد پادشاه نیز مانند عید نوروز بوسیله اکبر مرسوم گردیده بود سر تاهمس رو نخستین سفیر دولت انگلیس در هند شرح یکی از این جشن های مربوط به میلاد جهانگیر

را در کتاب خود به تفصیل بیان کرده است در این روز امپراطور را با جنسی گرانبها وزن میکردند و آن جنس قیمتی را به نیازمندان و مستمندان میدادند عطر گل (گلاب) بوسیله عصمت النساء مادر نور جهان در دربار مغول متداول شد در جشن میلاد شاه زنها لباس های فاخر می پوشیدند و خود را نیک میاراستند بوی خوش و شادی و سرور از در و دیوار کاخ امپراطوری می بارید و همه در پی جلب توجه امپراطور بودند ولی در عین حال بدجنسی و حسادت بعضی زنان پیوسته نشان میداد که در بار مغول جای امن و آسایش خیال نبوده است .

در دوره پادشاهی اکبر علاوه بر شعر و ادب و آداب درباری هنر نقاشی و صنعت ساختمان در هندوستان رونق بسیار یافت و اگر چه حجاری و نقاشی دو هزار ساله غازهای سنگی اجانتا و جاهای دیگر شاهد بارز استعداد هنری مردم هند بود است ولی بعد از دوره درخشان باستانی مدتی طولانی چیز جالب نظری بدست اهل هند ساخته نشده بود تا اینکه بواسطه تاسیس خاندان تیموری هند و از روی نمونه های هنری ایرانی باز فرصتی فراهم شد که هندوها استعداد صنعتی خود را نشان بدهند هنر نقاشی عهد تیموریان هندوستان ابتدا کاملاً جنبه ایرانی داشت و مبنی بر نقاشی و مینیاتور سبک بهزاد بود چون بابر و همایون کار این استاد بزرگ را بسیار دوست میداشتند همایون چنانکه مذکور شد میر سید علی استاد را از تبریز به هندوستان برده بود و تصاویر معروف امیر حمزه بدست استادان هندی ولی زیر نظر میر سید علی صورت گرفت و این کار بزرگ در زمان پادشاهی اکبر با تمام عبدالصمد نقاش تمام شد بعلاوه صنعت تذهیب خیلی مورد علاقه اکبر بود و در دوره اوترقی شایان نمود بهترین نمونه این هنر آمیخته ایرانی و هندی تذهیب

کاری نسخه ما بهاراتا (شاهنامه هند) متعلق به مهاراجای جیپور و بهارستان جامی موزه شهر اکسفورد است که در آن اسامی استادان بخط ابوالفضل نوشته شده است. ترقی هنر نقاشی در عهد جهانگیر بدرجه اعلی رسید شاهزادگان راجپوت که همواره با ذوق و عاشق نقاشی بودند به ترویج سبک نو و تذهیب کاری دوره تیموریان همت بسیار نمودند و در نتیجه طرز خاصی معروف به سبک راجپوت در نقاشی پیدا شده است.

در قسمت ساختمان هم از دوره اکبر شاه یاد گارهای باشکوهی باقی مانده است وی مقبره همایون را در کنار شهر دهلی برپا ساخت در این بنا برای نخستین بار اثر نفوذ سبک ایرانی در صنعت ساختمان در هند دیده میشود با ساختن آن بنا در واقع دوره پر شکوه معماری و عمارت سازی خاندان تیموری در هند شروع شد که توأم با سلیقه ایجاد باغ و گلستان و معابر مفروش و گل کاری و سرو کاری و نهر و فواره و سردرهای بزرگ است این بناها غالباً دارای کنبه و بارگاه نیز بوده اند و آن از اختصاصات ساختمانهای مغولی هند و تقلید و اقتباس از سبک ساختمانهای تیموری سمرقند و بخارا است. اکبر شاه بنای ارگ آگره و قلعه لاهور را شروع کرد بناهای شهر آگره با سنگ سرخ ساخته شده اند و علامت پیشرفت کامل فن معماری استادان هندی است. ساختمان فتحپور سیکری از سال ۱۵۷۱ شروع شده بود اتمام آن در حدود پانزده سال طول کشید و در واقع بزرگترین علامت علاقه اکبر شاه به معماری است فتحپور شهری بود بسیار آباد در شش فرسخی آگره دیوان خاص آن همان عبادتخانه معروف است که محل بحث و مناظره مسائل دینی بود ساختمان مسجد جامع آنجا که نمونه عالی مساجد آن دوره هند بوده در سال ۱۵۷۱ میلادی تمام شد و آن بیست و دو محراب مزین داشت و بلند دروازه بر مدخل جنوبی آن شکوه و عظمت

خاص داشت و بیادگار فتح و پیروزی اکبر شاه در نبرد گجرات بنشده بود
 روبروی آن، مقبره شیخ سلیم چیستی است که از مرمر سفید ساخته شده
 است. فتحپورسیکری شهر مورد علاقه و آرزوی اکبر بود که بعداً بواسطه
 بی‌آبی متروک و ویرانه شد.

دین الهی - در ابتدای پادشاهی، اکبر بیشتر تحت نفوذ روحانی
 عبداللطیف نام صوفی ایرانی بود و این مرد شریف او را بر وجه اعتدال و مدارا
 نسبت به ادیان دیگر ترغیب می نمود در سال ۱۵۷۴ مسیحی اکبر
 عبادتخانه فتحپورسیکری را کانون بحث و بیان مسائل دینی قرار داد و
 باین کار توجه و علاقه بسیار داشت در گفتگوهای عبادتخانه ابتدا فقط
 علمای اسلامی شرکت میکردند و در میان ایشان مخدوم الملك نام که از
 علمای متعصب بود و شیخ عبدالنبی ناطق عمده بودند شیخ مبارک یمنی و
 دوفرزندش ابوالفضل و شیخ فیضی در آن جلسات نفوذ بسیار داشتند و معروف
 است که همین شیخ مبارک فکر ابتکار کیش جدید را کبر انداخت.

بفرمان اکبر شاه رفته رفته سران مذهبی هندو، زردستی، کلیمی
 بودائی و عیسوی هم در بحثهای عبادتخانه شرکت نمودند و میگویند وضع
 بحث و جدال طولانی حضرات ورد و اتهام این روحانیون نسبت بیکدیگر
 اکبر را سخت متاثر و آزرده خاطر ساخت در نتیجه مخدوم الملك و
 عبدالبنی را روانه کعبه کرد و اندیشه دین تازه در سر او بیشتر قوت گرفت تا
 وقتیکه در سال ۱۵۷۸ پادشاه در جنگ پنجاب دشمن را آسان شکست داد
 و آن فتح نمایان وجد و شوری در او تولید کرد و می پنداشت که معانی
 آسمانی بر او الهام شده بود در همانجا از کارشکار که قبلاً سرگرمی عمده
 او بود دست کشید و سر تراشید و در اکل و شرب بسیار امساک و از خوشی و

استراحت بکلی احترام می نمود و شبانه روز فقط خواب مختصری میکرد و ضمناً بنا بر عقیده و رسم دیرین که سلطان ضامن ایمان و امان افراد است در این زمینه قدم بزرگی برداشت چون روزی در مسجد فتحپوری سیکری خود بر منبر بالا رفت و خطبه‌ای را که فیضی تهیه کرده بود و حسن ختام «الله اکبر» داشت بر خواند. بدخواهان این ختم کلام را به (اکبر خداست) سوء تعبیر نمودند و از گوشه و کنار بر او ایراد می‌گرفتند و در همان موقع بود که شیخ مبارک اعلامیه‌ای انشاء کرد مبنی بر اینکه در جدال‌های مذهبی طبق احکام قرآن فرمان پادشاه روستا و سعی نمود این اعلامیه را به امضای علمائی که بحث و جدال آنها سبب این تمهید شده بود برساند و گویا منظور از آن کار اعلام خلافت جداگانه اکبر شاه در برابر شاهان صفوی و سلاطین عثمانی نیز بوده است.

در سال ۱۵۸۰ میلادی یکی از مجتهدین هند صریحاً اعلام داشته بود که عقیده مذهبی اکبر منافی با آئین اسلام و شورش بر او شرعاً مجاز است البته این تظاهر اغتشاشانی در ایالات دور دست بهار و بنگال تولید کرد ولی با وجود آن تحریکات دو سال بعد اکبر شاه دین الهی را که مبنی بر دیانت اسلام بود اعلام نمود و بعقیده خود آنچه را که در سایر مذاهب بنظرش پسندیده آمده بود برگرفت و در واقع مسلک تازه‌ای ابتکار کردنه مذهب نو و حسن کارش این بوده است که دین الهی را بر احدی تحمیل نمی‌کرد. در مذهب او بردباری و مدارا نسبت به ادیان دیگر شرط اساسی بشمار میرفت این رویه آزادی خواهی اکبر آنهم در دوره عصری که اروپا در آتش فتنه تعصب‌های مذهبی می‌سوخت اهمیت بسیار دارد و دلیل عین بزرگی او است.

در دین الهی ازدواج اطفال و زناشویی اقربا و تعدد زوجات ممنوع گشتن حیوانات و خوردن گوشت مکروه و سوزاندن زنان بیوه که رسم هندوها بود مذموم، صرف مشروبات الکلی مشروط و قمار و فحشاء محدود و روزه و حج متروک شده بودند تاریخ هجری قمری به تاریخ اکبری از مبدأ تاج گذاری او تبدیل یافت اسامی ماه های عربی منسوخ و نام ماه های پارسی مرسوم گردید. مضمون سوگند پیران دین الهی مشعر بر این بود که آنها از نثار کردن مال و جان و شرف در راه دین جدید دریغ ندارند فیضی و ابوالفضل و راجامیر بال هندو، ندیم درباری اکبر از اولین کسانی بودند که بدین نوگرویدند.

در ابتدای سلطنت، اکبر اتباع امپراتوری را به قبول اسلام و اداری کرده بود ولی بعد از آن عمل ابراز ندامت نمود و این رویه او در واقع عین صلاح سیاسی و مایه وحدت امپراتوری خاندان تیموری هند شد بعضی ها گفته اند که افکار مذهبی اکبر شاه شباهت تام با مذهب «کبیر» داشت کبیر در قرن پانزدهم میلادی در شهر بنارس میزیسته و از اصل و تبار مسلمان ولی از پرستندگان راما ایزد هندو و مانند بعضی روشندان دیگر هند معتقد بود که اساس دین هندو و اسلام بر حقیقت واحدی استوار است. اکبر دین الهی را پایه وحدت امپراطوری خود و باصلاح آن دوره بانسی صلح کل قرار داده بود ازدواج او با زنان هندو و استخدام هندوها در امور اداری و دادن مقامات عالی بایشان که تا آنوقت سابقه نداشت نشان میداد که او در فکر تساوی افراد و تأمین اتحاد ملی هند بوده است از لحاظ مذهبی فکر و تلاش او نتیجه ای نداد چون دین الهی مایه کافی و پایه استواری نداشت تا ثبات و دوامی داشته باشد. ترتیب ورود به دین جدید این بود که او طلب

عمامه یا کلاه خود را در دودست می‌گرفت و سر برهنه را در پیشگاه پادشاه فرود می‌آورد و این عمل علامت تسلیم دل و جان و ستایش حضرت سلطان و استدعای زندگی جاویدان بود. اکبر هم دست عطف و دراز و او طالب را از وضع نیایش بلند می‌کرد و عمامه را بر سرش قرار میداد که نشانه بخشایش حیات جاوید بود. از ناظرین در جلسه یکی با صدای رسا می‌گفت **اللّٰه اکبر** دیگران با هم جواب میدادند **«جلّ جلاله»** خدا بزرگ است یا اکبر خداست **فرّ جلال او (جلال‌الدین نام اکبر بود) افزون باد.**

جهانگیر - بین اکبر شاه و فرزندش سلیم غالباً اختلاف بود و اکبر از این بابت افسردگی بسیار داشت و بواسطه همین سابقه اختلاف و تقار بدخواهان سلیم در صدد بر آمده بودند که او را دستگیر و از سلطنت محروم سازند ولی کامیاب نشدند و چون در لحظات واپسین عمر پدر، سلیم از اکبر استغفار نموده بود و مورد بخشش قرار گرفت و جانشینی او مسلم شد در بار بیان او را بقید سوگند متعهد ساختند که حامی اسلام باشد و از مجازات فرزند ارشد خود خسرو که بر ضد پدر اقداماتی کرده بود درگذرد. اکبر در بستر مرگ چون یارای حرف زدن نداشت با اشاره سر پسر را فرمان داد که کلاه پادشاهی را بر سر بگذارد و شمشیر همایونی را بر کمر بندد. اکبر در پائیز سال ۱۰۱۴ هجری (۱۶۰۵ میلادی) در ۶۳ سالگی بعد از پنجاه سال پادشاهی درگذشت و سلیم با لقب نورالدین محمد جهانگیر در شهر آگره تاج‌گذاری کرد و چندین فرمان صادر نمود و به زمانه بیک نام سردار که در کار جانشینی او وفاداری و خدمت شایان کرده بود لقب محبت خان داد و میرزا غیاث‌الدین ایرانی را که در دوره پادشاهی اکبر امانت و وفاداری خود را به ثبوت رسانیده بود عنوان اعتماد الدوله بخشید و پسر او اعتقاد خان را که با پدر از ایران

آمده بود لقب آصف خان داد .

در موقع اقامت چندین ساله همایون در ایران پدر میرزا غیاث الدین خواجه محمد نام مهماندار رسمی او بود و در وقت برگشت بهند همایون تقدیر نامه ای به خواجه محمد داده بود میرزا غیاث این نامه را در هند به اکبر شاه نشان داد که در تقرب او تأثیر بسیار داشت طبق شرحی که در جهانگیر نامه مذکور است خواجه محمد شریف تهرانی وزیر محمدخان تکلو حاکم خراسان بود که بعداً بخدمت شاه طهماسب پیوست پس از مرگ او فرزندش میرزا غیاث الدین بواسطه تحریکات درباریان ناچار بازن و دو فرزند خود راه هند پیش گرفت درین راه در حدود قندهار این خانواده به قحطی و سختی طاقت فرسا دچار شده بودند و در همان گیرودار زن غیاث الدین صاحب دختری شد و چون راه سخت بیابانی در پیش داشتند ابتدا ناگزیر نوزاد را در بیشه ای پشت سر گذاشته بودند ولی در نتیجه التماس عیال پدر طفل مراجعت کرد و بچه را همراه بردند و میگویند که هنوز یکی دو منزل بیش پیش نرفته بودند که به کاروانی که از ایران عازم هندوستان بود رسیدند و صاحب کاروان میرزا مسعود نام تاجر ازدیدن نوزاد بسیار خشنود و سرپرستی او را از پدر و مادرش خواستار شد و مادر را به پرستاری فرزند گماشت و پدر و برادران نوزاد را نیز بخدمت پذیرفت .

زوجه چنان - میرزا مسعود پس از ورود به دهلی میرزا غیاث الدین

را به دربار اکبر برد و بواسطه هوش و فطانتی که میرزا غیاث الدین داشت زود کارش بالا گرفت و رفته رفته دخترش که مهر النساء نام داشت رشید و دار باشد و نوشته اند که شاهزاده سلیم دختر زیبارا در دربار پدر خود دیده

وسخت پسندیده بود و خبر این عشق و علاقه به اکبر شاه رسید و امپراتور ، هم از راه جوانمردی و هم بنا بر ملاحظات سیاسی برای آنکه از علاقه سلیم نسبت به مهر النساء جلوگیری نموده باشد او را به علیقلی بیگ استعجلو که تازه از ایران وارد شده بود و از بستگان و نامزد دختر میرزا غیاث الدین بود شوهر داد و داماد را به ایالت دور دست بنگال مأموریت فرستاد ولی جهانگیر عشق مهر النساء را پیوسته در دل نگاه داشت و همینکه جانشین پدر شد فرمان قتل علیقلی بیگ شیر افکن را صادر کرد و معروف است که مأمور قتل شیر افکن خان برای از بین بردن او ابتدا به نیرنگ و تزویر متوسل گردید و جوان را دچار شیر درنده و فیل مست کرد و در هر دو بار شیر افکن دلیری بسیار نمود و جان سلامت برد اما بالاخره بقتل رسید و جهانگیر مهر النساء و مادر او را بدر باز خود در آگره برد مهر النساء تا شش سال به جهانگیر روی خوش نمود و به خواستگاری پادشاه جواب رد فرستاد تا سر انجام بواسطه فشار و اصرار مادر و تردستی زنان درباری تسلیم شد .

جهانگیر نام مهر النساء را ابتدا به نور محل و بعد نور جهان تغییر داد و چون قلب پادشاه در تسخیر نور جهان بود تسلط این شهر بانو در کارهای امپراتوری مسلم و میرزا غیاث الدین پدر ملکه صدراعظم و اصف خان برادر او سپهسالار شد . نفوذ روزافزون نور جهان در باره شوهر در اخلاق و رفتار جهانگیر نیز حسن تأثیر داشت رفته رفته می پرستی شدید از سر پادشاه افتاد و از متمکاربهای امپراتور جلوگیری شد . مهر النساء که در سن ۳۴ سالگی زن جهانگیر شد زنی بسیار هوشمند و شاعر بود هم جمال داشت و هم کمال و بهمین جهات خاطرش بسیار عزیز بود او روش مردان داشت گویند روزی بر فیل سوار پانگی را شکار کرد و بتدریج تمام امور پادشاهی را در دست

گرفت چون نورجهان از لحاظ اسلامی نمی توانست بی پرده بیرون برود اراده خود را بوسیله دیگران و بخصوص پدر و برادر خود اجرا میکرد به فرمانروائی سخت علاقه مند و در حفظ آن بسیار کوشا بود و در همان ایام بود که دختر اصف خان ارجمند با نو نامزد شاهزاده خرم فرزند جهانگیر شد و یکسال بعد ازدواج صورت گرفت بعد از این وصلت در واقع زمام تمام کارهای امپراتوری مغول هند در دست سه نفر ایرانی اعتماد الدوله و دو فرزندش اصف خان و نورجهان بود.

جهانگیر میگفت بر تخت پادشاهی باقرص نانی و جام شرابی کامیابم او بی مشورت با نورجهان کاری نمیکرد و هر امری که اراده این بانو بآن تعلق میکرد مجری بود در اثر حسن تدبیر و نفوذ سرشار نورجهان اعتدالی در اخلاق و رفتار جهانگیر پیدا شد نورجهان با جمال و زیبائی و دانائی که داشت بر شکوه دربار بیفزود و از مخارج دولت کاست و در تنظیمات امور و طرز لباس های درباری اصلاحاتی نمود قریحه شاعری داشت و باشوهر شاعر پیشه بوسیله شعر معاشقه میکرد دو بیت زیر نمونه ایست :

جهانگیر : تو مست باده حسنی بفر ما آن دوزنر گس را

که بر خیزند از خواب و نگهدارند مجلس را

نورجهان : مکن بیدارای ساقی ز خواب نازنر گس را

که بدمستند و برهم میزنند فی الحال مجلس را

نورجهان بواسطه مراقبت و اندرزهای پدر خود اعتماد الدوله رویه ملایم و اعتدال داشت ولی بعد از مرگ پدر در کارها تندروی و در هر کار دولت دخالت میکرد و بحدی راه افراط رفته بود که در صدد برآمد از جانشینی شاه جهان نیز جلو گیری نماید. از یک طرف مرگ ناگهانی خسرو

داماد او (شوهر دختری که نورجهان از شیر افکن خان داشت) و از طرف دیگر بیم انتقام شاه جهان او را به این خیال انداخته بود و در همین موقع بود که ایرانیان قندهار را گرفته بودند و در اثر تحریک نورجهان، جهانگیر شاه جهان را مأمور استرداد آن شهر کرد ولی شاه جهان در بین راه از آن حيله آگاه شد و بجای عزیمت به قندهار قصد مراجعت نمود و جهانگیر پسر دیگر خود شهریار را برای پس گرفتن قندهار فرستاد و مناصب دیگر شاه جهان را نیز از او پس گرفتند و جهت اطمینان بیشتری نورجهان سبب شد که محبت خان از فرمانداری کابل بازگردد و سرداری سپاه را بعهده بگیرد.

در همین موقع جهانگیر شاه از سفر کشمیر قصد رفتن به لاهور نمود تا در آنجا آماده جنگ باشد از طرف دیگر شاه جهان در مشرق هندوستان سر بشورش برداشته و هندستانی فراهم ساخته بود اما زد و خورد جهانگیر با دشمنان را چپوت وی طولانی شد و در آن جنگ نورجهان شجاعتها نمود گاهی خود فرماندهی سپاه را بعهده داشت و بالاخره در میدان نبرد مجروح شد و چون نتوانسته بود شوهر عزیز را از چنگ دشمن نجات دهد تصمیم گرفت با او اسیر بماند ولی طولی نکشید که بواسطه هوش و تدبیری که نورجهان بکار برده بود گروهی از سپاهیان دشمن مجذوب او و بقیه هم در اثر یک نیرنگ جنگی مغلوب شدند جهانگیر آزاد و نورجهان باز صاحب اقتدار شد و محبت خان را بر آن داشت که برادر او اصف خان را که به اسیری گرفته بود نجات دهد و در نظر داشت محبت خان را برای جنگ با شاه جهان بفرستد. در موقع گرفتاری جهانگیر بدست را چپوتها شاه جهان بعزم یاری پدر حرکت کرده بود ولی در راه یکی از همدستانش او

را تنها گذاشت و شاه جهان ناگزیر بطرف سند فرار کرد و اگر ناخوش نشده بود گویا قصد آمدن به ایران داشت اما بزودی ستاره بختش درخشیدن گرفت و چون شنیده بود که شاهزاده پرویز وفات یافته و محبت خان نیز از جهانگیر گریزان و عازم پیوستگی با او شده بود بی درنگ به دکن مراجعت نمود و به محبت خان پیوست .

پس از آنکه جهانگیر شاه از دست دشمنان آزاد شد بلاهور رفت و قصد داشت که بکشمیر برود اما در راه ناخوش و بیمار افتاد و در ۶۰ سالگی در گذشت جسد او را در لاهور بخاک سپردند (۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هجری قمری) جهانگیر در تأسیس باغها و گل کاری سابقه ممتاز داشت باغ شالیمار کشمیر یادگار ذوق اوست در زمان او نقاشی و تذهیب کاری زیاد رونق یافت ابو الحسن و منصور نقاش های نامی دربار او بودند و از جمله شاعران برجسته دربارش طالب آملی (ملك الشعراء) ملاضیانی گیلانی ، نظیری نیشابوری ، محمد صوفی مازندرانی ، سعیدای گیلانی را باید نام برد .

بامرگ جهانگیر دوره نفوذ و اقتدار نور جهان هم ناگزیر سر آمد شهریار فرزند جهانگیر از زن دیگر او موقع وفات پدر در لاهور حاضر نبود و آصف خان که پیوسته در صد یاری بداماد خود شاه جهان بود فوری قاصدی نزد او به دکن فرستاد و ضمناً شاهزاده داور پسر خسرو را احتیاطاً پادشاه اعلام نمود و خواهر خود نور جهان را که مری خواست شهریار را پادشاه کند تحت نظر گرفت . از آن پس باینکه نور جهان چندین سال زندگی بر ازنده آبرومندی داشت دیگر نامی از او در کارهای دولتی و در تاریخ هند نیست . با اطلاع از مرگ پدر شاه جهان بیدرنگ

به‌اگره رفت و محبت خان رانیز همراه بر دو بعد از جلوس به تخت سلطنت (۱۶۲۸ میلادی) پادشاه‌های عالی به اصف‌خان و محبت‌خان داد اولی را نخست وزیر و دومی را خان‌خانان کرد و از جمله کسانی را که منصب و مقام داده بود میر جمله ایرانی بود که بعداً به مقام دیوانی اورنگ‌زیب رسید.

نور جهان پس از شانزده سال فرمانروائی که مانند آن در سر گذشت زنان شرق دیده نشده بود در لاهور زندگی منزوی اختیار کرد و بساختن مقبره شوهر و امور خیر پرداخت تا در سال ۱۰۵۵ قمری چهار سال بعد از وفات برادر خود اصف‌خان در گذشت. او را در کنار قبر شوهر بخاک سپردند. مقبره زیبای اعتمادوله در کنار رودخانه چمنادر شهر آگره علامت ذوق و علاقه فرزندی دخترش نور جهان است.

شاه جهان - شاهزاده خرم فرزند جهانگیر بواسطه فتوحاتی

که در زمان پدر در ناحیه دکن نموده بود شاه جهان لقب یافت و چنانکه مذکور افتاد پیش از رسیدن بمقام پادشاهی برادر زاده نور جهان بنام ارجمند بانو را بزنی گرفت و در همان زمان عروسی او بود که سر تاهسی رو سفیر جمیز اول پادشاه انگلیس بدربار مغول آمد این سفیر در مراجعت بوطن خود سفر نامه‌ای راجع بدربار جهانگیر نوشت که سرشار از تحسین و تعریف در باره شکوه و جلال دستگاہ امپراطوری مغول و حاکی از آداب و سلیقه رجال درباری آن دوره است.

شاه جهان سی و یک سال پادشاهی کرد و در سنه ۱۰۷۶ قمری در سن ۷۴ سالگی در آگره وفات یافت در وصف دوره پادشاهی او سروده‌اند.

خلق سبک دل ز گران بارش فتنه گران خواب زبیداریش

زمان پادشاهی او دوره امن و امان و شکوه و عظمت دربار

تیموریان هند بود او دهلی را آباد کرد و آنجا را شاه جهان آباد نام داد و در عمارت سازی از بزرگترین پادشاهان مغول هند بوده تاج محل آگره عالی ترین یادگار عهد سلطنت اوست جامع مسجد دهلی و شاه جهان پور (ارک دهلی) در زمان این پادشاه بنا شده شاه جهان چهار پسر داشت : داراشکوه، شاهزاده شجاع، اورنگ زیب و مراد. اورنگ زیب در سال ۱۶۵۸ مسیحی بر پدر شورید و او را هفت سال در قلعه سرخ آگره زندانی کرد جهان آراء دختر دلبنده شاه جهان تاروز مرگ پرستاری پدر زندانی را بر عهده داشت بعد از وفات پدر اورنگ زیب با لقب عالمگیر امپراطور شد و برای آنکه تخت و تاج او مدعی پیدا نکند بانیرنگ و تدبیر تمام برادر هارا از بین برد و پایتخت را از آگره بدلی انتقال داد

داستان فرمانروایی اورنگ زیب اینست که او از طرز رفتار برادر خود دارا شکوه که مورد علاقه و حمایت شاه جهان بود کله منند بود و با اعتراض داشت و بنا بر این از حکومت دکن که بر عهده اش بود کناره گرفت و چند ماه در شهر آگره مغضوب زندگی میکرد تا آنکه در نتیجه وساطت جهان آراء ارشد و عزیزین دختر شاه جهان اورنگ زیب بحکومت ایالت گجرات فرستاده شد حسن تدبیرش در امور آن ایالت وی را باز مشمول مرحوم پدر ساخت و دو سال بعد بدستور شاه جهان مأمور پس گرفتن بلخ و بدخشان گردید و در مراجعت فرمان تسخیر قندهار باو رسید ولی نتوانست آن شهر را از دست ایرانیان بگیرد و بعد از مراجعت به هندوستان بار دیگر فرمانروای دکن شد. شش سال دوره آن فرمانروایی گویا بهترین زمان زندگی او بوده و شرحش به تفصیل در کتاب «آداب عالمگیری» وی بیان شده است. در سال ۱۶۵۸ میلادی که مبارزه و کشمکش برای جانشینی شاه

جهان در میان بود اورنگ زیب، بر ازنده ترین فرزندان پد رجته احراز آن مقام بود در آن موقع میر جملة که قوی ترین افراد دستگاہ امپراطوری مغول بود بفرمان شاه جهان بخدمت اورنگ زیب در آمد.

اورنگ زیب - شاه جهان در ۶۶ سالگی بواسطه ضعف پیری

بانهایت ناتوانی حکومت میکرد امور امپراطوری در دست فرزند ارشد او داراشکوه بود پادشاه در سال ۱۶۵۷ مسیحی در شهر دهلی سخت بیمار شد و داراشکوه سعی بسیار داشت که خود را جانشین پدر سازد و در نتیجه از انتشار خبر ناخوشی پدر جلوگیری میکرد ولی جنک جانشینی شاه جهان طولانی و بالاخره هم منجر پادشاهی اورنگ زیب گردید و او با سایر کردن پدر و کشتن برادرها بمقصود خود رسید و بر تخت نشست برای تبریک پادشاهی او رسولانی از ایران و بخارا و عربستان به هند رفته بودند و نفر سیاح فرانسوی بر نیه و تاورنیه که در آن موقع در هندوستان بودند از شکوه و جلال دربار اورنگ زیب حیرت نمودند. او از جهانی قابل ترین پادشاهان خاندان تیموری هند بوده ولی بر خلاف سیاست اکبر شاه بفکر وحدت ملی هند اعتنائی نداشته است آزادی مذهب و ایمان را از میان برده بود و بخراب کردن معابد هندوها پرداخت و با اینکار حس دشمنی آنها را سخت برانگیخت و بعد از يك صد سالی که از موقع لغو کردن جزیه گذشته بود باز آن را برقرار کرد و به عجز و التماس مردم در استخلاص از آن بار سنگین بامشت آهین جواب داد مالیات های مسلمین حذف شد و بجای مدیران هندو مأمورین مسلمان گذاشت و گویا در نظر داشت هندوستان را کشوری اسلامی بسازد ولی طرز رفتارش هندوها را

عاصی و کار خود اورا خراب کرد و چون نگرانی واضطراب همه کس و همه جار افزا گرفته بود سرانجام مبارزه و کشمکش بین او و طوایف هندو شروع و ناچار شد بار اچپوتها جنک و جدال را آغاز کند. هر چند با هندوها نظر اعتدال و مسالمت نداشت ولی نوشته اند تنفر او نسبت به شیعه ها بیشتر بود با پادشاهان گل کنده که در حیدرآباد دکن مستقر بودند سنی وار زدو خورد بسیار کرد و با این طرز فرمانروائی او جنک خانگی در میان خود مسلمین در افتاد و در نتیجه خیلی از هوشمندان و سرداران از پیراهون او دوری گزیدند بازار هنر و ادب کساد شد و کار اغتشاش و فساد رفته رفته شدت یافت و گرفتاری های او در سرزمین دکن و جنک وجدالی که با سران شیعه آن حدود براه انداخته بود بالاخره بلای جان اورنک زیب شد و بنظر اکثر تاریخ نویسان نیم قرن پادشاهی او که بابرادر کشی و ستمکاری آغاز شده بود مایه ننگی برای خاندان تیموری هند گشت و این جمله را از قول خود او نقل کرده اند :

« از ما است همه فساد باقی »

در پایان عمر عاقبت کارش بجائی رسید که هر پنج پسر خود را زندانی کرد و بالاخره هم بانگرانی واضطراب در سن ۹۰ سالگی بسال ۱۰۷۷ هجری قمری وفات یافت جسد او را در خلدآباد که در دوفرسخی اورنک آباد در ناحیه شمال غربی ایالت حیدرآباد واقع است بخاک سپردند در آنجا او در جوار مقبره شمیخ زین الدین صوفی شیرازی قبری حقیر دارد در کنار قبر بر سنک مرمر سفید شرح مختصری از دوره پادشاهی و تاریخ وفات اورنک زیب بزبان فارسی نقش است این سنک بنا بفرمان اصف جاه پدر نظام حیدرآباد در آنجا نصب گردیده است.

اورنگ زیب در حیات پدرش مردی زحمت کش و پرکار بود بر خلاف اجداد خود به عیش و نوش رغبتی نداشت در زندگی روزانه راه امساک شدید می رفت به عریضه ها شخصاً رسیدگی میکرد و بخط خود دستور مینوشت و بالغ بر دو هزار قطعه از نامه های او در باره مستدعیات مردم در موزه های اروپا موجود است وی به اکثر کارهای فرمانروایان ایالات شخصاً رسیدگی و تعلیمات لازم صادر میکرد بکار دیگران اعتماد و اطمینانی نداشت و همین رویه موجب گرفتاریهای او شد اورنگ زیب پادشاهی دلیر و بی باک بود خاطر را مایه بزرگی می بنداشت در کار شمشیر و قلم متساویاً استاد بود ولی عاطفه و احساسات هیچ نداشت.

زن اول اورنگ زیب دل آراء بانو دختر شاه نواز خان صفوی بود (زیب النساء دختر شاعره پادشاه ازین زن ایرانی بوده است) در اورنگ آباد واقع در استان حیدرآباد مزار باشکوهی برای او بسبک عمارت تاج محل بنام مقبره بی بی بوسیله شاهزاده اعظم پسر اورنگ زیب در سال ۱۶۶۰ میلادی ساخته شد. دل آراء بانو مشهور به ربهه دوران از نوادگان شاه طهماسب بود جشن عروسی او با اورنگ زیب در ماه آوریل ۱۶۳۷ میلادی باشکوه بسیار در زمان پادشاهی شاه جهان در شهر اگره بر گذار شده بود. زیب النساء دختر این بانوی ایرانی مخفی تخلص میکرد و اشعار دلکشی از او باقی مانده است بیت ذیل از پدر و دختر منقول است :

اورنگ زیب : از قضا آئینه چینی شکست

زیب النساء : خوب شد اسباب خود بینی شکست

و نوشته اند که زیب النساء با اقل خان نام حاکم لاهور سرو سروئی

داشت عاقل خان رباعی زیر را به معشوقه فرستاده بود :

بلبل رویت شوم گر در چمن-ن بینم ترا

می شوم پروانه گردان چمن بینم ترا

خود نمائی میکنی ای شمع محفل خوب نیست

من همی خواهم که در يك پیرهن بینم ترا

زیب النساء در جواب:

بلبل از گل بگذرد چون در چمن بیند مرا

بت پرستی کی کند گر برهن بیند مرا

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل

میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

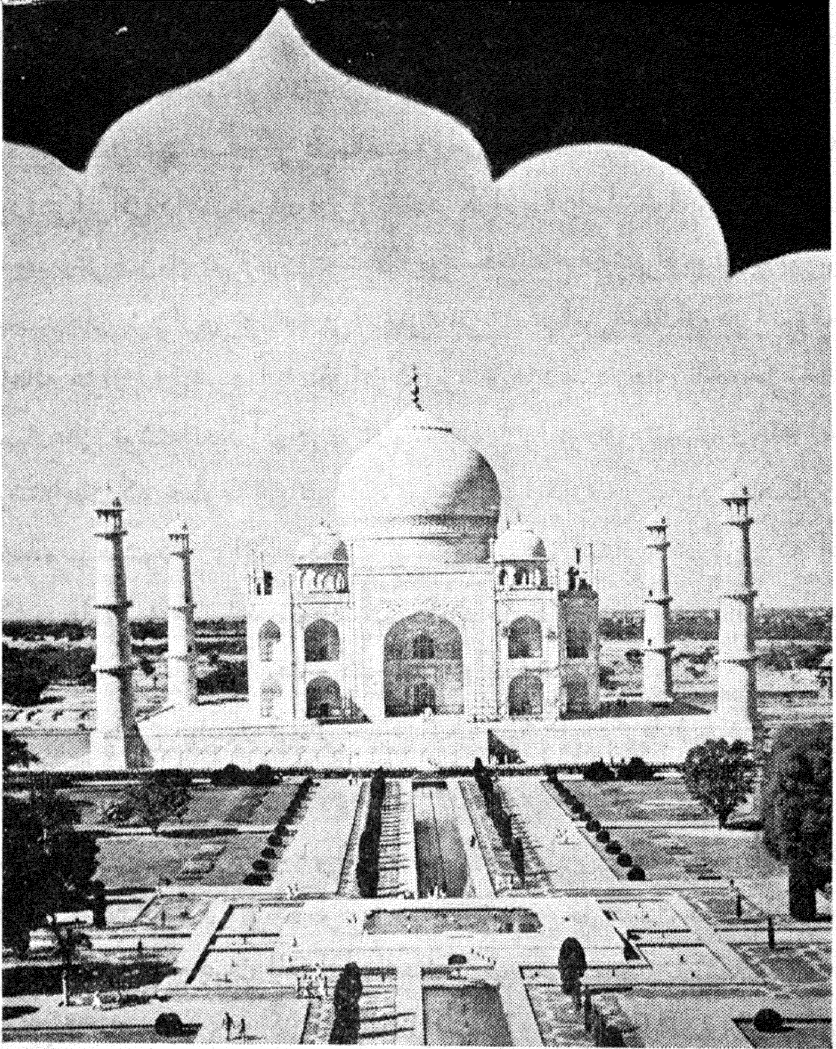


تاج محل

تاج محل، بنای دلفریب شهر آگره که شهرتی جهانی دارد زیباترین ندونه سبک معماری ایرانی و اسلامی هنداست این بنا که شاهکار ذوق و سلیقه هنری دوره تیموریان است از سنگ مرمر سفید ساخته شده است و قسمت های ظریف آنرا ماهرترین استادان هنرمند ایرانی و هندی و ترک پرداخته اند و از لحاظ زیبایی ظاهری و آراستگی داخلی و گنبد مرمری بزرگ نمونه بی نظیری از فن معماری آن زمان بشمار میرود.

ممتاز محل همسر دلبند شاه جهان در بستر مرگ از شوهر عزیز خواسته بود که زیبا ترین بنارا بر قبر او بسازد. ساختمان تاج محل در سال چهارم پادشاهی شاه جهان (۱۶۳۱ مسیحی) شروع شد گوینز (۱) مستشرق نامی در کتاب « میراث فرهنگی ایران » مینویسد آن بنا بدست دو استاد پنجابی که اصلا ایرانی بوده اند (نادرالعصر احمد معمار لاهوری و برادرش استاد حمید) ساخته شده است. ایوانها و سردرهای سبک ایرانی بنای تاج-محل خیلی شبیه آثار زمان صفویه است و اگر چهار گنبد بی تناسب فرعی اطراف گنبد بزرگ اصلی که تقلیدی از سبک معماری عثمانی است نمی بود شباهت تاج محل با بناهای دوره صفوی بمراتب بیشتر می نمود.

روایتی دیگر اینست که برای بنای تاج محل استادان فن از ایران و ترکیه و عربستان طرح های متعدد بدربار شاه جهان پیشنهاد کرده بودند



تاج محل - آگرہ

ولی نقشه استاد عیسی نامی مورد پسند افتاد ابتدا از روی طرح او نمونه چوبی در همان سال وفات ممتاز محل ساخته شد. شاه جهان در ساختن بنای تاج محل سرمایه هنگفت و بعلاوه بیش از ده سال وقت صرف کرد بالغ بر ۲۰ هزار نفر استاد و کارگر در ساختمان آن شرکت داشتند استاد عیسی که بروایتی ایرانی و اهل شیراز و بروایات دیگر از مردم اسلامبول بود سر معمار و محمد شریف نام سمرقندی دستیار او بود. امانت خان شیرازی کتیبه نویس و محمد خان شیرازی خطاط و دستمزد هر یک از این استادان در آن موقع ماهانه هزار روپیه بود. آیات قرآن که بر طاقها و سردرهای تاج محل بخط بسیار عالی نوشته اند از آن جهت که نویسنده آنرا طوری متناسب و ماهرانه نوشته است که خطوط از پائین تا بالای بنا بیک اندازه می نمایند شاهکاری محسوب میشود. برای سکونت بیست هزار نفر استاد و کارگری که از کشورهای اسلامی آمده بودند شهر کوچکی بنام ممتاز آباد در آن حدود برپا شد و این محل بعداً به تاج گنج مشهور گردید.

از جهتی بواسطه زیبایی حیرت انگیز بنای تاج و از طرف دیگر بعلت حضور یک نفر جواهر ساز فرانسوی (اوستین دو بردو، سازنده تخت طاوس) و دو هنرمند و نیزی در دربار شاه جهان سبب پیدایش این گمان شده بود که این استادان اروپائی در طرح و ساختمان تاج محل دست داشتند ولی در «پادشاه نامه» شاه جهان نامی از این استادان فرنگی نیست و با احتمال قوی در بعضی کارهای حجاری و گل کاریهای ظریف بر روی مرمرها استادان و نیزی شرکت داشته اند. جواهر لعل نهرودر کتاب «نظری بر تاریخ جهان» مینویسد «نفوذ ذوق و قریحه ایرانی در هند هم در معماری و هم در نقاشی توسعه بسیار یافته بود چنانکه بارزترین نمونه این ارتباط معنوی هندو ایران در بنای

تاج محل نمایان است در این بنا که دست هنرمندان بسیاری دخالت داشته نشانه دوائر و استعداد در آن بیشتر آشکار است یکی نفوذ ایرانی و دیگر اثر هندی و بنا بر همین دلیل عمده است که بقول رنه گروسه (۱) دانشمند فرانسوی تاج محل «تجسم روح ایرانی در پیکر هند» است.

عمارت تاج محل بر سکوی مربعی که پنج متر از کف باغ بلندتر است ساخته شده و بر چهار گوشهٔ سکو برج بسیار بلند ساخته اند خود بنای تاج هشت ضلعی است چهار مدخل بزرگ و بیست و چهار طاق بلند در اطراف دارد و در سمت راست رودخانه جمن واقع است. در سمت غربی رودخانه مقابل بنای تاج پایه ساختمان دیگری دیده میشود که از قرار معلوم شاه جهان میخواسته است در آنجا در جوار آرامگاه ممتاز محل مقبره‌ای برای خود بسازد ولی عمر دولت او کوتاه بود و بعد از مرگش اورنگ‌زیب بواسطه انعام فطری که داشت از تعقیب نقشه پدر سر باز زد و نعل پدرا در کنار قبر همسر محبوب او بخاک سپرد. مرمرهای ایوان و طاق‌های بنا را بانازک کاریهای بسیار ظریف تراشیده اند و بر روی آنها بطرز شگفت‌انگیزی نقش گل‌های الوان حجاری شده است. هنرمندی که در سنگ تراشی بناهای متعدد شهر آگره نموده اند شبیه نازک کاری است که استادان ایرانی در گچ بریها و کاشی کاریهای عمارات صفوی در اصفهان کرده اند معروف است که در آن موقع هفتاد و پنج لک (هر لک صد هزار) روپیه خرج ساختن بنای تاج محل شده است.

بانوی تاج همسر شاه جهان بنام ارجمند بانو بیگم و ملقب به ممتاز- محل دختر آصف خان و نواده میزرا غیاث‌الدین بود که در سن ۱۹ سالگی

زن شاهزاده خرم شد این شاهزاده بالقب شاه جهان پیداشاهی رسیدلقب ممتاز محل را جهانگیر شاه به ارجمند بانو داده بود بر سنک قبر او که در زیر زمین بنای تاج محل واقع است بفارسی جمله «مرقد منور ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل ۱۰۴۰ قمری» منقوش است.

ممتاز محل در خوشروئی و زیبایی و کمال واقعا ممتاز بوده مهر سلطنتی را او در دست داشته ورای او در کارهای مهم امپراتوری مؤثر بوده است این همسر مهربان و دانا همه جا چون سایه همراه شوهر می رفت و در طی هفده سال زندگی زناشویی عشق و علاقه دائمی زن و شوهر نسبت بیکدیگر حیرت انگیز بود. در سال ۱۶۲۹ میلادی که سال دوم پادشاهی شاه جهان بود وی از آگره بعزم سرکوبی خان جهان لودی حاکم افغانی دکن حرکت کرد ممتاز محل همراه شاه بود و در همین سفر بود که در سن سی و نه سالگی موقع زادن چهاردهمین فرزند وفات کرد جنازه او شش ماه در محل وفات ماند (۱) و نه سال هم آنرا در باغ فعلی تاج محل بصورت امانت نگاه داشتند تا ساختمان آرامگاه پایان رسید و جنازه به آنجا انتقال یافت.

پس از مرگ همسر عزیز غم و رنج شاه جهان بی اندازه بود و آنی

(۱) ساطع النساء خواهر بیوه طالب آملی کنیز و پرستار ممتاز محل بود و بعد از مرگ شهر بانو، شش ماه در کنار قبر او بسر برد وی دختر یکی از محترمان مازندران از خاندانی حکیم و دانشمند و طالب آملی ملک الشعراء در بار جهانگیر برادر او بود با آنکه شاه جهان پس از مرگ عیال، سی و پنج سال دیگر زنده ماند بواسطه عشق سوزانی که به ممتاز محل داشت دیگر بفکر ازدواج نیفتاد و جهان آراء بجای مادر خود از شاه جهان پرستاری می کرد و ساطع النساء دستیار او بود.

از خیال زنش فارغ نبود و تا چندین هفته پادشاه از دیدن وزیران و رسیدگی به امور امپراتوری امتناع نمود و لباس ماتم بر تن داشت و پوشیدن جامه های فاخر و جواهر و موسیقی و جشن در دربار بکلی ممنوع بود و گویا حتی شاه جهان میخواست است دست از پادشاهی بکشد و امپراتوری را میان فرزندانش قسمت کند و نوشته اند که هنوز دو سال از مرگ همسرش نگذشته بود که تمام موی سر او سفید شد و تا پایان عمر هر روز جمعه بر مقبره ممتاز محل می رفت و دعا میخواند.

در مهر ماه ۱۳۲۳ شمسی در شب چهاردهم ماه قمری (صفر) که بهترین موقع تماشای شکوه و عظمت عمارت تاج محل است در روشنایی نقره فام مهتاب، مجذوب درخشندگی آن شاهکار هنری بودم و در تمام مدت بیاد این شعر ایرج شیرین زبان:

«مدفن عشق جهان است اینجا يك جهان عشق نهان است اینجا»
بر فراز مقبره ممتاز محل و شاه جهان قنديل بر نزی طلا و نقره نشان
بسبك ایرانی هدیه لرد كرزن آویزان است و آن یگانه چراغ سراسر
عمارت تاج است. (۱)

(۱) نامهای دیگر ایرانی در بناهای تاریخی شهر آگره و عمارت تاج محل عبارتند از: نوبتخانه، خاص محل، انگور باغ، شیشه محل، نگین مسجد، مینا بازار دیوان عام، جماعتخانه، رام باغ، جمعه مسجد، حوض خاص، خاور باغ، دفترخانه پنج محل، هوامحل کبوترخانه، سنگین برج، بلند دروازه و رنگ محل.

نادر شاه در هند

هر وقت که نادر شاه اشرار طایفه غلزائی را برای سرکوبی تعقیب میکرد آن‌ها به کابل که قلمرو پادشاهان تیموری هند بود پناه میبردند نادر چندین بار به محمد شاه که جانشین اورنگ‌زیب شده بود پیام فرستاد و خواستار شد که از فریزر آن‌ها بحدود کابل جلوگیری نماید ولی هیچ وقت ممانعتی بعمل نیامد و به پیغام‌های تهدید آمیز و بازخواست پادشاه ایران هم پاسخی از هند نمی‌رسید بنا بر این نادر شاه به قندهار و غزنین لشکر کشید سپس کابل را گرفت و از راه خیبر به تسخیر پشاور و لاهور پرداخت و از این شهر باز به محمد شاه نامه نوشت و آن سلطان ناتوان مغول را از جهت بی‌اعتنائی نمودن بنامه‌های خود سرزنش و ضمناً اخطار کرد که برای مجازات مشاوران بد نهاد او خود عازم دهلی است:

ابتدا شاید در بار مغول هیچ باور نداشت که نادر شاه قدرت و جسارت حمله به هندوستان را داشته باشد و یا در صورت اقدام توانسته باشد کاری از پیش ببرد این تصور بیهوده گویا ناشی از اعتماد زیاد بی‌موردی بود که مغولها راجع بوضع و توانائی نیروی جنگی خود داشتند و یا بواسطه اینکه از فساد و ناتوانی دستگاه سلطنت دهلی بکلی غافل بودند. بدوا زرد خوردی در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۷۳۹ در نزدیکی کرنال در سرزمین پنجاب بین قوای ایران و هند اتفاق افتاد و علت این تصادم ظاهراً بیشتر این بود که برهان-

الملك از سران دربار مغول میخواست در استرداد اموال شخصی خود که لشکر کشی نادرشاه بهند مانع از آن شده بود تسریع نماید در میدان جنگ خود برهان الملك جلو افتاد خان دوران و محمد شاه از دنبال او حرکت کردند میگویند در آن نبرد محمد شاه دو بیست هزار نفر سوار و پیاده و پنج هزار توپ همراه داشت. شماره لشکر ایران به مراتب کمتر بود اما تمام افراد سوار و جنگاور بودند.

سعی و تلاش برهان الملك در بدست آوردن اموالش نتیجه ای نداده بود و خود او گویا عمداً اسیر نادرشاه شد خان دوران نیز در جنگ مجروح گردید و نادرشاه برانبوه قوای دشمن سخت تاخت در نتیجه کشتار بزرگی اتفاق افتاد امپراطور هند عقب نشینی اختیار نمود و ناگزیر پیشنهاد صاحب کرد. در آن کار برهان الملك واسطه و میانجی بود و در دوام پادشاهی محمدشاه پافشاری و پیشنهاد نموده بود که نادرشاه بادر یافت بیست میلیون روپیه غرامت به ایران باز گردد ولی در همان گیرودار مذاکرات صاحب، محمد شاه به **نظام الملك** جد نظام کنونی حیدرآباد لقب امیرالامرائی بخشید و این عنوانی بود که همیشه هدف و مراد خود برهان الملك بود. با این پیش آمد عجیب و رقیب رگت و او از فرط حسادتی که نسبت به رقیب خود پیدا کرده بود نادرشاه را ترغیب نمود که دهلی را هم فتح کند به علاوه سرداران دیگر نیز نسبت به محمدشاه وفادار باقی نماندند و سردار فاتح ایران به امپراتور مغول خیر داده بود که غیر از خان دوران و دوسه تن دیگر باقی همراهانش راه صداقت و وفاداری نمی رفته اند.

نادرشاه با پیروزی نمایانی وارد دهلی شد. بنام پادشاه ایران در مساجد شهر خطبه خواندند اما در همان حین روزی میان سر بازان نادر و کسبه

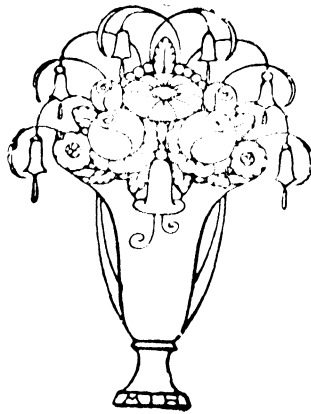
دهلی نزاعی اتفاق افتاد و شهرت یافت که شاه ایران از بین رفته بود و مردم بر هر دسته کوچکی از ایرانیان که در گوشه و کنار شهر دست می یافتند حمله میکردند و بخود نادرشاه هم دشنام و ناسزا میگفتند و گویا حتی سنگی به طرف خود نادر انداخته بودند این رفتار اهالی دهلی بسیار ناهنجار بود و حتماً آتش خشم نادرشاه را شعله و رساخت و او فرمان برقراری امنیت و انتقام صادر کرد که از دنبال آن سربازان ایرانی از مردم دهلی کشتار عظیم کردند و روایت شده است که از بامداد تا شام در یک روز سی هزار نفر کسبه پایتخت بخاک هلاک افتادند پس محمدشاه و اطرافیان او از پادشاه استدعا کردند که سربازانش دست از قتل و مصادره اموال بردارند. بفرمان نادرشاه فوری کشتار موقوف شد اما قسمت عمده شهر دهلی طعمه آتش شده بود.

با آن پیش آمد بزرگ عواقب ناگوارش هم ظهور کرد. خزائن درباری و از آن جمله تخت طاوس (۱) و کوه نور و زر و سیم فراوان و جواهرات دیگر بدست نادرشاه افتاد و اعیان و اشراف نیز ناگزیر به تسلیم نمودن حصه خود شدند برهان الملك مبلغی بالغ بر سی و سه میلیون روپیه پیدایش ایران تقدیم و از غم و غصه آن کار قالب تهی کرد نواده او میرزا محمد مقیم که لقب صفدر جنگ داشت بیست میلیون و خان دوران پنجاه میلیون و نظام الملك پول و جواهر برابر با سی میلیون روپیه تقدیم داشت سر بلندخان

(۱) ساختن تخت طاوس در عهد همايون شروع و در زمان شاه جهان تمام شد نادرشاه آنرا همراه برد و بنا بر قول تاورنیه سیاح فرانسوی این تخت گرانبهاترین هفت تخت شاه جهان بود. میر جمله موقع شرفیابی، الماس کوه نور را از طرف پادشاه دکن به شاه جهان تقدیم کرده بود نادرشاه بآن کوه نور نام داد و بعد از مرگش بدست امیران افغانی افتاد و در نیمه دوم قرن ۱۹ به اروپا رسید و به ملکه ویکتوریا تقدیم شد.

سردار ایرانی مأمور جمع آوری غنائم بود. بعلاوه اراضی مغرب رودخانه
سغد ضمیمه خاک ایران شد.

نادرشاه قبل از حرکت بطرف ایران به محمدشاه اخطار کرده بود
که از رفتار نظام الملک ترسان باشد و باو تاکید نمود که سروصورتی
بدستگاه امپراتوری خود بدهد ولی با ضربت شدیدی که فتح نادرشاه
برخاندان تیموری هند وارد کرده بود کار سقوط امپراتوری نیمه جان مغول
هندوستان جلو افتاد چون محمدشاه در باریانش از پیش آمد نهیب لشکر
ایران درس عبرتی نیاموختند و از آن تاریخ تجزیه امپراتوری هند شروع
گردید. محمدشاه در سال ۱۷۴۸ میلادی درگذشت و پسرش احمد شاه
جانشین پدر شد.



حکومت بریتانیا در هند

لشکر کشی نادرشاه به هندوستان و فتح دهلی چنانکه ملاحظه شد ضربت قاطع بر پیکر ناتوان امپراتوری مغول وارد کرده بود. بعد از آن واقعه بزرگ ازهر گوشه هند مدعیانی سر برداشتند از طرفی نظام الملک وزیر محمدشاه پرچم استقلال برافراشت و دردکن خاندانی جدید تأسیس نمود و حیدر علی سلطان در سرزمین میسور حکومتی جداگانه برپا ساخت با این وضع آشفته زمینه برای استقرار نفوذ کمپانی هند شرقی و پیشرفت مقاصد سیاسی انگلستان در هند آماه شد.

کمپانی هند شرقی شرکتی متعلق به تجار شهر لندن بود این کمپانی بعنوان برقرار کردن روابط بازرگانی در سال ۱۶۱۵ میلادی در زمان پادشاهی جمیز اول با فرمان دادن سفیری بنام سر تاهس رو (۱) در دربار جهانگیر - کیرشاه به هندوستان راه یافت و باتدبیر و مهارت برای بسط نفوذ خود در هند کوشید و کامیاب شد. از جهتی وضع آشفته دربار تیموریان و از طرف دیگر موجبات انحطاطی که در طی قرنهای هجدهم و نوزدهم در شبه جزیره هند وجود داشت به پیشرفت کار کمپانی لندن و در واقع استقرار حکومت بریتانیا در هندوستان کمک اساسی نمود. در گیر و دار گرفتاریهای نهایی پادشاه مغول و ارنهستینگز (۲) نماینده مقتدر کمپانی انگلیسی

(۱) Sir thomas Row

(۲) Waren Hastings

در ایالت شرقی بنگال بود و از همان موقع بود که مبارزه و تلاش انگلیسها برای دست یابی قطعی بر سر اسر هندوستان آغاز شد. هستینگز و کلايو (۱) که در تاریخ سیاسی هند نام منفوری دارند دور کن برجسته و نمونه بارز حکومت استعمار در قرن نوزدهم بودند.

از سال ۱۸۱۲ میلادی اقدامات بازرگانی کمپانی هند شرقی بواسطه قانونی که پارلمان انگلستان تصویب کرده بود محدود و تا حدی ممنوع شد و حکومت هندوستان بعهده پارلمان لندن افتاد و انگلیس ها اصلاحاتی را در هند شروع کردند که در نتیجه آن کار مسلمانهای آن شبه قاره قدری لنگ شد این اصلاحات که مشتمل بر تغییراتی هم در سیستم قضائی هند بود و بانظارت دانشمندان بزرگی مانند **ماکولی** صورت یافته بود يك رشته مقررات تازه اداری را جانشین قواعد و احکام اسلامی کرد و بنابراین لطمه سختی به نفوذ اسلام در هندوستان وارد آورد بعلاوه از همان نیمه اول قرن نوزدهم بوده است که زبان فارسی در هند از مقام رسمی اداری افتاد و انگلیسی جانشین آن شد. این قبیل پیش آمدها رفته رفته موجب دلسردی و تحریک حس مخالفت مسلمانها نسبت بدولت بریتانیا و در نتیجه وسیله نزدیکی هندوها با حکومت گشت و چون در قیام سال ۱۸۵۷ (۲) نیز بنا بر

۱ - Klive

(۲) - **Mutiny** در سال ۱۸۵۷ برای نخستین بار هندوها بر ضد حکومت بیگانگان قیام مسلحانه کردند ولی آن اقدام ثمری نداشت بلکه اثر معکوس بخشید چون بعد از آن شورش دولت انگلیس جای کمپانی هند شرقی را گرفت. در آن موقع بعضی ها آن تحول و انتقال حکومت را بغال نیک گرفته بودند ولی در وضع و حال هند عملاً تاثیر زیادی نداشت فقط دوره بیداری مردم هندوستان در واقع از آن تاریخ شروع شده و باین نهضت ملی هند از افکار اجتماعی و فلسفی خردمندان انگلیسی مدد بسیار رسیده بوده است.

فتوای سران روحانی ، مسلمانان باشورشى ها همكاری نموده بودند خشم
 عمال حكومت بریتانیا درباره مسلمین زیادتر گردید چنانكه تا نیمه آخر
 قرن نوزدهم دولت انگلیس مسلمانهای هند را مبارز و دشمن خود
 می پنداشت .

این وضع ناهنجار توجه یکی از قضات برجسته اسلامی هند بنام
 سر سید احمد از نجبای دربار مغول را جلب کرد و او برای رفع آن اشکال
 درصدد چاره جویی بر آمد سید احمد که در قیام ۱۸۵۷ از انگلیسها
 حمایت نموده بود تامل و تقویت نفوذ مسلمین هند را در همكاری با حكومت
 تشخیص داد و رهبری دسته اعتدالی اسلامی را بعهده گرفت و برای انجام
 منظور خود در سال ۱۸۷۵ به تاسیس دارالفنون علیگیره اقدام کرد. مسلمان
 های ذی نفوذ و همچنین سالار جنك نخست وزیر نظام حیدرآباد سید رادر
 آن كار بزرگ كمك نمودند و چون این اقدام حضرات طبق مصالح بریتانیا
 بود انگلیسها نیز از آن حمایت کردند و بدین ترتیب پایه همكاری و
 نزدیکی مسلمانهای هند با انگلستان در کانون ادبی علیگیره
 گذاشته شد .

این نهضت که بدون تردید موجب تجدید نفوذ اسلامی در هندوستان
 شده بود دو نتیجه عمده دیگر داشت یکی اتحاد مسلمین هند دیگر تمرکز
 علاقه و توجه آنها بیک مرکز علمی و فرهنگی اسلامی. چون در آن تاریخ
 هر فارغ التحصیل علیگیره در اکناف هند علمدار اسلام شد. دارالفنون علیگیره
 زبان اردو را که طی سه قرن در ردیف فارسی زبان طبقه اداری هند بود بمقام
 زبان رسمی مسلمین ارتقا داد و برای ترویج آن و حمایت از مرام علیگیره

درسراسر هندوستان انجمن‌هایی تشکیل یافت. در همین موقع نهضت اسلامی جدیدی در کشورهای خاورمیانه بوسیله سید جمال‌الدین افغانی آغاز شده بود و دسته دیگری از مسلمان‌های هند برهبری مولانا محمدعلی طرفدار آن نهضت و خواستار پان‌اسلامیسم شدند و بدین ترتیب در صف طرفداران علی‌گره شکافی افتاد اعضای قدیمی آن حامی سید احمد شدند که فقط بوضع مسلمانان در هند توجه داشت و طرفدار همکاری با انگلیسها و مقاومت با کنگره بود و طبقه جوان از محمدعلی پیروی نمودند این دسته رویه ضد انگلیسی داشتند و حکومت بریتانیا را در دنیا مخالف اسلام اعلام می‌کردند.

از طرف دیگر چون بعد از پیش آمد شورش سال ۱۸۵۷ نگرانی دائمی خطر تجدید آن و احتمال از دست دادن امپراتوری هند در سر زمامداران بریتانیا پیدا شده بود این امر موجب دخالت جدی سیاستمداران لندن در کار حکومت هند شد و دوره تازه‌ای در تاریخ سیاسی هندوستان شروع گردید. دستگاه اداری که انگلیسها از آغاز قرون نوزدهم و بخصوص بعد از سال ۱۸۵۷ در هند بر پا کردند از لحاظ عظمت و نظم و انضباط در تاریخ بشری نظیر نداشته است و با آنکه عده قلیلی از مدیران امور انگلیسی بودند باز کار اداره کشور پهناور هند زیاد دشوار نبود زیرا خود هندیها نیز از قدیم بروش نظم و فرمانبرداری عادت داشتند. پس از احراز استقلال نیز جمهوری هند از کاردانی و خدمت همان عده اداری مجرب دوره حکومت بریتانیا حداعلاهی استفاده را کرده است. علاوه بر ایجاد گروه اداری معروف هند (I.C.S) (۱) خدمت عمده دیگری

که انگلیسی‌ها در مدت یکصد و پنجاه سال فرمانروایی خود کردند تا مین وحدت ملی یعنی ایجاد قلمرو واحد هندوستان بود و این کار بزرگ بواسطه اختیار عنوان امپراتوری ملکه ویکتوریا قطعاً شد البته این اقدام در نیمه قرن ۱۹ بمنظور تأمین مصالح سیاسی دولت بریتانیا شده بود ولی در پایان همان قرن ظاهراً انگلیسی‌ها از تحقق این وحدت ناراحت و بلکه پشیمان شدند چون آن کار اساسی بعداً به جد شدن هندوستان از امپراتوری انگلیس کمک بسیار کرد.

کنگره هند که در سال ۱۸۸۵ در شهر بمبئی تأسیس شده بود در جلسه ابتدائی آن هفتاد و دو نفر نماینده از سراسر هند حضور داشتند جلسات دیگر آن سال بعد در کالکته و باز در الله‌آباد تشکیل یافت و تا شروع جنگ اول بین‌المللی با وجود اشکالات بسیاری که پی در پی پیش آمد آن جریان دوام داشت. پس از جنگ هم بواسطه ورود مهاتما گاندی بمیدان سیاست و رهبری او کنگره هند مظهر نهضت ملی انقلابی قاطبه مردم هندوستان شد و از ابتدای این قرن چون در اثر فشار و فعالیت مایون کار اصلاحات سیاسی در هند اجتناب ناپذیر شده بود دولت بریتانیا به پاره اقسامت اصلاحی ناگزیر گشت. در نتیجه در سال ۱۹۰۷ طرح معروف مینتو - مورلی به پارلمان انگلستان عرضه گردید و حکومت هند بنا بر درخواست هیئت نمایندگی مسلمانان که ریاست آن با آقاخان بود در طرح پیشنهادی مزبور انتخابات جداگانه برای مسلمانان پیش بینی کرد و فکر دو ملت یکی هند و دیگر اسلامی که سرسید احمد مبتکر اصلی آن بود بدین ترتیب نمایان شد چنانکه پس از این واقعه دیگر کنار گذاشتن آن فکر امکان نداشت و چهل سال بعد هم منجر به تأسیس دولت پاکستان گردید.

پارلمان لندن رفته رفته بر ای هندیه حقوقی قائل شد که در کز حکومت شرکت کنند ولی چون بین آنچه که شده بود با آنچه هندیه میخواستند تفاوت زیاد بود نهضت آزادیخواهی از شروع قرن بیستم شدت یافت. در سال ۱۹۱۹ مسیحی قانون نخستین مرحله حکومت مسئول هند به تصویب مجلس معبوثان انگلستان رسید. بعد از خانمه جنگ اول بین المللی که سر بازان هندی نیز در راه پیروزی متحدین جان داده بودند هندیه حقاً خواستار حقوق سیاسی بیشتری شدند ناگزیر انگلستان در سال ۱۹۲۹ مقام دومینیون را به هندوستان داد و در ۱۹۳۵ قانون جدید حکومت هند (۱) که اهمیت اساسی داشت و در پی آن بسال ۱۹۳۷ قانون، حکومت های ایالتی که مسئول مجالس قانونگزاری منتخب مردم هندوستان بود بتصویب مجالس قانونگزاری لندن رسید این قانونها و مصوبات دیگر پارلمان بریتانیا پایه و اساس بسیاری از مواد قانون اساسی جمهوری هند شده است.

نهضت آزادیخواهی هند در واقع از موقعی سر و صورت گرفت که فشار سیاست استعماری شدید در نتیجه آن گاندی وارد میدان سیاست گردید و رویه مدبرانه سیاسی او معروف به مقاومت منفی و بعلاوه تحریم همکاری مردم با حکومت محور نهضت استقلال طلبی هند و نتیجه برجسته آن قانون آزادی هندوستان مصوب سال ۱۹۴۷ پارلمان انگلیس شد. قانون حکومت هند که در سال ۱۹۳۵ تصویب شده بود و از طرف هندیه مورد استقبال قرار نگرفت اختیارات نامحدودی چه از لحاظ وضع کردن مقررات و خواه برای اجرای آنها به نایب السلطنه هند داده بود بنابراین قانون مزبور فرمانروای کل فقط در صورت تمایل، با وزیران هندی خود مشورت می کرد ولی الزامی بر عایت

نظر ایشان نداشت و از این جهت وضع نایب السلطنه هند با فرمانروایانی که دولت بریتانیا به دمنیو نه‌های دیگر میفرستاد تفاوت کلی داشت و در مقابل چنین ترتیب عجیب بود که حزب کنگره هند تصمیم به مبارزه سیاسی و مقاومت ملی گرفت.

در گیر و دار همین مبارزه آزادیخواهی مردم هند بود که جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹ شروع شد و دولت انگلیس هندوستان را بدون هیچگونه مشورتی با سران این کشور وارد جنگ اعلام کرد. از آن اقدام حکومت انگلیس هندی‌ها سخت برآشفتنند و ابراز نفرت و اعتراض کردند و به دولت بریتانیا فشار آوردند که اولاً هدف جنگی خود را آشکارا اعلام کند و بعلاوه روشی را که بعد از جنگ درباره نهضت آزادی هند پیش می‌گرفته است بیان نماید بنا بر این ابتدا هندی‌ها با انگلستان در امور جنگی سرهمکاری نداشتند و چون حکومت چرچیل هم علاقه‌ای نداشت که به هندوستان اطمینان استقلال بدهد وزیران حزب کنگره از حکومت کناره‌گیری کردند و گاندی سیاست نافرمانی کشوری را بمیان کشید و این نهضت منفی همه‌جا را فراگرفت و دولت انگلیس دریافت که از بین بردن آن جنب و جوش کار آسانی نیست و چون در همان موقع احتمال وقوع حمله ژاپونی‌ها به هندوستان در پیش بود زمامداران انگلیس ناگزیر درصدد برآمدند بهر نحوی که امکان داشت علاقه و همکاری مردم هند را نسبت به سیاست جنگی متحدین تأمین نمایند.

در بهار سال ۱۹۴۲ در دوره حکومت ائتلافی زمان جنگ دو حزب محافظه کار و کارگر، سر استافورد کریپس (۱) از جانب دولت انگلیس با

پیشنهادهای جدیدی بپند رفت و رسماً اعلام کرد که بعد از جنگ مجلس موسساتی برای تنظیم قانون اساسی هند تشکیل و حکومت فدرال از تمام ایالات هند و استان تأسیس خواهد شد و هند عیناً وضع و مقام سایر دمیونیوهای بریتانیا را احراز خواهد کرد. انگلستان تهیه و اجرای قانون اساسی مزبور را تضمین میکرد ولی چون هندی‌ها از آن اعلام سیاست و رویه واقعی آینده انگلیس اطمینانی حاصل نکردند و بخصوص نسبت به تغییر سیاست دولت انگلیس اعتمادی نداشتند آن پیشنهاد را نپذیرفتند و حزب کنگره اعلام داشت که غیر از آزادی آن‌هم بقید فوریت هیچ قول و قرار دیگری رفتار مردم هند را تغییر نخواهد داد از طرف دیگر مسلم‌لیک نیز پیشنهادهای کرپیس را رد کرده بود چون طبق پیشنهاد مزبور مسلمان‌ها در مجلس انتخابی فقط ۲۵ درصد از نمایندگان را انتخاب میکردند که با طرز متداول اکثریت عادی در برابر عده کثیر هندی‌ها آراء ایشان ارزش و تأثیری نمیداشت بعلاوه مسلم‌لیک میخواست که با تفکیک امور هند بر اصل قوم و مذهب موافقت شده باشد.

باین ترتیب بعد از شکست مأموریت سیاسی کرپیس دوره اضطراب و نگرانی تجدید شد و از دنبال آن حزب کنگره در ماه اوت ۱۹۴۲ سیاست «ترك هند» را در پیش گرفت و برهبری گاندی مبارز ملی جدید در سراسر هند آغاز گردید و حکومت هند بی درنگ تمام زعمای کنگره را توقیف کرد که در نتیجه آن مردم بی رهبر و سرپرست بیشتر عاصی و عصابانی شدند و سراسر هند دچار خطر انقلاب شد و گاندی صریحاً اخطار کرده

بود که فقط دولت انگلیس مسئول آن اوضاع وخیم بوده است. در تابستان ۱۹۴۲ لرد ویول (۱) نایب السلطنه هند کنفرانسی با حضور سران هندو و مسلمان در سیمهلا تشکیل داد و میخواست با انتخاب يك هیئت اجرایی که بیشتر اعضای آن از مردم هند باشند راه حلی جهت رفع بحران پیدا کند. او پیشنهاد نمود که غیر از نایب السلطنه و رئیس ستاد ارتش سایر اعضای شورای مزبور همه هندی باشند و حتی وزارت خارجه هم در دست آنها باشد و از روی قانون اساسی سابق کار کنند و هندوستان باتمام قوا و قدرت در جنک همکاری کند تا بعد از جنک قانون اساسی جدیدی تدوین و اجرا شود. با این پیشنهاد مسلم لیک بشرطی حاضر به موافقت شد که تمام اعضای مسلمان شوری از آن حزب باشند در صورتیکه حزب کنگره میخواست که دو نفر از جانب مسلمانهای دیگر هندوستان عضو شوری شوند. در نیمه تابستان ۱۹۴۴ مهاتما گاندی از حبس آزاد شد و سال بعد هم جنک بازاپون پایان رسید ضمناً در انگلستان حزب کارگر در انتخابات عمومی پیروز گشت. رویه حکومت جدید بریتانیا بدون تردید با سیاست حکومت ائتلافی که بیشتر زیر نفوذ محافظه کاران بود خیلی تفاوت داشت سیاست حزب کارگر این بود که اختیار حکومت هندوستان را بخود هندی ها انتقال بدهد چنانکه اتلی نخست وزیر در پارلمان اظهار داشته بود: «آیا هند حق ندارد بعد از دو جنک که فرزندانش برای تضمین آزادی ملل جهان جان داده بودند خود نیز خواستار آزادی برای تعیین سر نوشت خویش باشد و فقط با خود هندی هاست که تصمیم بگیرند چه نوع حکومتی بایستی جانشین رژیم کنونی بشود و عزم دولت انگلیس اینست که ترتیب

عاجلی بدهد که هندی‌ها خود تصمیمات لازم اتخاذ نمایند.»

در تعقیب این اعلام سیاست، کابینه انگلیس هیئتی مرکب از وزیران وزارتخانه های هند و دربارداری و سرانستادکردکریس را به هندوستان فرستاد. این عده در آوریل ۱۹۴۶ با سران احزاب هند ملاقات کردند و باز جلساتی در سیملا با حضور نمایندگان مسلم لیگ و حزب کنگره تشکیل یافت و چون نمایندگان کنگره و مسلم لیگ با هم سازش حاصل نکردند هیئت اعزامی تصمیم خود را اعلام نمود مبنی بر اینکه مجلس موسسانی برای تدوین قانون اساسی هند تشکیل خواهد شد مرکب از ۳۸۵ نفر از نمایندگان استانها و شاهزاده نشینها و ضمناً توصیه شده بود که قانون اساسی سه قسمت یکی راجع بحکومت مرکزی، دیگری حکومت دسته‌ها و فرقه‌ها سوم حکومت ایالات تقسیم شود ولی شامل سراسر هندوستان باشد این هیئت با درخواست تأسیس پاکستان موافقت نمود و بنا بود حکومت مرکزی عهده دار امور خارجه، دفاع و راههای ارتباطی کشور باشد و برای وضع و وصول مالیاتها اختیارات قانونی دارا باشد و قوه‌های قانونگزاری و اجرایی با حکومت متحده و مبنی بر اصل اکثریت نسبی و سایر اختیارات با حکومت هر استان باشد و ایالات شاهزاده نشین اختیارات دیرین خود را حفظ نمایند و استانها در تشکیل و یا تبدیل اتحادیه آزاد باشند.

ولی این مجلس مؤسسان پیشنهادی آزادی تام نداشت و ناگزیر بود طبق برنامه‌ای که هیئت اعزامی انگلستان تهیه نموده بود اقدام کند بعلاوه و انتقال زمام امور بدست خود هندی‌ها نیز منوط بدو شرط شده بود یکی آنکه راجع بحمايت از اقلیتها تضمین کافی داده شود

دیگر آنکه هندی‌ها آمادگی خود را برای انعقاد پیمانی با دولت بریتانیا-
اعلام دارند تا درباره آن مسائل و مشکلاتی که در صورت انتقال حکومت
ناگزیر پیش می‌آمده است قبلاً توافق شده باشد.

مجلس موسسان هند بنا بر طرح هیئت مزبور در سال ۱۹۴۶ تشکیل
یافت و با آنکه طبق قیود و شرط‌هایی تأسیس شده بود حزب کنگره
در آن شرکت نمود. نخستین اشکالی که پیدا شد راجع به مواد مربوط
به طبقات متعدد و تقسیمات کشوری بود در این مورد انگلیسها نظر به مسلم-
لیک را تأیید کرده بودند و چون حزب کنگره نظر دیگری داشت ناچار
از آن موضوع صرف نظر شد. در تابستان ۱۹۴۶ مسلم لیک موافقت قبلی
خود را که نسبت به پیشنهادهای هیئت اعزامی داده بود پس گرفت و باز
درخواست تأسیس پاکستان را پیش کشید و مجلس م-وسسانی جداگانه
خواست و اعلام کرد که در هیچ مجمعی که برای سراسر هند منعقد بشود
شرکت نخواهد کرد و در صدد برآمد که درباره تشکیل دولت پاکستان
مستقیماً اقدام نماید.

در سال ۱۹۴۴ حکومت موقتی در هندوستان بریاست نهر و تشکیل
یافت ولی مسلم لیک در آن شرکت ننمود این پیش آمد مایه اختلاف دو
دسته هندو و مسلمان را غلیظتر ساخت. اقدام مستقیمی که مسلم لیک در
نظر داشت بتاريخ ۱۶ اوت ۱۹۴۴ موکول و در آن روز به آشوب و خونریزی
سخت منجر شد. در اکتبر ۱۹۴۶ مسلم لیک در حکومت موقتی مزبور شرکت
کرد و در نتیجه موانع زیادی برای شروع کار مجلس موسسان بوجود
آمد پس دولت بریتانیا کنفرانسی در لندن ترتیب داد و باز اختلاف‌های
طرفین رفع نشد. در دسامبر همان سال انگلیسها مجلس م-وسسان را

تشکیل دادند ولی مسلم لیگ از شرکت در جلسات آن خودداری و درخواست انحلال آنرا نمود و در ضمن گیر و دار این بحران شدید بود که نخست وزیر بریتانیا اظهار داشت که خواه هندوها و مسلمانان باهم سازش نمایند و یا اختلاف داشته باشند انگلستان از ژوئن ۱۹۴۸ اختیارات حکومت هند را بخود مردم آن واگذار خواهد کرد. بنا بر این نایب السلطنه جدید لرد لوهی منت باتن در ژوئن ۱۹۴۷ نقشه کار خود را که مبنی بر تجزیه هند بود اعلام نمود و ترتیب تقسیم شبه قاره هندوستان بدو دو مینیون داده شد این اقدام بسیار مهم تاریخی که از کارهای برجسته حکومت کارگری انگلستان است تا حدی نیز ناشی از حسن تدبیر و کفایت خود نایب السلطنه جدید بوده است. در ماه ژوئیه ۱۹۴۷ پارلمان انگلیس بنا بر پیشنهاد حکومت کارگر قانون استقلال هند را که بانی دو کشور هند و پاکستان شد و بدوره فرمانروائی صد و پنجاه ساله بریتانیا در شبه قاره هندوستان خط بطلان کشیده است تصویب کرد و از آن تاریخ مجلس های مؤسسان جدا گانه در هند و پاکستان تشکیل شد و دو کشور مختار شده بودند که در جرگه کشورهای مشترک المنافع (کمن ولث) باقی بمانند و یا از آن کناره بگیرند و برای پاکستان و هند موقتاً فرمانروای علیحده (در هند را جاگو پالا چاری در پاکستان جناح) تعیین شد و به مجالس مقننه هر دو کشور اختیار دادند که قوانین ملی خود را بدون احتیاج مراجعه ای به پارلمان انگلستان مستقلاً وضع کنند و در فاصله بین اجرای قانون استقلال تا تدوین قانون اساسی جدید مواد قانون حکومت هند مصوب سال ۱۹۳۵ و بندهای اصلاحی آن مندرج در قانون استقلال، حاکم بر اوضاع باشد. بنا بر همین قانون سال ۱۹۴۷ مقام دمیونیو هند و پاکستان نیز شناخته شده است.

هر فرد دموکرات مادرزادی فطرتاً آدمی با انضباط است دموکراسی معمولاً نصیب کسی میشود که از روی عادت و با طیب خاطر نسبت به تمام قوانین خواه انسانی یا آسمانی تسلیم باشد من خود را هم از لحاظ طینت و هم بسبب تربیت دموکرات می‌شمارم و کسانی که آرزو و علاقه خدمتگزاری به دموکراسی را دارند باید ابتدا این شرط اساسی آنرا احراز نمایند به علاوه یک فرد دموکرات باید کاملاً از خود گذشته باشد و فکر و خیالش معطوف بخود و یا حزیش نباشد بلکه فقط حقیقت دموکراسی را در نظر بگیرد. منظورم از این گفتار آن نیست که کسی برخلاف عقیده وجدانی خود رفتار نماید و یا شخصیت خود را از دست بدهد. بنظر من اختلاف عقیده صمیمانه و بی‌آلایش لطمه‌ای به مصالح ملی نمیزند ولی ریاکاری و یا هم‌آهنگی ظاهری مصلحت‌آمیز، حتماً بآن صدمه خواهد زد. هر گاه ابراز مخالفتی ضروری باشد باید مواظب باشیم که افکار مان ناشی از معتقدات واقعی باطنی ما بوده و فقط بخاطر تسهیل هم‌آهنگی حزبی نباشد.

آزادی فردی نزد من عزیز است ولی نباید فراموش نمود که انسان طبعاً وجودی اجتماعی است و از آن جهت توانسته است بمقام کنونی خود برسد که دانسته است چگونه وضع فردی خود را با شرایط ضروری پیشرفت‌های اجتماعی منطبق سازد. آزادی فردی نامحدود رسم حیوانات جنگلی است. ما این درس را نیک آموخته‌ایم که چگونه بین آزادی انفرادی و حدود اجتماعی اندازه نگاهداریم. تسلیم ارادی به قیود اجتماعی که برای تامین بقای هیئت اجتماع لازمند هم فرد را رستگار خواهد ساخت و هم برونی و اعتبار جامعه‌ایکه انسان عضو آنست خواهد افزود.

مهاتما گاندی

قانون اساسی هند

طرح قانون اساسی هند ابتدا در کمیته‌های متعددی بررسی شد سپس با رعایت انتقادات و نظریاتی که در مطبوعات هند انتشار یافته بود موادش در جلسات مجلس مؤسسان مورد رسیدگی قرار گرفت و اصلاحاتی بعمل آمد. متن کنونی قانون اساسی در جلسه ۲۰ نوامبر ۱۹۴۹ بنام اساسنامه «آزادی هند» تصویب و از تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۵۰ رسماً مجری شده است. مقدمه قانون اساسی مزبور با این عبارت شروع میشود (۱) «ما مردم هند برای آنکه در مملکت عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی برقرار کنیم و آزادی فکر و بیان و عقیده و ایمان و بهبود وضع و حال کارگران و موجبات ترقی را جهت تمام ملت هند تأمین و در میان افراد احساسات برادری را تقویت و مقام و ارزش فرد را در جامعه تثبیت و وحدت ملی را تضمین کرده باشیم این قانون اساسی را تصویب و به پیشگاه ملت تقدیم می‌نمائیم.»

چون هندوستان چندین قرن سرزمین توانگران و شاهزادگان بود ذکر این مقدمه در قانون اساسی اهمیت خاصی دارد. با وضع قانون اساسی جمهوری در واقع دوره تازه‌ای از لحاظ حکومت دموکراسی در تاریخ هند آغاز شده است بعلاوه مقدمه قانون اساسی را طوری تهیه و تنظیم

کرده‌اند که در موارد دشوار عمومی و ملی قضات و یابوکلای دادگستری می‌توانند بمفاد و مضامین آن استناد نمایند. در مقدمه مزبور صریحاً مندرج است که هند جمهوری مستقل دموکراتیک است و بنابر اصول قانون اساسی هندوستان، خواه در کارهای داخلی و یا سیاست خارجی استقلال تام دارد و حق قطعی فرمانروایی و الزام‌افزاد به فرمانبرداری فقط مختص دولت هند است که می‌تواند فرمانهای بی‌شرط و قید در باره تمام افرادی که در قلمرو حکومت او زندگی می‌کنند صادر نماید. طبق ماده ۵۱ قانون اساسی سیاست خارجی هند مبتنی بر جهد و اهتمام در تأمین صلح و امنیت جهانی و حفظ روابط درست و شرافتمندانه با کشورهای دیگر و ترویج و تأیید اعتبار قوانین بین‌المللی و احترام به تعهدات و پیمان‌ها و حمایت از صلح و سازش در اختلافات بین‌المللی بوسیله حکمیت است.

پس از اعلام جمهوریت هند مسئله عضویت این دولت در جرگه کشورهای مشترك المنافع مورد تردید قرار گرفته بود و چون وجه اشتراك و ارتباط کشورهای عضو، انقیاد اختیاری هر يك از آنها نسبت به تخت و تاج بریتانیا است و پیوستگی يك دولت جمهوری بآن دستگاه پادشاهی سابقه نداشت این موضوع تازه، در يك جلسه نخست وزیران دهمینیونها بسال ۱۹۴۹ در لندن مطرح و در نتیجه تأیید گردید که عضویت حکومت جمهوری هند با اصل و مرام سازمان کشورهای مشترك المنافع منافاتی ندارد. در مقدمه قانون اساسی بعد از اعلام ایجاد «جمهوری مستقل دموکراتیک هند» اشاره به عدالت‌های سه‌گانه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و چگونگی تضمین آنها دیده می‌شود بعلاوه سه اصل بزرگ آزادی، برابری و برادری پیش بینی و حدود هر يك از آنها تعیین گردیده است. بواسطه سوابق اختلافات طبقاتی

که از ابتدای تاریخ در این کشور وجود داشته قید اصل مهم برابری افراد در قانون اساسی شایان توجه و حتماً برای تأمین وحدت ملی بوده است .

قانون اساسی هند مانند قانون اساسی ممالک متحده امریکا بر این اصل بزرگ که قدرت حکومت ناشی از مردم است استوار می باشد و چون تجربیات سیاسی تاریخی ثابت کرده است که تمرکز قوا و قدرت در دست يك نفر یا يك دسته خالی از عیب و خطر نیست و منجر به ظلم و استبداد میشود لذا تجزیه کامل قوا سه گانه بمنظور تضمین رویه و حدود اختیارات هر يك از قوه های مقننه و قضائیه و اجرائیه در قانون مزبور تصریح گردیده است .

از بررسی مواد قانون اساسی هند کاملاً استنباط میشود که نویسندگان آن تاحدی زیر نفوذ و تأثیر اصول قانون اساسی کشورهای متحد امریکا بوده اند (۱)

هندوستان مانند ممالک متحده امریکا دو قسم حکومت دارد یکی حکومت مرکزی دیگر حکومت های ایالتی . بعلاوه قانون اساسی هر دو کشور مدون است و در صورت لزوم هر دو قانون اساسی را میتوان با اصلاحاتی تکمیل نمود .

قانون اساسی جمهوری هند، ۳۹۵ ماده و هشت فصل دارد مجموعه ایست در حدود ۲۵۰ صفحه به قطع متوسط معمولی و بنابراین بسیار مفصل است بعلاوه زیاد قابل انعطاف نیست . از طرفی مشتمل بر مقرراتی است درباره حق - وق افراد و از جهت دیگر حاوی اصول ارشادی - مربوط به سیاست داخلی و خارجی دولت است هم قانون اساسی حکومت متحده است

۱ - دکتر امید کارو زبرداد گستری هند در صدر استقلال که طرح قانون

اساسی را تهیه کرده است از طبقه مشهور به نجس و فارغ التحصیل دانشگاه کلمبیا بوده است .

وهم شامل قانون اساسی حکومت ایالات و طبق آن اصل حکومت مسئول در مملکت جاری است. در حکومت متحده رئیس جمهور و در ایالات استانداز عنوان فرمانروائی رسمی را دارند. دستگاه حکومت شبیه به سیستم انگلستان است و بسیاری از قواعد و ترتیبات قانونی انگلیس در هندوستان مورد استفاده و اقتباس قرار گرفته است.

بنابر پیش بینی قانون اساسی وضع رئیس جمهور هند مانند وضع و مقام پادشاه انگلستان و فرمانروایان دمیونیوها است ولی برخلاف انگلیس که به ترتیبها و تاسیسات قدیم سیاسی اهمیت بسیار میدهند و حکومت دموکراسی مبتنی بر راه و رسمهای دیرین است که بتدریج پابرجا شده اند در هندوستان بواسطه وجود قانون اساسی بدون مفصلی وضع یکلی تفاوت دارد. در تنظیم مواد قانون اساسی هند هم از سوابق و تجربه های سیاسی تاریخی انگلستان استفاده شده است و هم قانونگذاران هندی در موقع نوشتن آن از تاثیرات ناگوار وقایع گذشته غفلت نداشته اند و در نتیجه قانون اساسی هند بصورت جامع فعلی در آمده است مثلاً اصل عالی حکومت قانون مانند میراث گرانبهای از سیستم سیاسی انگلیس در دستگاه حکومت هند وارد شده است ولی ضمناً آثار بدگمانی که از دوره فرمانروائی بریتانیا وجود داشته از ظواهر و باطن مواد قانون اساسی هند مشهود می باشد چنانکه تا کیدخاص آن راجع به حقوق اساسی افراد از قرار معلوم بیشتر بمنظور تأمین وضع و حقوق اقلیتها بوده است که آنرا از آثار ناهنجار حکومت بیگانه محسوب میدارند چون انگلستان مدتی بعنوان حمایت منافع همین اقلیتها از دادن استقلال به هندوستان خود داری میکرد ولی با آنکه حکومت کنونی هند فدرال است و آن در واقع ترتیبی است برای حفظ مصالح

اقلیت‌ها باز در عمل وضع آنها چنانکه باید و شاید اطمینان بخش نیست و طبق مقررات قانون اساسی طبقه‌هندو، در امور کشور نظارت تام دارند.

قانون اساسی هند علاوه بر جنبه درازی و تفصیل آن، آسان قابل تغییر و اصلاح نیست. از یک طرف به پارلمان هند اختیار داده شده است که با تصویب قانون و بوسیله تغییر و تبدیل مرزها استانهای جدید تشکیل بدهد و این موضوع بسیار مهم را که اخیراً از بزرگترین مسائل ملی شده است در ردیف امور معمولی از قبیل تعیین و تغییر مقرری نمایندگان پارلمان و یا تعداد قضات دیوان کشور بعهده پارلمان گذاشته‌اند ولی از طرف دیگر قانون اساسی ۲۴ ماده راجع به حقوق اصلی افراد و ۱۶ ماده در باب اصول سیاست دولت دارد و موارد متعدد دیگری که در سایر کشورها بوسیله قوانین عادی حل و فصل میشوند در قانون اساسی هند با شرح و بسط زیاد تصریح شده‌اند. از جمله سازمان قضائی مملکت را در ضمن قانون اساسی پیش بینی و ۲۴ ماده راجع به قوه قضائی مرکزی و ۲۴ ماده دیگر جهت سازمان قضائی ایالات وضع کرده‌اند. بعلاوه قانون اساسی هند متضمن ۱۶ ماده مقرراتی است در باره استخدام کشوری که شاید نظیر آن در هیچ قانون اساسی دیگر نباشد. در باب زبانهای رسمی نه ماده دارد و برای مواقع اضطراری ملی ضمن نه ماده دیگر مطالبی پیش بینی کرده‌اند. اما راجع به مورد زبان اهل نظر انتقادات بسیار اظهار نموده و گفتند که قانون اساسی که فقط برای زمان حال نیست بلکه بیشتر مربوط به آینده است و باید آنقدر قابل انعطاف باشد که در صورت امکان قرنها حاکم بر سر نوشت کشور و مردم آن باشد و قید و شرطهای متعدد در متن یک قانون اساسی موجب لنگی کارهای حکومت میشود و با سرعت ترقی تمدن و پیشرفت

های اقتصادی جهان جدید منافات دارد .

انتقاداتی که صاحب‌نظران درباره‌ی درازی و تفصیل قانون اساسی هند نموده‌اند تا حال مصداق پیدا کرده است چنانکه هنوز هفت سالی بیش از تاریخ اجرای قانون اساسی مزبور نگذشته که دولت هند ناگزیر درصدد اصلاح بعضی مواد آن بخصوص راجع بمالکیت و امور اقتصادی برآمده است و طبق نظریه‌ی سر ایور جنینگز (۱) دانشمند بزرگ انگلیسی که در تدوین قانون اساسی حکومت‌های سیلان و پاکستان دست داشته است باید: «در تدوین هر قانون اساسی حتی الامکان از قید مطالبی که واقعا قابل چشم پوشی است اجتناب شود و فقط با این نظر و خیال که جادادن موضوع یا ماده‌ای در قانون اساسی مطلوب است نباید موجب ذکر آن مطالب در قانون و مایه اشکالات بعدی فراهم بشود چون شاید موضوعی در زمان حاضر مقبول باشد ولی معلوم نیست که نسل‌های آینده نیز نسبت بآن موضوع نظر مساعد و موافق داشته باشند و اگر يك قانون اساسی بآسانی قابل تغییر و اصلاح باشد پس طول و تفصیل آن چه لزومی دارد و هر چه قانون اساسی ساده‌تر و روشن‌تر تنظیم گردد و کوتاه‌تر باشد پسندیده‌تر است و هر قانون اساسی که قدیمی‌تر باشد حرمت آن بیشتر و ثبات و دوام آن نیز زیادتر خواهد بود.» بنا بر این سادگی و اختصار که از شرط‌های حتمی است در قانون اساسی هند چندان رعایت نشده است .

قانون اساسی هند هفت حق اساسی را برای افراد مردم شناخته و آن حقوق را از تعرض دولت مصون داشته است یکی حق مساوات که بوسیله آن هر گونه تبعیض نژادی، مذهبی، جنسی و یا محل تولد را ممنوع

ساخته است دیگر حق استمداد قانونی است که بموجب آن هر فرد هندی اختیار دارد که برای تضمین اجرای مواد حقوق اساسی به دیوان عالی کشور مراجعه نماید و برای انجام این منظور به دیوان عالی مزبور اختیارات قانونی کلی داده شده است تا در صیانت حقوق افراد مراقبت و درباره تامین آن در صورت لزوم پیشنهادهای قانونی بنماید. دیگر حق آزادی نطق و بیان و تشکیل مجالس صلح آمیز و تاسیس مجامع و اتحادیه‌ها و مسافرت آزادانه در سراسر هندوستان و حق اقامت اختیاری در هر نقطه مملکت و حق استملاک و پیشه ساختن هر نوع کسب و کار و بعلاوه حق آزادی دین و مذهب مشروط بر اینکه منافی با نظم عمومی و اخلاق و بهداشت و مصالح سیاسی نباشد و همچنین حق آزادی وجدان و تبلیغ مذهبی و حقوق فرهنگی و تربیتی که طبق آن حقوق اقلیت‌ها نیز مورد تأیید واقع شده است تا بنا بر رسوم و آداب خود تاسیسات فرهنگی داشته باشند و بعلاوه حق حمایت کارگران از اجحاف کارفرما و حق مالکیت افراد.

موضوعی که در قانون اساسی هند تا زگی و برجستگی خاص دارد فصل مربوط به اعلام اصول سیاست دولت است که ظاهراً از قانون اساسی جمهوری ایرلند اقتباس شده است و بمنزله بر نامه کار هیئت‌های، قانون نگذاری و مجریه در طرز اجرای اختیارات قانونی آنهاست و منظور از آن پیش بینی و تضمین حقوق اصلی افراد بخصوص درباره امور اقتصادی است بدیهی است که این مواد و اصول قانون اساسی از لحاظ محاکم هند ضمانت اجرایی ندارند برخلاف حقوق اصلی افراد که در نزد مقامات قضائی معتبر و حجت بشمار میروند. این قسمت از قانون اساسی هند در واقع مظهر افکار سیاسی نهر و بر نامه کار حکومت اوست که به تصویب قانون نگزار اساسی رسیده است.

چنانکه اجمالا اشاره شده است در باره لزوم این کار و اشتغال بر نامه حکومت در قانون اساسی مملکت، صاحب نظران رأی تردید دارند آقای نهر و که در کتاب خود «نظری بر تاریخ جهان» علت اساسی فساد و انقراض بیشتر رژیم های بشری را امر اقتصادی محسوب داشته شاید بدین وسیله خواسته است که بخصوص بر نامه و اصول اقتصادی حکومت جمهوری هند مورد تصویب ارکان اساسی کشور قرار گیرد و بهمین جهت مسائل مربوط به نقشه های عمرانی و اقتصادی هندوستان طی مواد ۳۶ تا ۵۱ قانون اساسی جاداده شده است و بنا بر همین مواد و اصول است که دولت هند بایستی تامین و ترقی خوراک افراد و تعالی سطح زندگی آنها را از اهم وظائف خود بشمارد و سیاست اقتصادی او مبتنی بر این هدف و آرزو باشد که برای همه افراد مملکت و مسائل و شرایط متساوی زندگی را فراهم سازد و هر فردی از حق کار و تعلیم و تربیت و استعانت در صورت بیکاری یا پیری یا ناخوشی و ناتوانی برخوردار و از موجبات دیگر فقر و فلاکت مصون باشد. برای تامین منظورهای فوق است که در فصل اقتصادی قانون اساسی هند تاکید شده است که موضوع مالکیت و نظارت بر منابع ثروت باید طوری تنظیم یابد که منافع عمومی را بحد اعلی تضمین کند و جریان امور اقتصادی نباید موجب تمرکز ثروت گردد و در باره عوامل تولید ثروت هم ترتیبی داده شود که بمصالح افراد جامعه لطمه ای نرسد.

قانون اساسی هند تاکید دارد که حکومت باید برای تمام کارگران فلاحتی و صنعتی اسباب آسایش زندگی و برخورداری آنها از تفریحات و احراز فرصت های مناسب اجتماعی و فرهنگی را فراهم سازد و حتی دولت را متعهد ساخته است که راجع به پرورش حیوانات و سازمان کشاورزی بر

اساس جدید علمی و حمایت از صنایع روستائی با تشریک مساعی خود افراد اقدامات مجدانه بنماید. بعلاوه جهت استوار ساختن جامعه جمهوری قانون مدنی واحد برای سراسر هند تدوین و تا سال ۱۹۶۰ تعالیمات عمومی اجباری تا سن ۱۴ سالگی تا مهین گردد و حکومت نسبت به استحکام مبانی اقتصادی و تربیتی طبقات عقب مانده جامعه و اجرای سیاست منع مشروبات الکلی و تحریم کشتار گاو و حفظ بناها و آثار تاریخی و تفکیک قوه های قضائی و اجرائی و تامین صلح بین المللی و حل اختلافات بوسیله حکمیت اهتمام نماید.

رئیس جمهور و هیئت وزیران قوه مجریه حکومت هند را تشکیل میدهند فرماندهی کل قوا با رئیس جمهور است و تمام امور جمهوری بنام او صورت میگیرد. نمایندگان هر دو مجلس پارلمان و همچنین اعضای مجالس قانونگذاری ایالات در جلسه مشترک کی رئیس جمهور را انتخاب می کنند شرایط احراز این مقام تابعیت هند و سی و پنج سال سن و دارا بودن شرایط انتخاب شدن در مجلس شورای ملی هند است و اگر فردی شغل یا حقوق ثابت دولتی داشته باشد از انتخاب محروم خواهد بود. رئیس جمهور برای مدت پنج سال که دوره آن قابل تجدید است انتخاب میشود و ماهانه ده هزار روپیه حقوق و بعلاوه مقرری مخصوص جهت مخارج دستگاه ریاست جمهور دارد و اگر برخلاف قانون اساسی عملی مرتکب شود منعزل است.

معاون رئیس جمهور طبق معمول رئیس شورای استانی است و هر فرد هندی که ۳۵ سال سن و شرایط عضویت شورای دولتی را داشته باشد از طرف هر دو مجلس در جلسه مشترک کی قابل انتخاب خواهد بود مدت انتخاب او نیز پنج سال است و هر وقت رئیس جمهور بیمار باشد یا فوت کند و یا استعفا

شاهنشاه و علیاحضرت ملکه نریا در فرودگاه دهلی نو



بنا برد عوت حضرت رئیس جمهور هند (دکتر راجندر پراشاد) اعلیحضرت
همایونی و علیاحضرت ملکه نریا در زمستان ۱۳۳۴ شمسی مسافرتی به هندوستان
فرموده اند. بر نامه سفر (۲۴ بهمن - ۱۴ اسفند) شامل بوده است بر ورود
شاهنشاه به دهلی نو و بازدید از شهرهای: ننکال، دهرادون، آگره، علیگر،
لکنو، بنارس، حیدرآباد، بنگالور، میسور، پونه و بمبئی.

بدهد و یا بدلیل دیگری از کاربرد کنار شود تا انتخاب رئیس جمهوری جدید معاون جانشین او خواهد شد. بنابر قانون اساسی هیئت وزراء رئیس جمهور را در امور کشور کمک می کنند ولی در واقع هیئت وزیران همه کاره دولت اند رئیس جمهور نخست وزیر را تعیین می کند و بنابر نظر او وزیران انتخاب میشوند.

پارلمان هند دو مجلس دارد مجلس شورای ملی (لاک سبها) و شورای استانیها (راج سبها) عده نمایندگان مجلس ملی پانصد نفر است که مستقیماً از جانب مردم تمام ایالات منتخب میشوند و هر فرد بالغ هندی حق انتخاب کردن دارد و هر ۷۵۰ هزار نفر یک نماینده دارند و سن نمایندگان نباید کمتر از ۲۵ سال باشد. شورای استانیها همی است دائمی که بطور غیر مستقیم منتخب میشوند و هر یک از ۲۵۰ نفرند انتخاب یک سوم از اعضاء آن بعد از دو سال تجدید میشود. دوازده تن از ایشان را رئیس جمهور تعیین میکند اعضاء این شوری از میان افراد فاضل و باتجربه جامعه و هنرمندان و خدمتگزاران اجتماعی برگزیده میشوند و نباید کمتر از سی سال داشته باشند.

تفاوت بین مجلس نمایندگان و شورای استانیها اینست که با آنکه کار هر دو مجلس وضع قانون است ولی مسئولیت عمده این کاربرد عهده مجلس شوری است و تالیجه ای به تصویب هر دو مجلس نرسد بصورت قانون در نمی آید و هر گاه در موردی بین دو مجلس اختلافی پیدا شود جلسه مشترکی از هر دو برای رفع اشکال تشکیل خواهد شد و چون عده نمایندگان مجلس شورای ملی زیادتر است ناچار نظر آن مجلس بیش میرود و فقط در مواردیکه موضوعی جنبه مالی نداشته باشد این اختلاف احتمال وقوع دارد چون طبق قانون اساسی اختیارات مالی مختص مجلس شورای ملی است و هیچ لایحه مالی

ابتدا در شوای استانها قابل طرح نیست در پارلمان هند آزادی نطق و بیان هست و آن منوط به قیودی است که در قانون اساسی و نظامنامه هر دو مجلس پیش بینی شده است .

قوه قضائیه مرکب است از دیوان عالی (۱) که يك قاضی کل و هفت قاضی دیگر دارد که از طرف رئیس جمهور منتخب میشوند این قضات تا سن ۶۵ سالگی که موعده باز نشستگی است در مقام خود باقی هستند . دیوان عالی تمیز به اختلافاتی که بین حکومت مرکزی و ایالات و یابین استانها پیدا میشود رسیدگی می کند و همچنین مرجع رسیدگی باحکام صادره از محاکم عالی ایالات خواهد در مسائل حقوقی و یا امور جزائی است و در مورد مربوط به حقوق اصلی افراد نیز دیوان عالی صلاحیت رسیدگی دارد بعلاوه در کارهای مهم ملی رئیس جمهور رأی دیوان عالی را استفسار می نماید و هر حکمی که از طرف آن صادر شود برای محاکم استانها قاطع خواهد بود .

در هر استان هند يك محکمه عالی (۲) هست که يك قاضی کل و قضات دیگر دارد که تعداد و انتخاب آنها بسته برأی رئیس جمهور است این دادگاه بر سایر محاکم ایالات مقام برتر و نظارت را داراست انتخاب و ارتقاء دادرسان بعده استاندار و طبق مشاوره با محکمه عالی ایالتی است .

بنابر مقررات قانون اساسی يك اداره کل استخدام در مرکز مملکت و کمیسیون های استخدامی در هر ایالت تشکیل شده است و چند استان می توانند با هم کمیسیون واحد استخدام داشته باشند کار این کمیسیون ها امتحان و انتخاب داوطلبان شغل های اداری مرکزی و ایالات است

بعد از استقلال، استانهای هند ب سه طبقه تقسیم و بدسته های C.B.A

موسوم شده بودند. ایالات دسته A مر کب از آسام، آندرا، اوتراپرادش، بنکال غربی، بمبئی، بهار، پنجاب، مدیاپرادش و مدرس. دسته B استانهای شاهزاده نشین سابق بوده اند که در بعضی از آنها مهاراجه قدیم با عنوان راج پراموخ مقام نمایندگی رسمی حکومت مرکزی را داشته است مانند استانهای پتیالا، پنجاب شرقی، تراونکور کچین، حیدرآباد، راجستان سوراشر، کشمیر و جمو، مدیا بهارت و میسور. پیش از استقلال هندوستان صدها مهاراجه و نواب با قلمرو فرمانروایی اختصاصی داشت که جمعاً بر صد میلیون مردم هند حکومت میکردند بعد از احراز استقلال حکومت جمهوری به حضرات پیشنهاد نمود که بارضا و صفا، خود دست از عناوین و فرمانروایی دیرین بردارند و قلمرو خود را به دولت واگذار کنند ولی املاک شخصی خود را نگاه دارند. در همان موقع اکثر شاهزادگان سر تسلیم فرود آوردند. حسن تدبیر سردار یاتل مشهور که در صدر استقلال وزیر کشور هند بوده در انجام این منظور بزرگ مالی تاثیر بسیار داشته است. در سازمان جدید اداری هند که از پانزده سال ۱۳۲۵ شمسی صورت قانونی یافته و تعداد استانها محدودتر شده است هفت مهاراجه (راج پراموخ) و از جمله نظام حیدرآباد از مقام رسمی برکنار شده اند.

طبقه C ولایاتی در زیر فرمان مستقیم حکومت مرکزی و به استانهای کمیسر نشین معروف بودند مانند اجمیر، بهوپال، بیلاسپور، تری پورا، دهلی، کچ، کورگ، هانی پور، ویندیپرادش و هیمال پرادش.

هریک از استانهای هند هیئت وزیرانی جداگانه دارد. استاندار که نماینده رئیس جمهور است نخست وزیر ایالت را نامزد و با مشورت اوسایر

وزیران را انتخاب می کند تغییر هیئت وزیران بسته برای استاندار است وزیران در مقابل مجلس شورای ایالتی مسئولیت مشترك دارند. در هر ایالتی قوه مقننه جداگانه هست بعضی از استانها دو مجلس و بعضی دیگر فقط يك مجلس دارند چنانچه در ایالت های بزرگ بمبئی، بهار، مدرس، پنجاب او ترپردش و بنگال غربی دو مجلس هست. اعضای مجلس شورای ایالتی مستقیماً از طرف مردم منتخب میشوند و عده آنها در هر مجلس نباید از پانصد نفر بیشتر و از شصت نفر کمتر باشد. دوره مجلس شورای ایالتی معمولاً پنج سال است مجموع نمایندگان شورای قانونگزاری هر استان نباید از يك چهارم تعداد نمایندگان مجلس شورای ایالتی تجاوز نماید و هیچ وقت از چهل نفر نباید کمتر باشد.

شورای قانونگزاری ایالتی هیئتی است دائمی که يك سوم اعضاء آن يك سال در میان تجدید میشوند. نصف اعضای آن از طرف اتحادیه های محلی از میان افرادی که لا اقل سه سال سابقه تحصیلات عالی دارند و دبیرانی که سه سال تدریس کرده باشند و يك سوم اعضاء هم از طرف مجلس شورای ایالتی از میان افرادی که در خود این مجلس عضو نباشند و بقیه از جانب استاندار از بین افراد برجسته جهان ادب و هنر تعیین میگردند.

بنابر پیش بینی قانون اساسی برای تقسیم بندی موارد قانونگزاری حکومت مرکزی یا استانها سه نوع فهرست تنظیم شده است اول صورتی از آن مسائلی است که حکومت مرکزی از لحاظ تأمین مصالح عمومی کشور تهیه نموده است دوم صورت مشترك که مشتمل است بر کارهای قضایی و جنائی و امور ازدواج و طلاق و نقل و انتقال املاک و راجع به معاملات

و قراردادها سوم فهرست ایالتی است در باره کارهای اداری و انتظامی شهری و استان و حکومت محلی و بهداشت و زندانها و جنگل‌بانی و صید ماهی که فقط مجالس مقننه ایالتی در باره آنها وضع قانون می‌نمایند از لحاظ اداری، قوه اجرائی هر استان مجری مصوبات پارلمان مرکزی است ولی در صورت لزوم برای انجام این منظور حدود اختیارات حکومت مرکزی را در استانها بسط می‌دهند. در ایالات در قسمت ساختن راهپانی که اهمیت ملی و یا نظامی دارند نظر حکومت مرکزی نافذ است پارلمان هند اختیار دارد که بعضی راهپاها و کانالها را شاهراه‌های ملی اعلام نماید و ساختن و نگهداری جاده‌ها و بنادر و فرودگاه‌های نظامی نیز در تمام استانها با حکومت مرکزی است ولی رئیس جمهور بعد از توافق با حکومت هر استان می‌تواند اختیارات مربوط با امور فوق را بخود ایالات واگذار کند.

طبق پیش‌بینی قانون اساسی برای رسیدگی و رفع اختلاف بین حکومت مرکزی و ایالات و میان استانها هیئت بین‌ایالات تشکیل می‌شود. در موقع جنگ و بحران رئیس جمهور اختیار دارد که راجع بکارهای اداری يك یا چند استان تصمیمات مقتضی اتخاذ کند و بعلاوه در صورت لزوم از اجرای بعضی مواد قانون اساسی جلوگیری نماید و هر گاه چنین موردی پیش بیاید پارلمان مرکزی در باره مسائلی که مختص مجالس مقننه ایالتی است وضع قانون خواهد کرد.

اداره کردن و نظارت بر انتخابات پارلمان مرکزی و مجلس قانونگزاری هر استان و انتخاب رئیس جمهور و معاونان او و بعلاوه تشکیل دادن دادگاه‌های اختصاصی انتخابی بعهدہ هیئتی موسوم به کمیسیون

انتخابات است که از طرف ریاست جمهور تعیین میشود. در هر حوزه فقط يك مأموریت انتخابی میتوان داشت و هیچ فردی را بسبب مذهب، نژاد طبقه و باجنس از آن حق محروم نمیتوان کرد؛ برای رأی دهندگان مالکیت شرط نیست و هر تبعه هند که کمتر از بیست و يك سال نداشته باشد و بجهتی از حق انتخاب محروم نشده باشد میتواند در انتخابات مجلس شورای ملی و مجالس مقننه ایالتی شرکت نماید. انتخابات طبقات عقب مانده و ایلات هند ترتیب خاص دارد.

در اولین انتخابات عمومی هند در سال ۱۹۵۱ بالغ بر صد و هفتاد میلیون نفر در رأی دادن شرکت داشتند و این کار بزرگ از اواخر ماه اکتبر ۱۹۵۱ شروع و در ژانویه ۱۹۵۲ پس از چهار ماه تمام شد. انتخابات مزبور که در نوع خود بی نظیر بوده است برای برگزیدن ۳۷۷۰ نفر نمایندگان مجلس شورای هند و مجالس مقننه استانها و ۵۴۶ نفر اعضای شوراهای مقننه سراسر هندوستان صورت گرفت و جمعا ۲۲ هزار صندوق در ۳۱۰۰ حوزه انتخابی در دسترس عامه بود و از ۱۷۴۵۰ نفر داوطلبی که در مبارزه انتخابی شرکت نموده بودند ۱۸۷۰ نفر که در میان آنها ۵۱ نفر زن بودند برای نمایندگی منتخب شده اند و رویهم رفته ۵۰ درصد از نفراتی که واجد شرایط انتخاب کردن بودند شرکت نمودند و در نواحی روستائی مردم شور و هیجان بیشتری نشان دادند و رأی دهندگان دهات زیاد تر از شهری ها و تعداد رأی زنان بیشتر از مرد ها بود این انتخابات که برای نخستین بار در تاریخ سیاسی جمهوری هند صورت گرفته بود با آرامش برگزار و بالغ بر صد میلیون روپیه خرج آن کار شد. در مجلس شورای ملی فعلی هند (۱۹۵۶) که جمعا ۴۲۰ نفر نماینده دارد ۳۶۲ نفر از حزب کنگره ۱۲ نفر سوسیالیست و ۲۳ نفر کمونیست عضویت دارند.

جواهر هند

«نهر و در شجاعت بی همتاست. در وطن پرستی کی از او بالا تراست؟ بعضی ها میگویند او کم صبر و پر شتاب است این خصلت هم در وضع و حال کنونی وجه امتیاز دیگر اوست نهر و که حدت قهرمانان را داراست از حزم و تدبیر سیاستمداران نیز برخوردار است انضباط راست دوست دارد و در پیش آمدهای دشواری که گاهی بی نهایت نفرت انگیز بوده اند تپ و استقامت بسیار از خویش نشان داده است. شکی نیست که حدت فکری نهر و زیاده است وافق او کارش بر تر از محیط اوست اما در عین حال آنقدر او بر غرور و دانا است که هیچ کاری را بحد شکست نخواهد گذاشت. روحش چون بلور صاف است و صفای وجود او انکار پذیر نیست قهرمانی است دلیر که مصون از تیر ملامت است و سر نوشت ملت در دست او قرین سلامت.»

مهااتمانندی

در تاریخ سیاسی هند نام سه نفر برجستگی خاص دارد یکی اشوکا است که زمان فرمانروائی او درخشانترین دوره تاریخ باستانی هند است دوم اکبر شاه که حامی ادیان و اقوام و بانی وحدت ملی هند بوده است سوم جواهر اعل نهر و است که استقرار و ترقی و سرفرازی هند نوین مرهون حسن تدبیر، وطن پرستی و فداکاری اوست وی در کتاب کشف الہند (۱) مینویسد:

« در روزگار جوانی آنی از فکر و خیال هند فارغ نبودم شاید گاهی در ظاهر فکر و حواسم متوجه امر دیگری بود اما باطناً از اندیشه آن هرگز غفلت نداشتم تاریخ و فرهنگ و فلسفه هند ما به سرفرازی و غرورم بود ولی

از وضع ناهنجار او از آنچه در پیرامون خود میدیدم، آن همه کهنه پرستی و خرافات افراد و بخصوص فقر و فلاکت نکبت بار ایشان عار داشتم. از سن و سال بلوغ که نور آزادی رفته رفته از خلال سعی و تلاش سیاسی ما نمودار شد دیگر خیال هند در تمام لحظات عمرم حاضر بود و متحیر بودم که این هند عزیز چیست و چه قوه ایست که بآن شدت مجذوبم ساخته و پیوسته از ضمیر وجودم مرا بخدمت خویش فرامیخوانده است. چنانکه فطری انسان است نخستین فکری که در سر داشتم خواه از جهت غرور شخصی و یا از لحاظ آبروی ملی مبارزه با تسلط بیگانگان و کسب آزادی و اختیار برای تعیین سر نوشت خودمان بود و این امر نیز در ذهنم بسیار حیرت انگیز می نمود که کشور پهناور عظیمی با آن همه سوابق درخشان تاریخی دست و پا بسته اسیر یک دسته مردمی شده باشد که از مکانی دور و از جزیره کوچکی اراده خود را بر ما تحمیل کرده باشند. آن بندگی و اسارت علت فقر و انحطاط شدید وطن ما و این فکر و نگرانی دلیل بارز کافی برای سعی و مبارزه من و هموطنانم بوده است ...»

«ولی قبل از آنکه باین فکر و سئوالی که در اعماق دل و جانم وجود داشت جواب شفافی داده باشم بر خود واجب دانستم که درست دریابم که این هند چیست و وضع و حال گذشته و کنونی آن واقعاً از چه قرار است و چه عواملی در عهد قدیم او را نیز روند و توانا ساخته بود و چه شده بوده است. که آن سطوت و جلال باستانی از دست رفت و آیا این پریشانی و حرمان قطعی و دائمی است و یا آنکه هنوز رمق و استعدادی حیاتی در هند باقی است و نگران بودم که با وجود جمعیت انبوهی که دارد آیا وسیله و راهی هست که بتوان هند را در صف مردم جهان جدید وارد ساخت؟ در آن گیر و دار

اندیشه و نگرانی، موقعی خیالم ناراحت ترمی نمود که با تأمل کافی درمی یافتم که دوری و برکناری از کار جهان نیز نافع و عملی نیست. پس از جهت آتیه هند فکرم را کاملاً تسخیر و از طرف دیگر اندیشه و تصور همکاری صمیمانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آینده او با کشورهای دیگر دل و جانم را روشن میکرد و پیش از اینکه شوق و امیدواری راجع به فردای هند موردی داشته باشد وضع و روزگار کنونی او و قبل از آن هم سابقه طولانی تاریخی هند که پایه و اساس زندگانی فعلی بوده است فکرم را سخت مشغول داشته بود بنا بر این کار کنجکاو را از دوره باستانی کشورم آغاز کردم ... »
و باز مینویسد :

« اگر چه عشق هند در خونم بود و مایه جنونم ولی بقدر امکان مانند ناظر نقادی بیگانه بمطالعه موضوع پرداختم چون از بسیاری جهات، گذشته و حال کشورم در نظرم نفرت انگیز مینمود بنابراین در واقع از لحاظ يك فرد غربی خود را به مسئله هند نزدیک ساختم. علاقه و اشتیاقم این بود که تحول و تغییری در وضع و شکل دیرین هند داده شده باشد و رنگ و صورت تازه ای به کشورم داده باشم. در این حین فکر دیگری بخاطرم رسید و ناراحتی کرد و آن این بود که آیا خودم هند را چنانکه باید و شاید می شناختم یا نه ؟ من که میخواستهم بسا از ناهنجاری های صوری و باطنی و ظنم را رفع کنم. البته امکان نداشت که هند باز بصورت قدیم در آید هر چند بی دلیل هم نبود که توانسته بوده است زندگی و ثبات فرهنگی چند هزار ساله داشته باشد. لابد این دوام و بقا مایه و علتی داشته است و من در جستجوی آن علت بودم و در پی همین مقصود بود که از ناحیه باستانی موهنجو دار و در دره سند سردر آوردم و از آن محل تاریخی باکوچه ها و دیوارهای بسیار قدیمی آن



این عکس در روز دوم ورود شاهنشاه به هند در دهلی نو برداشته شده است

که گفته‌اند در پنج‌هزار سال پیش آباد و در آن روزگار دیرین واجد تمدنی مترقی بوده‌است به جستجو پرداختم و در نتیجه از دوام طولانی میراث فرهنگی خودمان دچار حیرت شدم بخصوص از آن جهت که سیر و ترقی آن هیچ‌وقت وقفه‌ای حاصل ننموده بود و هندوستان در ادب پیشرفت پیوسته با ایرانیان باستانی و مصریها و یونانیها و اعراب و مردم آسیای مرکزی و مدیترانه در ارتباط بوده است و با آنکه این روابط در خود هند تاثیرات بسیار داشته و هندوستان نیز در آن کشورها اثراتی باقی گذاشته‌است باز تمدن و فرهنگ خود هند بقدری اساسی و قوی بوده که دوامی بسیار طولانی نموده است و من می‌خواستم به سبب و علت این ثبات پی برده و بدانم که از کجا ناشی شده بوده‌است .

” پس بررسی تاریخ و ادبیات بسیط و کهنسال هند را شروع کردم و از قوه فکری و روشنی زبان و مایه و نروتنی که در آن نهفته بود سخت بحیرت افتادم. در داخله هندوستان از همان راهی که سیاحان دوره‌های پیشین آمده و رفته بودند و آناری گرانها از داستان مسافرت‌های خود باقی گذاشته‌اند یعنی به دامنه جبال هیمالیا که موجود حکایات متعدد تاریخی هند است و به فراز و نشیب سرزمین دلنواز کشمیر که نسبت بآن عشق و علاقه خونی و نژادی دارم و به تماشای رودخانه‌های عظیم و توانای هند که از کوه‌های هیمالیا بدشت‌ها و جلگه‌ها فروریزند و موجب یادآوری خاطراتی عزیزند و به سفرهای دور و دراز دیگر رفتم و بدیدن سندهمان رودخانه‌ای که در طی قرن‌ها شاهد عبور اقوام و کاروانها و سپاه‌هایی بسرزمین هند بوده‌است و به دیدار برهماپوترا رودخانه شمال خاوری و رود جمنا که در باره آن داستانهای ادبی و ذوقی فراوان داریم و رود گنگ که سرور رودخانه‌های هند و از آغاز

تاریخ معبود ملیونها افراد هموطنم بوده است و داستانهای آن سرگذشت فرهنگ و تمدن و ظهور و سقوط امپراتوریهای کشور ماست و بزیارت آثار تاریخی غارهای اجانتا، الورا و الفنتا و دیدن عمارات عالی شهرهای آگره و دهلی که یادگار روزهای برجسته تاریخ کشور ما هستند رفتیم. این سفرها با مطالعه‌ای که ضمناً بوسیله کتابها در باب تاریخ هند می نمودم ذهنم را راجع به گذشته روشن نموده و رفته رفته افکار هیجان آمیزی جای تصورات خالی را گرفته و صورت حقیقی تازه‌ای را از هند در دیده بصیرتم جلوه گر ساخته است.

«در ضمن سیر و گذارم، گاهی که به جمعیتی انبوه میرسیدم و باهلپله‌های شدید و فریاد پاینده باد مام وطن استقبال میکردند و من بر خلاف انتظار ایشان معنی آن جمله «زننده باد هند» را از آنها استفسار میکردم و میبوسیدم مام وطن کیست که ایشان پیروزی اورا خواستار بوده اند؛ این سؤال من باعث خنده و تعجب جمعیت میشد و بدون آنکه بتوانند پاسخی بدهند بیکدیگر و بمن نگاه میکردند و منم از سئوالم دست برنمی‌داشتم تا اینکه برزگری نیرومند که خونس باز زمین پیوند ابدی دارد جواب میداد که مام وطن خاک عزیز هند است. اما خاک کجا؛ آیا زمین اختصاصی دهکده آنها بود یا خاک تمام آن ناحیه یا استان و یا آنکه سرزمین سراسر هندوستان؛ این سؤال و جوابها مدتی طول میکشید تا یکی از ایشان با بیصبری از من میخواست که شرح کامل آنرا باز نمایم و من نیز سعی مینمودم منظورش را بر آورم پس روشن میساختم که هند تنها آن سرزمین پهناور نیست بلکه چیزی بس از جمندتر است. کوهها و رودخانههای هند و جنگلها و جلگه‌های آن که نان ما را میدهند تماماً در نظر ما عزیزند ولی آنچه در واقع

از همه این چیزها و الاتر و بالاتر است همانا توده مردم هند هستند افرادی مانند خود ایشان و خودم که در سراسر این کشور عظیم پراکنده ایم. مام وطن در حقیقت ملت هند است و پیروزی هند کامیابی افراد اوست و بآنها میگفتم خودتان هم جزئی از همین ملت هستید و بنا بر این مام وطن در واقع خودتانید. و قتیکه این فکر اندک اندک بمغز آنها راه مییافت چشمانشان از ذوق میدرخشید و چنان مینمود که اکتشاف بزرگی کرده باشند.

باین طرز بیان شورانگیز نهر و به هم وطنان ساده دل خود درس وطن پرستی و ایمان داده و از آن روش صمیمانه موثر در تمام دوره زندگی سیاسی خود نیز پیروی کرده است و هنوز هم با وجود اشتغال شبانه روزی که در خدمت به هند دارد و میگوید روزی شانزده ساعت مرتباً کار میکند باز هیچ ماه و بلکه هفته ای نیست که چند بار در مرکز یا اکناف هند با توده مردم روبرو نشود و آنها را با نطق و بیان مجذوب نسازد. بواسطه سفرهای طولانی و بعلاوه بررسی تاریخ هند جواهر لعل نهر و شاید بهتر از هر کسی بر اسرار ضعف و نیروی وطن خود پی برده است چنانکه پیش از احراز استقلال نوشته بود که :

«یکی از موجبات بیچارگی هند عقب ماندگی او از کاروان ترقیات علمی و فنی بوده که در قرن نوزدهم نصیب اروپای غربی شده است و این پیشرفت توأم با اختراعاتی بود که سبب تقویت قدرت نظامی اروپا و نتیجه عامل اصلی بسط نفوذ آنها در مشرق گردیده است. این علت عمده نه فقط مایه ناتوانی هندوستان بلکه دلیل عجز و بیچارگی سراسر آسیا شده است. مایه ترقیات علمی و فنی در نزد همه اقوام هست ولی در هندوستان بجای آنکه این استعداد و نیروی برای صواب و سودمند افتاده باشد کاملاً عاطل مانده و بیشتر وقت مردم هند بزمان

گذشته معطوف و با تاریخ پرستی کور کورانۀ تلف شده بوده است و همین حالت سستی و اهمال و کهنه پرستی و غفلت زاه انحطاط ملی هند را هموار ساخته بود در صورتیکه در همان حال کشورهای دیگر جهان در شاهراه ترقی بسرعت پیش میرفته اند ...»

نهر و باز در کتاب کشف‌الهند را ز تاریخی دیگر را بشرح ذیل فاش میکند: «بدون شك ثبات و پایداری سنت و تاریخ هند ناشی از وجود دوام نیروی فکری مردم آن و دلیل بارز بقای ملی در طی قرن‌ها بوده است ولی آیا در باطن این مایه هستی و ثبات هنوز حدت و قوتی وجود داشته است که انگیزه اثراتی تازه و وسیله تجدید و تقویت نیروی حیاتی ملی بشود و یا آنکه چون ماقوم و نژادی باستانی هستیم مایه اصلی زندگی و بقا برور زمان در نزد ما از میان رفته بود و بهمین سبب بود که طالب استراحت و دچار غفلت شده بودیم؟ در تاریخ نمونه‌های متعدد از تمدن‌های برجسته باستانی هست که بتدریج و یانا گه‌ان از بین رفته‌اند و بجای آن‌ها فرهنگ‌های نیرومند تازه پدید آمده است. آیا وجود یک مایه اساسی و قوه‌ای باطنی نیست که بیک ملت یا تمدن حیات جدید میدهد و اگر آن مایه و نیرو وجود نداشته باشد آیا همه سعی و تلاش‌ها بی اثر نخواهد بود و این کارمانند کوشش و تلاش پیری که پنجاه سال نیست که در صدد پیروی از حرکات مرد جوانی بر آمده باشد؟»

«در طی ربع اول این قرن که مادر کشاکش مبارزه احراز استقلال بودیم و با دولت بریتانیا کشمکش داشتیم در ذهن من و بسا دیگر از هموطنانم این فکر پیوسته بوده است که زندگی تازه‌ای به هند عزیز بدهیم و حس میکردیم که از راه کار و کوشش و تحمل سختی‌ها و فداکاری و

استقبال خطر و امتناع قطعی از تسلیم به حرفها و اموری که بی اساس و نال صواب می بیداشته ایم در مخزن نیروی فکری مردم هند قوه تازه ای وارد و ملت خود را از خواب گران بیدار کنیم و با آنکه در کشور خودمان با حکومت بیگانه ای در جنگ و ستیز بودیم باز همواره فکر و خیال مامتوجه وضع و حال مردم هند بود و هر توفیق سیاسی فقط موقعی در نظر ما ارزش داشت که ما را در انجام آن منظور اساسی کمک کرده باشد و بهمین دلیل اصلی گاهی اقداماتی میکردیم که از سیاستمداری که فقط در میدان سیاست صرف عمر می کند برانزده نبود و این بود که دچار کنایه و طعن نقادان خودی و بیگانه میشدیم و در اینکته آیا در آن موقع رویه و کار ما مدبرانه بود یا نه بسته به قضاوت تاریخ نویسان آینده است.

«هدف ما بزرگ و فکر و آرزوی ما بلند بود شاید گاهی از لحاظ سیاست بردازان دوروزه اشتباه و خبطی مرتکب شده باشیم ولی هیچگاه آرمان عالی خود را که اعتلای زندگی ملت هند بوده است از نظر دور نداشته ایم و میخواسته ایم هموطنان خود را از جهت فکری و روحی و البته سیاسی و اقتصادی نیز ترقی بدهیم مرام ما در حقیقت تجدید و تقویت نیروی باطنی افراد ملت ما بود چون میدانسته ایم که هر توفیق دیگری بدون تردید منوط به کامیابی در حصول این منظور اساسی بوده است و در این راه نیز ناگزیر بودیم که بدو حس بندگی و تسلیم عاجزانه نسل های متعددی را نسبت بیک عامل بی ملاحظه اجنبی ازین ببریم.»

و در کتاب «نظری بر تاریخ جهان» مینویسد: «وضع و حال فعلی هند در طی قرن نوزدهم بوجود آمده است و اگر خواسته باشیم به علت روزگار ناگوار کنونی هندی ببریم ناچاریم از عواملی که در ایجاد آن و یا

در تشدید گرفتاری هند تأثیر داشته‌اند اطلاعاتی بدست آوریم و فقط بدین ترتیب ضروری است که خدمتگزاری عاقلانه امکان خواهد داشت و میتوان نیک دریافت که چه باید کرد و چه راهی در پیش گرفت. تامل و دقتی در باره طرز کار و رفتار انگلیس‌ها در هندوستان ناگزیر موجب خشم و ملامت نسبت به سبک و سیاستی که آنها در وطن ما داشته و باعث بسط و ازدیاد فقر و بدبختی هند شده بودند میشود ولی باید دید این گرفتاری‌ها از کجا ناشی شده است؟ آیا سبب آن ضعف و نادانی خودمان نبوده است؟ بی فکری و اهمال افرا ده‌موازه موجب حکومت خودسرانه میشود اگر انگلیس‌ها از نفاق و کشمکش قومی ما سوء استفاده کرده باشند گناه از ما است که با یکدیگر اختلاف داشته‌ایم و اگر آنها توانسته‌اند که نفاقی میان ما بیاندازند و باعث ضعف ما بشوند و سودپرستی گروهی را وسیله درهم شکستن دسته دیگر سازند همین بی‌همتای و سستی ما دلیل برتری آنها شده است بنابراین این اگر خشم و سرزنشی رو باشد متوجه عجز و جهالت و اختلاف داخلی خودمان است که مایه و علت همه دردها و سیستم سرمایه داری و استعمار آنها اساس آن بوده است و تا وقتی که این دو مایه فساد از بین نرفته باشد امیدواری در مان و نجات بیمورد است و ابراز خشم و کینه نسبت به افراد نیز درست نیست بلکه خود سیستم را باید از بین برد.

« با وجود تمام صدماتی که از ناحیه انگلیسی‌ها به هندوستان رسیده است آنها فایده عمده‌ای به هند رسانیده‌اند. اثرات زندگی نیرومند جدید آنها کشور ما را تکان داده و موجب پیدایش حس ملی و وحدت سیاسی هند شده است انگلیسها با تاسیس دانشگاههای کلکته، مدرس و بمبئی (در سال ۱۸۵۷) که در واقع برای تربیت کردن منشی و عضو اداری مورد

احتیاج حکومت هند بود مردم ما را با سیر و ترقی افکار تازه غرب مربوط و آشنا کرده اند و در میان هموطنان ما طبقه جدیدی بنام پرورش یافته گان انگلیسی پیدا شده اند که عده آنها کم و از تباط آنها با توده مردم بسیار محدود بود ولی تقدیر این بود که همان عدهٔ قلیل سر نوشت نهضت های متعدد ملی هند را در دست بگیرند و از همین راه بسط تربیت انگلیسی بود که اندیشه اصلاح هندویسم و اصلاحاتی دیگر در سرها افتاد و افرادی برجسته مانند رام مهان روی دانشمند بزرگ بنگالی و فدا کارانی دیگر از خانواده تاگور پیدا شده اند.

رام مهان روی (۱) از خانواده ای برهمن و از بزرگترین متفکرین تجددخواه هند بود. او در آغاز قرن نوزدهم در صد افتاد نهضت تازه ای در دین برهمنان بوجود بیآورد بابت پرستی ظاهری متداول در هند مخالف بود اولین اثر فکری که بقلم او انتشار یافت رساله ای در باب یکتاپرستی و خداشناسی و آن بزبان فارسی بود روی با بعضی عادات و رسوم کهنه هموطنان خود بنای مبارزه گذاشت برای آزادی قلم و بیان بسیار کوشید. تاگور در مکتبی شروع به تحصیل کرد که آن مرد اجتماعی بزرگ تاسیس کرده بود. از جمله معتقدات او این بود که بزرگترین گناه اخلاقی و اجتماعی حقیر شمردن و فراموش کردن توده مردم و آن علت العلیل ذلت و حقارت هر ملتی است.

جواهر لعل نهرو که ازدوره جوانی عشق و شور سرشار وطن پرستی داشته و شرح آنرا در دو کتاب «زندگانی من» و «کشف الهند» به تفصیل نگاشته است در طی هشت نه سال استقلال هند نیز برای بهبودی وضع و

حال هموطنان خود و سرفرازی جهانی آنها خدمانی شایان نموده است امروز این موفقیت کم نظیر او را خودی و بیگانه همه تصدیق دارند و برای آنکه در آینده هم ایده ال سیاست او تعقیب شده باشد نهر و باحسن تدبیر اصول افکار سیاسی خود را در مواد قانون اساسی و بخصوص بخش مربوط به سیاست ثابت حکومت جمهوری وارد کرده است. بالغ بر بیست سال است که این رهبر بزرگ هند با اهتمام بسیار و بدون هیچگونه استراحتی مشغول کار است و اگر بنیه قوی و نیروی سرشار روحی و عادت و علاقه ب ورزش بدنی نبود شاید خستگی های شدید جسمی و فکری تا حال او را از کار باز می داشته است. تا دو سال پیش آقای نهر و علاوه بر مقام نخست وزیر و ریاست حزب کنگره، امور دو وزارت دفاع ملی و خارجه و همچنین سرپرستی کارهای اساسی نقشه پنج ساله هند را بر عهده داشت. دو سال قبل در روز عزیمت خود به سفر رسمی چین او نامه مشروحی خطاب به مردم هند در روزنامه ها منتشر ساخت و اعلام داشت که قصد دارد در مراجعت از مسافرت خاور دور از کار کناره گیری نماید و بنا بر این هموطنانش را دعوت کرده بود که در ظرف سه چهار هفته غیبتش با تعاطی افکار و تشریک مساعی برای تعیین جانشین او تصمیم بگیرند. در این نامه نویسنده آن استدلال نموده بود که از یک طرف بواسطه خستگی زیاد و از جهت دیگر بسبب آنکه بسیاری از ناظران داخلی و خارجی سیاست ملی و جهانی هند اظهار می دارند که اگر روزی نهر و نباشد سر نوشت کشورش مورد تردید خواهد بود و او این نظر را نه فقط قبول ندارد بلکه آنرا برای هند جدید مایه وهنی می شمارد و بعلاوه چون چندین سال است که از فیض خواندن و بخصوص حفظ نوشتن کتاب محروم مانده است بنا بر این ترجیح میدهد دست از کار بکشد و

کارها را بدست افرادی جوانتر بسپارد .

انتشار آن نامه هیجان بزرگی در سراسر هند تولید کرده بود و با آنکه منظور قطعی نهر و کاملاً روشن نبود در ستون روزنامه‌ها و محافل و مراکز حزبی بحث و مذاکرات شروع و سرانجام نظراً کثرت مردم این شد که نخست وزیری او هنوز برای هندامری حیاتی است وزارت خارجه را هم بپر که مایل است بسپارد ولی مسئولیت مستقیم سایر امور را بدیگران واگذار کند. در نتیجه طولی نکشید که رئیس جدیدی در راس حزب کنگره قرار گرفت و وزیری برای دفاع ملی تعیین و نظارت بر امور نقشه پنج ساله بیکی دیگر از همکارانش واگذار شد ولی هنوز نهر و با اشارات و کنایاتی به گوش مردم هند میرساند که موقع کناره گیری او چندان دور نیست و گویا منظور واقعی او اینست که در زمان حیات خود زمام امور را بدست دیگران بدهد و خود مراقب و شاهد دوره تحول و انتقال اختیارات باشد تا اگر اشکالی در کار هست بموقع در یابد و چاره نماید و بعید نیست که این کار دشوار ولی بسیار لازم پس از انتخابات دوره آینده پارلمانی هند پیش آید. فعلاً نهر و مقامی جهانی دارد و شاید از بعضی جهات سیاستمداری بی نظیر است و قطعی است که در تاریخ هند و جهان اثراتی جاوید از وجود او باقی خواهد ماند و بنابر همین دلیل‌ها و آثار بوده که مهاتماگانندی در یکی از روزهای واپسین عمر خویش نهر را جواهر هند نام داده است .

پارسی‌ها

در هندوستان کلمه «پارسی» عنوان اختصاصی آن دسته از زردشتیان است که در صدر اسلام بقصد حفظ دین و آداب باستانی خود از ایران به هند رفته‌اند. در باب این مهاجرت اضطرازی که تاریخ آن به هزار و سیصد سال پیش می‌رسد سند جالب توجهی که پارسیان هند در دست دارند منظومه ایست فارسی در ۴۳۵ بیت بنام «قصه سنجان» که شاعری پارسی بهمن کیقباد نام از اهالی نوساری گجرات در سال ۹۶۹ هجری قمری سروده است. باین مضمون که پس از هجوم اعراب بواسطه تباه شدن کارایران گروهی از دین پرستان که صدسالی در ناحیه کوهستان خراسان متواری و نگران زیسته بودند چون خطر بیشتری در پیش میدیدند بایمـودن راه دراز و دشواری که بدون صدمه و آزار گذشت به جزیره هرمز در خلیج فارس رسیدند و بانزده سال در آنجا بسر بردند.

از ابیات «قصه سنجان» استنباط میشود که در گیرداریست نفوذ اسلام ستاره شناسان پارسی، آئین تاریکی برای آئین مزدیسنی و فرهنگ ایرانی پیش بینی کرده بودند و بقصد اجتناب از آن خطر بزرگ بود که پارسی‌ها در صدد برآمدند خاک وطن را ترك کنند و به سرزمین مصون تری بروند. جزیره هرمز هم از آن جهت مورد توجه آنها واقع شد که زردشتیان که پیش از ایشان به آنجا پناه برده بودند از مردم جزیره رفتار مساعد و نوازش

دیده بودند بعلاوه بندر هرمز در آن دوره یکی از مراکز عمده بازرگانی شرق و غرب در خلیج فارس بود. اقامت پانزده ساله پارسیان در آنجا نشان میدهد که ایشان هنگام مهاجرت از ایران دچار تعقیب و فشاری نبودند و حتی چندتن از تاریخ نویسان پارسی نوشته اند که اگر در زمان خلفای عباسی ترجیحاتی برای بسط تجارت بندر بصره و اشکالاتی در کارهای بازرگانی جزیره هرمز پیش نیامده بود مهاجران از حدود ایران دور نمیرفته اند.

بهمن کیقباد میگوید که شرح داستان خود را از مؤبدی داننا شنیده بود:

ز گفتارش حکایت باز گویم ز کار مرد بهدین راز گویم
و آن مهاجرت در حدود سال ۷۷۰ میلادی یک جا و از راه دریا
اتفاق افتاده:

زن و فرزند در کشتی نهادند بسوی هند کشتی تند رانند
پارسی ها ابتدا در جزیره کوچک دیو (۱) واقع در ساحل شمال
غربی هند که امروز در تصرف پرتغالیها است پیاده شدند و نوزده سال در
آنجا توقف کردند و بنا بر رای همان دستوراختر شناسی که راهنمای سفر
طولانی ایشان بود در جستجوی مقر مناسب تری باز بسمت خاور حرکت
نمودند. در راه طوفانی سخت آنها را گرفتار ساخت ولی سرانجام در حدود
شهر سورت در خشکی فرود آمدند و آنجا را بنام محلی واقع در کوهستان
خراسان (تزدیک خواف) «سنجان» خواندند. ابتدا فرمانروای آن حدود
از ورود این دسته بیگانه بر آشفت و همینکه اطمینان حاصل کرد

آنهارا آسان در قلمرو خود پذیرفت مشروط بر اینکه زبان و آداب گجراتی فراگیرند و رخت هندی بپوشند و برسم هندو مراسم جشن و عروسی را هنگام شام برگزار کنند. پارسیان نیز ترتیب اقامت و طرز آمین پرستی خود را متقابلاً ضمن شانزده شرط به امیر سنجان عرضه کردند و پیمانی بین دو طرف بسته شد که فعلاً یکی از اسناد عمده آداب دینی پارسیان است.

در سال سوم ورود به سنجان پارسی‌ها بشکرانه سلامت سفر دریا آتشکده‌ای برپا ساختند ولی هنوز دیری از استقرار ایشان نگذشته بود که سرزمین گجرات میدان تاخت و تاز یکی از سرداران سلطان محمود شد و طبق پیمانی که پارسیان با امیر محل داشتند او را در دفع دشمن یاری نمودند و عده‌ای از ایشان با آتش مقدس به کوه‌های حدود سورت پناه بردند. وقتی که خطر درگذشت فراری‌ها به جلگه باز آمدند و این دفعه مکان تازه‌ای برای استقرار اختیار و آنجا را به نوساری یا ساری جدید موسوم ساختند. دلیل انتخاب این نام را هم اکثر چین‌بین بیان کرده‌اند که به نظر پارسی‌ها هوای آنجا مانند مازندران ایران خوشگوار بود و بیاد ساری شهر قدیمی این ایالت که مدتی پایتخت اسپهبدان قدیم بود آنجا را نوساری خوانده‌اند. آتشکده نوساری بعد به سورت و از آنجا دوباره به نوساری انتقال یافت و در سال ۱۸۴۲ مسیحه‌ی این آتشکده بزرگ را به محل کنونی در درقصبه او دوادا که در پانزده فرسخی جنوب سورت و چهل فرسخی شمال شهر بمبئی واقع است انتقال داده‌اند و آنرا «ایران‌شاه» می‌نامند و بزرگترین معبد پارسیان هند است.

پارسی‌ها از بدو ورود به هندوستان دین و آداب باستانی خود را

پیوسته با نهایت دلبستگی حفظ کرده‌اند چون اگر در آن مدت طولانی اسان با مردم هند در آمیخته بودند و یا با افراد خارجی وصلت میکردند شاید از هستی قومی ایشان اثری باقی نمیماند. در واقع سه عامل عمده پارسیان هند را جامعه‌ای استوار نگاهداشته است یکی دین پرستی شدید آنهاست که باعث مهاجرت آنها از ایران شده بود دوم پرهیز ایشان از وصلت با زنان بیگانه است این راه و رسم دیرین کم کم در میان آنها از بین میرود چون جوانان متجدد پارسی باین قید چندان پابند نیستند سوم بی میلی آنها در وارد کردن دیگران به کیش زردشتی است و بهمین سبب عمده آنها در طی قرون کم و بیش ثابت مانده و هیچوقت از رقم صد هزار نفر که گویا تعداد فعلی پارسیان هند و پاکستان است تجاوز نکرده است در آغاز این قرن هشتاد هزار نفر پارسی در استان بزرگ بمبئی (شهرهای: پونه، سورت، احمد آباد و بمبئی) میزیسته‌اند و اکنون جمعیت پارسی فقط شهر بمبئی بالغ بر پنجاه هزار نفر است. پارسی‌ها در سرزمین گجرات فقط به کار کشاورزی میپرداختند و از دو قرن پیش ابتدا در ناحیه سورت بکارهای صنعتی و اجتماعی مشغول و زود صاحب ثروت و نفوذ شدند و از تاریخ ورود انگلیسها به هندوستان با همت و همکاری پارسیان شهرهای سورت و بمبئی ترقی و وسعت بسیار یافته است.

پارسیان دودسته‌اند یکی طبقه بهدین (عامه) دیگر اترمن یعنی خواص و روحانیان و از نیمه قرن هیجدهم دو تیره شده‌اند ۱- دسته شاهنشاهی معروف به رسمی که از بازماندگان مهاجران خراسان است و تاریخ و تقویم خود را بر رسم هند اختیار کرده‌اند دوم دسته قدیمی که در ایران مانده بودند و بعداً گروهی از ایشان به هندوستان رفته و تقویم را به

ترتیب قدیم نگاه داشته اند. عده شاهنشاهی هادر حدود ده برابر دسته قدیمی است بیشتر افراد این گروه اتباع دولت ایران و بازن و فرزند شاید بالغ بر چهار هزار نفرند. هر کودک پارسی (زردشتی) برای احراز آئین بهدینی بدو چیز نیازمند است یکی در بر کردن جامه مقدس (کوستی) دیگر بر کمر بستن زَنار (ناوجوت) که از سن هفت تا یازده سالگی در یکی از سالهای فردا اطفال مراسم آن در جشن باشکوهی برگزار میشود.

پارسیان هند پیوستگی قلبی خاصی نسبت به ایران دارند و اکثریت ایشان هنوز سرزمین نیاکان خود را وطن نانی می‌شمارند. علاقه و دلبستگی دیرین آنها نسبت به ایران در نتیجه مسافرت ملوکانه به هندوستان تقویت و تجدید شده است. در جلسه بسیار باشکوهی که سازمان مرکزی آنها (پارسی پنچایت) در روز سوم اقامت شاهنشاه در شهر بمبئی با حضور بیش از سی هزار نفر ترتیب داد پارسیان این شهر احساسات ایران دوستی خود را با ذوق و هیجان بسیار نشان داده اند.

غُلظنامَه

صَحیح	سَطَر	صَفحَه
mind	۱۱	۲۶
بامیان	۱۴ و ۱۲	۲۸
درباریانی	۲۰	۵۷
باصطلاح	۱۷	۶۵
نموده باشد	۳	۶۵
قندهار	۵	۷۰

ماخذ کتاب

- | | |
|----------------------------|-------------------------|
| تالیف گرتروڈ ایمرسن سن (۱) | ۱- وحدت فرهنگی ہند |
| « جی. پی. پرایس (۲) | ۲- تاریخ ہند |
| « ام. الفنسٹن (۳) | ۳- « « |
| « اس. لین پول (۴) | ۴- « « درقرون وسطی |
| « سردار پانیکر (۵) | ۵- نظری بر تاریخ ہند |
| « بانو ادیس بک (۶) | ۶- زندگی گانی بودا |
| « کریسمس ہمفریز (۷) | ۷- دین بودائی |
| « سر ادوین ارنلڈ (۸) | ۸- فروغ آسیا |
| « پی. کنڈی (۹) | ۹- تاریخ مغول کبیر |
| « لارنس بنیون (۱۰) | ۱۰- اکبر شاہ |
| « جواہر لعل نہرو | ۱۱- نظری بر تاریخ جہان |
| « « « « | ۱۲- کشف الہند |
| « میرزا نصرالہ خان فدائی | ۱۳- ترکتازان ہند |
| « فرشتہ | ۱۴- تاریخ فرشتہ |
| « شیخ ابو الفضل | ۱۵- آئین اکبری |
| ناشر خواجہ ابو الحسن | ۱۶- جہانگیر نامہ |
| تالیف مازومدار | ۱۷- آکرہ (آکرا) |
| « ج. سرکار | ۱۸- پادشاہی اور نگہ زیب |
| | ۱۹- قانون اساسی ہند |

۱- G. Emerson Sen

۳- M. Elphinston

۵- S. Panikkar

۷- Christmas Humphreys

۹- P. Kennedy

۲- J.P. Price

۴- S. Leen pool

۶- Mrs. Adams Beck

۸- Sir. Edwin Arnold

۱۰- Laurence Benyon

